کابل ۲۶

از موسسات عصر نادری رفقی سناتوریم

آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ ارگ

عنوان تلگرافی: کابل انجمن

مخابرات : بامدیر انجمن

کابل

مجلهٔ مصور ماهوار
ادبی ، اجتماعی ، تاریخی
تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود
اول اسد ۱۳۱۲ هجری شمسی
۲۳ جولائی ۱۹۳۳ میلادی

اشتراک

کابل :	۱۲ افغانی
ولایات داخله	۱۴ «
« خارجه	نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف	نصف قیمت

فهرست مندرجات

مضمون	نویسنده	صفحه
صداقت	اعظمی	۱۰۱
فلسفهٔ تاریخ فلسفه	ترجمهٔ غلام جیلانی خان جلالی	۱۰۵
فن تنویر	ترجمهٔ سید قاسم خان ترجمان	۱۱۴
ادب و انشاء	سید مبشر خان طرازی	۱۲۶
مرثیه	از طبع جلالی	۱۲۹
نمونهٔ از نثر	غنی کشمیری	۱۳۱
قصیده	ظهیر فاریابی	۱۳۳
ایاز	ارسالی عبدالهادی خان داوی	۱۳۵
مسدس	سرور خان صبا	۱۳۸
اقتراح «	امینی	۱۴۳
«	شایق	۱۴۶
رواة افغانستان در حدیث	قاری عبدالله خان	۱۴۹
مشاهیر افغانستان	سرور خان جویا	۱۵۴
شعرای افغانستان	سرور خان گویا	۱۶۱
آثار محررین افغانستان	م . کریم خان نزیهی	۱۶۸
فلکیات	ترجمه	۱۷۶
ترقیات روز افزون قواءهوائی	ترجمهٔ خیر محمد خان پیلوت افغانی	۱۷۸
برج ایفل	ترجمه	۱۸۰
قدیمترین جهاز جنگی	«	۱۸۲
خبط معالجین	«	«
شهری بجهاز هوائی نقل می شود	«	۱۸۳
تجربهٔ زراعت مصنوعی گندم	«	«

مضمون	نویسنده	صفحه
تحقیقات کوه های یخ سیار	ترجمه	۱۸٤
گفتگو با ۸۵۰ لغت	»	۱۸۵
مجادلهٔ دوستان و دشمنان حیوانات	»	»
زنی که نمیخوابد	»	۱۸٦
مردگان زنده	جلالی	۱۸۷
نظریهٔ ادبای بزرگ راجع بمولفات	ترجمهٔ جلالی	۱۹۳
در هوا	ترجمه	۱۹٦
ترمیم آثار عتیقه در روسیه	»	»
کلانترین پارچه پلاتین	»	»
دست چپ	»	»
تصحیح		۱۹۷
تبریك سال سوم مجلهٔ کابل (قصیدهٔ پشتو)	از طبع عبدالعظیم خان (عظیمی)	۱۹۸
عضو جدید		۲۰۰

تصاویر :-

عمارت و مامورین مدیریت مستقلهٔ پست و تلگراف	۱۰٤
» » » مخابرات کابل	
ص ، آقای عبدالرحیم خان مدیرونگارنده سابق جریدهٔ بیدار مزار	
جناب فخرالدین خان سلجوقی مدیر انجمن ادبی هرات	۱٤۸
محمد احسانخان متخصص معادن	
غلام غوث خان مباشر سرك درهٔ شکاری	
موسی خان تاجر قندهاری	
گلمیر خان تاجر کابلی	
حاجی غلام حیدر خان تاجر کابلی	
حاجی محمد افضل خان تاجر کابلی	۱٦۰
شیر دلخان تاجر کابلی	
شیراحمد خان تاجر کابلی	
مانورهٔ طیارات	۱۷۹
پیر محمد خان تاجر کابلی	
عبدالعزیز خان تاجر کابلی	
صاحبجانخان تاجر جاجی	۱۹۲
حاجی عبدالرحمن خان تاجر کابلی	
دیوان لعلوی صراف تاجر کابلی	

کابل

اخلاقیات

صداقت

بقلم غلام جیلانی خان اعظمی

معاون انجمن ادبی

انسان شریف ترین مخلوق است ! زیرا دارای عقل و عواطف سر شاری بوده ! صفت متمایز انسان نسبت بسایر مخلوق قوت و عظمت روح ، عقل و حواس صحیح ، عواطف و قدرت اوست ! هر گاه حیوانات و حشرات این صفات را دارا می بودند البته محکوم اقتدار بشر قرار نمیگرفتند ! ولی انسان از بدو حقایق تاریخی یعنی از زمانه های که تاریخ ، حیات اجتماعی و مدنی شان را نشان میدهد کمتر اتفاق افتاده که عموماً قدم صحیح و با قاعدهٔ در راه این وظیفه یعنی کرامت و شرافت آدمیت برداشته باشند .

چون گفتیم فضایل فوق تمایز بزرگی است بین انسان و سایر مخلوق ولی انسان با وجود هرگونه مساعدت ها و دست رس باین نعمای قدرتی یعنی عقل و ادراك باز هم خود را از جنبهٔ حیوانیت و خواص مضرهٔ بعض حشرات محروم نساخته عاداتی را پسندیده که فرسنگ ها از صفات آدمیت بعید و خیلی شبیه بحیوانات و حشرات موزیه بوده است .

برای اضمحلال و ضعف همین جنبه شرارت انسانی بوده که انبیای مقدس مبعوث و دیانات آسمانی نازل و بالآخره قوای روحانیت نفوذ نموده است اگرچه مساعی و اقدام آن پیشوایان

بزرگ و نجیب انسانیت تا یك حد مثمر نتیجهٔ میگشت ولی متاسفانه حسب دلخواه کامیاب نشده و آن نواقص بزرگ اجتماعی بطور کلی رفع نمیگردید .

میگویند قوای روحی‌وملکی و قوای مادی‌یاحیوانی چون در وجود انسان تواماً فشار دارد ازین‌لحاظ انسان نمیتواند بکلی یك‌طریق مسلم‌انسانی را اختیارکند! یعنی بایدانسان‌محکوم اوامراین دو قوه بوده تأثیر طرفین راازخود ابراز نماید. ولی عقیدهٔ ما برعکس اینست چه ما تجربه داریم انسان دراثر اعتیاد هر کاری را بخوبی‌کارگر و هرعملی را ازینطریق بدرستی اجرا میتواند مثلاً : شخصی‌که معتاد بافیون یاچیز دیگریست هرچند داستان مضرت آنهارا بوی بخوانی واوهم ظاهراً اظهار نفرت نسبت بآن‌چیزنماید بازهم این‌نفرت قلبی نبوده موقع استعمال یك عشق و علاقه مفرطی بآن نسبت بخود احساس می‌کند . همچنان عابدی بخواندن تهجد معتاداست حتماً از خواب شیرین درساعت ۲ یا ۳ شب‌بیدار شده واین عمل‌مقدس را اجرا می‌نماید کذا روحانیون واهل ریاضت بواسطهٔ همین اعتیاد مرتباً قوای ملکی وروحی خود شانرا دروجود خود احیاوتقویه وقوای مادی رامضمحل میگردانند .

پس‌یکی ازعوامل مهمه شرافت وکرامت آدمیت صداقت است وباید انسان نظربتمایز عقلی و وجدانی خود که نسبت بسایر مخلوق درهر چیزی امتیاز وبرتری داشته ازاعمالیکه روح ووجدان خودش متنفر ونزد سایربنی نوع مقبوح است باید دوری جوید .

صداقت ازانجمله شعایربلند آدمیت وفضایل بزرگ است که بوسیلهٔ آن‌نه تنها انسان میتواند اعتماد ومحبت سایرین‌رابخودجلب نماید بلکه این فضیلت اخلاق مولد دیگر موثرات خوب از قبیل رحم ، مروت عاطفه ، شفقت ، و غیره در وجود دارنده این صفت شده دیگر قبایح و رذایل‌را نابود میگرداند .

کسانیکه‌اخلاقاً پابند صداقت‌نبوده وبرضد آن کارگرو این رویه سؤرا نظر بمصلحت مادی و دنیوی‌خود معتاد داند میگویند فلانه‌امری مارا مجبور می‌نماید که‌برخلاف صداقت رفتار کنیم ! ! ؛ جریانات سؤ و نواقص اخلاق عامه بعضی هارا فی الجمله اجبارمی نماید که گاه گاه برخلاف حقیقت وصداقت کاربکنند ولی باید فکرکرد که همواره فساد اخلاق شخصی منجر بفسادعمومی وفساد عمومی مؤثرات دراخلاق شخصی میشود واصلاح امورات سؤیعنی اصلاح نواقص تنها وظیفهٔ

محدّودی نیست بلکه عامه یك ملت باید فرداً فرداً خود را بتصحیح اخلاق خود مکلف دانسته وباعتیاد اخلاق و عادات صحیح بکوشند . بدیگر عبارت لازم نیست دریك جامعهٔ دروغ گو ، دورو ،خائن ، شخصی کهایجابات آدمیت وتکالیف اخلاقی ووجدانی را میداندآنهم مثل سایرین رفتار کند .البته دریك جامعهسؤ وجود شخص صحیح و حق شناس متحمل ضرری هم میشود ولی اگرمراتب بلندانسانیت وفضایل نفس درنظر گرفته شود برای مردان بزرگ وانسان های شریف بهتر از ایثاروقربانی درراه وظیفهٔ آدمیت دیگر حظ ولذتی نیست .

پس کسانیکه بمقتضی شرافت انسانی صادق و راستگو وثابت القول و العمل میباشند آنها مجاهدین راه بشریت بوده راحت و نعمت ولذت دنیوی شان همانا ایثار و تحملی است که در راه وظیفهٔ انسانی یعنی مقتضیات اخلاق ووجدان می نمایند . پس لازم نیست انسان حتماً مقابل اشخاص خاین باخیانت مقابله کند یادر برابر مردم کذاب بکذب اعتیاد نماید : والحاصل صداقت فضایل زیادی دارد که علمای اخلاق ازان خیلی تعریف کرده ومحتاج بتشریح نیست ! ولی اگر ما این فضیلت بزرگ انسانی را بخواهیم دارا بوده وعموماً مالك آن باشیم البته ملاحظات آتیه درکار است .

۱ : باید فشار هرگونه اضرار ونواقص مادی را متحمل شده وجز براه حقیقت و صداقت نپوئیم .

۲ : هرگونه مشکلاتیکه در راه این اعتیاد مقدس واقع میشود آنرا بانحمل وجدانی وشرافت روحی متحمل شده قوتی چون کوه باید بعزم وتصمیم خود داده هیچگونه تذبذبی مارا بیحوصله نسازد .

۳ : طریق اعتیاد را همیشه پیموده روزها وشب ها باید بخاطر داشت کهمن باید تماماً شخص صادقی بوده وجز صداقت خلافی نورزم .

٤ : اولاد واهل بیت وتابعین خودرا بصداقت معتاد وهرگونه وسائلی را برای اعتیاد شان باید تهیه نموده تااین فضیلت صورت توارث را دریك خانواده ویك جمعی اختیار کند .

٥ : درصورتیکه توبصداقت متصف ومعتادهستی نبایداعمال غیرصادقانهٔ سائرین را بخودآینه ومثالی قراربدهی یعنی بگذار تادیگران هرچیزی که میباشند باشند ولی ازتوجزصداقت نبایدخلافی واقع شود .

پس اگرانسان قابل ومستعد که گاه پیروتقلید وزمانی هم استعداد ونجابت فطری آن متقاضی باعتیادات خوب واخلاقیات صحیح است درصورتیکه عزم وتصمیم کند البته باین ملکهٔ انسانی معتاد واین شرافت عالی را میتوانددارا شود . چه درصورتیکه اعتیادات مضروبی فایده مثل دخانیات ، چای وغیره ازجنبهٔ خواهشات

مادی جالب توجه انسان شده ودریك ملتی نفوذ میتواند ؛ بدیهیست بمقتضای شرافت نفس واصرار وجدان انسانی اینگونه فضایل وملکات خوب نیز میتواند طرف اعتیادقرار گرفته ورفته رفته دریك ملتی عموماً نفوذ نماید .

ازخواص مضره ، عدم صداقت یکی شیوع نفاق بین طبقات واجتماعیات بشراست که خود این ناقصهٔ بزرگ ومادهٔ مخرب برای گسیختن شیرازهٔ اجتماع انسانی وانهدام بنیادتعاون وتساندبشر و سلب راحت وامنیت مال وجان آنها کافی وازمخرب ترین دشمنان سعادت وامنیت اجتماعات بشری میباشد .

باقی دارد

اخلاق و رفتار خود را مردانه کن ولو آنکه دینداری نداشته باشی .

کسیکه دارای قلب پاك و صادق نباشد بدینداری نمیارزد .

راستی ریشه و اساس تمام فضایل و مزایای انسانی است .

قوت اراده اساس و پایهٔ هر اخلاق بزرگ و عالی است و هر جا ارادهٔ قوی باشد آنجا نشاط زندگانی هست و هرجا اراده نباشد ضعف و بیچارگی و فلاکت حکمفرماست .

عمارت وماموردین مدیریت مخابرات کابل

عمارت ومامورین مدیریت مستقله پست وتلگراف

فلسفهٔ تاریخ فلسفه

از المقتطف مصری
ترجمهٔ غلام جیلانخان جلالی

نظر به تحقیقات تازه ، فلسفه عبارة از علمی است که از طریق منتظم علمی بمباحث مسائل عامهٔ کون و حیات بشری متناول باشد .

بعض مفکرین فلسفه را بنام ادامهٔ تفکیر در اشیأ و استطلاع از پوشیده گیها و کشف اسرارکائنات معرفی میکنند ، لا کن این توصیف در ذات خود فلسفه را از تمام جهات بصورت واضح محدود و احاطه کرده نمیتواند . زیرا انسان در شئون علمیه و احوال معیشت بغرض دریافت غایات و ترسیم نقشه های حصول مشروعات طبعاً به تفکیر مجبور است بلکه تفکیر از امور طبیعی تمام علوم شناخته شده ، پس علامهٔ فارقهٔ تفکیر فلسفی از تفکیر علمی و دیگر اقسام تفکیر عملی چه خواهد بود ؟ و از چه باعث مثلاً فلسفه از طب ، فلکیات ، هندسه متمایز میگردد ؟

شك نیست که فلسفه از حیث ماده با این علوم مخالفت ندارد بلکه مادهٔ آن عیناً بمثابهٔ مادهٔ تمام علوم تجربیٔ می باشد .

فلسفه به نظام کون و نقشه آن طوری شامل است مثلیکه بانسان از ناحیهٔ تکوین روح و بنای جسم و ابحاث قانون و تدریس سیاست ، متناول میگردد ، در مابین فلسفه و دیگر علوم اتصال محکم و علاقهٔ دایمی موجود است ، لهذا درین صورت فلسفه از حیث موضوع و مادهٔ بحث از سایر علوم فرق ندارد بلکه تنها در نقطهٔ نظر اسلوب و طریق شمول متفاوت است .

علوم باختلاف خود از روی مباشرت بماده به تجربیات منتهی میگردد لا کن فلسفه مانند علم بموجود متناول نمیشود بلکه در مباحث باندازهٔ تعمق لازم است تا انسان باسباب نهائی آن واصل شود ، هر علم از علوم منطقهٔ خاصهٔ را اشغال نموده در ضیأی فرضیات معینه حقایق و تفاصیل متصلهٔ ماده را جمع می نماید عالم در میدان همان علم بدون اینکه خاطر خود را بعلاقهٔ نتائج نهائی آن که وظیفهٔ یك عدهٔ علمای دیگر است و آنها مبادی جداگانهٔ را می پیمایند مصروف کند درنمورد بمعلومات مقرره و نتائج قاطعه اکتفا می نماید .

گاهی اتفاق می‌افتد که این نتائج بطور صریح وواضح باهم متعارض شودمثلاً بعض نتائج علوم طبیعی بانتائج علم‌النفس متعارض میگردد که صدق یکی‌ازآنها حقیقت دیگرآنرا می شکناند ، ازین جهت‌ما بحکمی محتاج می‌شویم تا این‌نتائج را درمقام مرافعه بو سیلهٔ آن‌تصفیه کنیم ، وبسبب نظریهٔ جامع کلی بتوانیم فکر عامه را در عالمی که ما زندگی میکنیم و مرجع انسانیت بداخل آن است نجات بخشیم . آنچه در فلسفه به حصول آن توجه می گماریم در ذات خود عین حقایق نیست بلکه تفسیر همان حقایق است .

در هر فرصتیکه‌ما ازفلسفه دور و بتفسیر شروع میکنیم‌عامل شخصی دران شمولیت میورزدزیرا موقف‌مادربرابر حقایق‌ومحل‌آن از مزاج وتجارب‌و امال‌ومخاوف ما حتماً منفصل‌و بعید است ، باین تقدیر تمام فلسفه تا یك حد بزرگ شخصی است، بعض مردمان فلسفه را بمجرد فروض تجریدی استوارمیدانند ، مگراین‌گروه درین زمینه اشتباه‌کرده اند چه نفس‌افکارکامنه‌درتحصیل‌علوم‌تجربیه درذات خود فروض است مثلاً علوم طبیعی وجود اثیر ، مادهٔ است کیمیائی که تحت وزن نمی آید وبواسطهٔ تموج آن تحلیل اجسام وامتداد آواز و حرارت حاصل میشود ، علم حیات وجود قوهٔ حیوی ، کیمیا ، وجود ذره را فرض میکند و تاوقتیکه باغراض مطالب و تعین ادای مهمات علم خدمت‌کرده میشود وعلم متوجه فروض فوق است‌که بدون ظهور نقص صریح یابدون استدعای فروض دیگر و حمایهٔ موجودیت آن برفض وشکست همان فروض اولیه اضطرار واقع نمیگردد ، این هم از وقتی تاوقتی حدوث مینماید ، از همین قبیل است نظریه « کوپر نیکس » وظهورمذهب « دارون » بهر دوحال ثابت میشود که نظریهٔ جدیده نسبت به نظریهٔ قدیمه بفهم نزدیك وبه‌تفسیر حقایق‌خوبتر مستعد است. بناءً علیه مبنی‌فلسفه براساس‌فروض‌استوار دانستن تهمت محض است‌اما اگر براسخ‌ترین علوم تجربیه وقدیم ترین آنها از حیث تاریخ نسبت کرده شود جادارد ، والبته خیلی مهم است اینکه مابدانیم : تاکدام اندازه بوسیله فروض مذکور حقایق واقعه را دانسته میتوانیم . فلسفه طوریکه تناسب نتائج علوم مختلفه از فرایض آن میباشد به‌فروض تمام علوم‌مانند نظریهٔ ذره‌ماده وتصور آلی کون هم متناول است علم بسبب طریق تجربه ازان‌مقدم است وتقدم فلسفه بعمل تسویهٔ ذات البینی به‌نتائج علوم مرهون ! گاهی این قسمت در معرض اعتراض واقع میگردد زیرا گمان میرود که وقت تسویه تاهنوز نرسیده و تسویهٔ درزمان حصول میعاد آن بعمل می‌آید و علم بذات خود باجرای این عمل مشرف شده میتواند ، این اعتراض اهمیت ندارد حال

اینکه ما تماماً درمجموع اینها بغرض حل مشکلات عالم به‌تصور عام احتیاج صریح داریم که این تصور را تحدید ناقص وغموض آنرا دشوار می‌سازد ، لاکن چیزیکه نقص دارد اینست که تسویه از برای ابتدای حیات عقلی وکیان ادبی ماازالزم لوازم است .

اول چیزیکه علم برای آن وضع شده عبارت از وصف دقیق است که شامل تمام مظاهر کون وجمیع حقایق وتنسیق آن بفصول وطبقات میباشد بعد ازان بحثیست از نام مشترك که تمام اشتات آنرا جمع کرده هرکدام آنرا بمنتهای بذل طاقت بصفات بسیطه تعریف میکند بعد ازان تلخیص و تقطیع آن بصیغهٔ عامه لازم است که عادةً بقانون « طبیعت » مسمی میباشد . پس وظیفه علم توصیف‌است نه تفسیر ! مفکورهٔ که‌یعنی علم تمام‌اشیا را تفسیر و عموم مشکلات را شرح میکند نظریهٔ خطااست زیرا علم نمیتواند که تمام اشیا را بحقایق نهائی آن برساند بلکه علم فقط‌توصیف ظروف اشیا و ارجاع آنرا بصیغه های عامه بسیطه بطور محدود تفسیر مینماید و بس اگر مایاد کنیم که علم طبیعت مد و جزر را تفسیر مینماید معنی آن اینست که مارا بقانون عامیکه بحدوث مد و جزرحقایق متصله مشتمل است واقف میگرداند ، این تفسیر علم البته از حدود وصف تجاوزنمی کند .

بعضی ها میگویند که علم آلهٔ استکشاف اسباب میباشد این نظریه در ظاهر خود از تعریف علم منافرت‌دارد زیرا علم وصفی است و تفسیر از شان آن نمیباشد ، حقیقتهً اسبابیرا که علم استکشاف مینماید یا اسباب ثانوی یا اسباب مسببه میباشد زیرا علم در اسباب نهائی اثر ندارد ، قوانین ثابته علم آن است که نفع آن از حیز فروض بیرون نمیگردد هر قدر که علم پیش میرود به نقد و تمحیص تناول همین فروض حاجت بیشتر اتفاق می افتد مثلاً نظریه ذراتی در عملیات کیمیاوی صرف بغرض نفع آن است لاکن اینقدر در حقیقت برای اعتبار تصور نهائی کفایت نمیکند .

فلسفه بثبوت و نقض فایدهٔ که در هر کدام از میادین خاص بتصوری از تصورات مد نظر گرفته میشود مربوط نیست زیرا این تنها عمل علمی است بلکه فلسفه از تقرر مکان تطبیق صحیح این تصور خبر میدهد دراین کیف فلسفه از قوهٔ نظریهٔ ذره سوال میکند که آیا ذره صلاحیت نهائی عالم عضوی‌راد ارد ؟ و آیا عالم واقعاً ازذرات خوردیکه هر کدام ازدیگر خود مجزی و مستقل میباشد ترکیب یافته؟ و اگراین ذرات باهم پیوست باشد آیا تاکدام اندازه‌این روابط واتصالات

در طبیعت پوشیده خود اثر دارد ؟ پس فیمابین علم و فلسفه در مذهب و غایه مخالفت صریح وجود دارد .

غرض از علم استیلا و غلبه و اطلاع بحقایق اشیا میباشد طوریکه انسان بآنچه خو داده شود مطلع گردیده مطابق آن به تعدیل نقشه خود موفق شده بتواند باین تقریب علم در مواجهات آینده و در معاملات تسخیر طبیعت بغرض قضای حاجات انسانی تجربی است اما فلسفه در منافع حیاة عملیه نظریهٔ بعیدیست که بسمت غلبه و استیلای ما برطبیعت سوق داده نمیشود بلکه فلسفه در بحث از کمال ، توازن ، نظام ، قدمهای ما را استوار وراه مارا روشن میگرداند فلسفه ، عمل برجسته و اختراع نافع را ابتکار کرده نمیتواند لاکن باوجود آن موقف مارا در مقابل «خداجل شانه» وطبیعت وانسان معین ومحدود می سازد وبروی‌عقل در مناطق علم ، سیاست ، اجتماع ، طریق عمل‌را واضح میگر داند ، بعقیدهٔ بعض ترك فلسفه و اکتفا بدورهٔ علم بهترست زیرا علم‌مضمون نتائج جم‌غفیری ازفواید وعواید است ، لاکن‌این‌ساده منشان فراموش کرده اندکه حیات‌داخلی مادارای مشکلات مهم ومطالب دشوار است ، اگرما بغرض درك ترکیب عناصر وتکون ستارگان بفروض علمی احتیاج داریم برای فرضیکه غوامض نفس را برایما روشن بسازد زیاده تر حاجتمندیم . زیرا این‌نفس همان‌جنسیت که‌درهرچیز داخل میشود واز هرمهم مارا اگاه‌میگرداند، مانمیتوانیم که شؤن آنرا فراموش کنیم مگر اینکه‌بسیهٔ اغماض چشم وتخد یرفکر مرتکب باشیم .

علماشخصاً معترفند که‌شدید ترین نتائج ازروی ثبات مجرد فروض بدست‌می‌آید حال‌اینکه‌صدق فروض مذکور بقوانین فکریکه بدون فلسفه حاصل نمیشود موقوف می‌باشد . بسیاری ازمردمان در قیمت فلسفه ازحیث عدم تقدم ظاهری ان تساهل می‌ورزند ، زیرا مسائیلیکه امروز افکار فلاسفه وخواطرمفکرین رابخوده‌مشغول میگرداندعیناً بمثابهٔ همان‌مسائلی است که شامل حال‌مفکر ویونان است ونفس حلول ناکامی آن‌مانند طریقه متداولهٔ گذشته است عجب‌نیست که بفکر بیننده‌این‌ناکامی‌مکرر واین‌عجز دایمی خطور نماید زیرا مسائیلکه فلسفه درصدد عقدوحل آن‌می برآید ماورای امکان عقل است .

انچه‌از باعث تأصل واثبات عمل‌فردی بعض عقول شخصی رابشك می‌اندازد ازجهت اینست که‌هرمسلك فلسفی بعلامات صاحب خود محدود میگردد والبته مشکل است که عامل فردی ازتفکر فلسفی منتزع گردد . درین صورت فلسفه تااندازه بسیار ذاتی می‌باشد ازین نقطهٔ نظر نقیص‌علم

گفته میشود زیرا فلسفه موضوعی محض است ، فلسفه در کیف غلیهٔ عامل شخصی از آرای متناقضه ومذاهب متضاده تشکیل می‌یابد ودر همچه حال نتائج علم بشما مها ازحیث قبول و اختیار فهمیده می‌شود ، امااز طرف دیگر علاقهٔ متبداله فیمابین علم وفلسفه وتاثیر هر کدام ازدیگر علی الرغم است چه فلسفه بیانند علم بخود می‌افزاید وبا کمال مشرف میگردد ، فلسفه عبارت است ازسلسلهٔ متصله فلسفه های تاریخی که تمام مراحل تقدم فکر وجمیع نواحی علمی ، سیاسی ، اجتماعی را تمثیل میدهد حال اینکه موضوع این فلسفه های متوالی و علاقهٔ مابین آنها ذاتاً مجال تاریخ فلسفه میباشد ،

تاریخ فلسفه از تاریخ دیگر علوم مخالف است زیرا هر علم دارای مجال محدود وتاریخ آن درحدود این میدان تقدم محسوسی را تمثیل میدهد لاکن این وضعیت درفلسفه برخلاف دیگر علوم است زیرا اگر شما به تدقیق وتحدید موضوعات فلسفه توجه کنید البته اختلاف آرای فلاسفه شمارا ناکام میگرداند بلکه نفس تعریف فلسفه مبداء خلاف است ، هر فیلسوف دارای نقشه جداگانه وبنای آنرا سرازنو اغاز میکند ، اگر انسان درتتابع حرکات فلسفیه برتفکیر خود دوام نماید بالآخر برای او واضح خواهد شد که بحیث مجموع مشکلات فلسفه مانند دیگر علوم مالك حدود واضحه وعلامات بارزه نمیباشه پس اولین وجیبه ذمت باحثین فلسفه اینست که مشکلات مذکوررا محدود نمایدوالبته تنها همین تحدید هم برای فلسفه خدمت بزرگیست ،

فیلسوف دیکارت که تاریخ فلسفه را میگذاشت قطع نظر ازعلاقات سابقه فقط به تفکیر فردی اکتفا نمود ، ازاقوال اوست «من اراده ندارم اینکه بشناسم که پیشتر ازمن رجالی بوده اند یانه » این سخن او راجع بقدمائیکه برقرون وسطی غالب شده بودند رد صریحی است ، همکذا فیلسوف « لینیتز » درین مقال خود بااوقریب تراست او میگفت حقیقت از چیزیکه ما ـ اندازه مینمائیم شایعتر و روشن تر است » لاکن این مقوله غالباً یك هزلیه و حرف بی‌اساسی بنظر بر می خورد چه وقتیکه ما اینموضوع را در آثار قدماتتبع کنیم میتوانیم که طلارا ازخاکك و الماس را ازمعدن ونوررا ازتاریکی استخراج نمائیم ، زیرا فلسفه تنهابه تفکیر خاصهٔ ما حاصل نمیشود بلکه بیشتر به بحث و استطلاع افکار دیگران مربوط است ،

تاریخ فلسفه وقتی مفید می افتد که دراطراف تاریخ عام وتصحیح اجزا و ادراك مشکلات آن کوشیده شود .

درهر قرن ازقرون اسباب نهائی حوادث تاریخی بافکار شیدهٔ همان عصر منتهی میگردد ، افکاریکه بوسیلهٔ آن جماعتها در حرکات اجتماعیه صاحب رشد و دانائی میگردد زادهٔ تصورات

ادبی ، دینی ، علمی ، و بمعنی حقیقی کیفیت ادراک همان‌زمانه ومعرفت حق و صورتیکه بوسیله آن درنقشه عامه یاقوانین خاصه هویت‌کون تمثیل داده میشود ، میباشد .

پس‌معرفت همان‌افکار وتصورات مستلزم یادگرفتن عبقریات همان فلسفه میباشد که درقرون مذکوره مقام‌بلندی‌را نایل گردیده بود . یونان در قرن پنجم وچهارم قبل‌ازمیلاد بسقراط وافلاطون تمثیل میزد ، مورخیکه اعمال‌انسانیت‌را بدون‌اینکه درتفکیر فلسفی آن‌غور کند تدوین مینماید مشارالیه گاهی بافکار پوشیده که به‌تتبع حرکات روشن اجتماعی مربوط‌است پی‌برده نمیتواند ، فلسفه اگرچه ماراازواقعیت برکنار وبعالم‌منال وتفکرنزدیك میگرداند امافلسفه درحقیقت‌همان‌چیزهارا برماروشن می‌سازد که اکثر ازواقعیت وحقیقت تشکیل شده‌باشد ، درینمورد اگردعوی کنیم که‌تاریخ اعمال بدون تاریخ افکار فهمیده نمیشود جادارد ومبالغه نخواهدبود .

چیزیکه قابل مطالعه‌است همانااینست که‌تاریخ هرکدام ازعلوم جزءهمان علم‌نمیباشد مثلاً تاریخ ریاضی جزءریاضی‌نیست باین‌سبب فلسفه‌از سایرعلوم جدامیشود زیراتاریخ فلسفه‌جزءفلسفه وغایهٔ فلسفه وتاریخ‌آن ذاتاًواحد است که‌انهم درطبیعت خود ازحیث مبدأوغایه دراثنای توجه برتفکیر عباره ازمشاهدهٔ عقل میباشد .

فیلسوف هجلیکه تاریخ فلسفه‌را عیناً اساس فلسفه نوشته این فیلسوف همان تاریخ فلسفه را کشف نموده است که این فلسفه بآن موجودیت دارد چه تاریخ فلسفه در ذات خود از مجموع آرای مختلفه و مذاهب متلونهٔ مفکرین متفاوت الاغراض ترکیب نشده و نه مجرد اتساع اطراف فلسفه واکمال جوانب ناقصه آن تاریخ فلسفه شناخته میشود بلکه تاریخ فلسفه مراد ازهمان عملی است که بوسیلهٔ آن کلیات عقل جدا وظهور آن موکد وبشکل تصورات واضحه ومعروفه رسم میگردد .

هجل : تاریخ فلسفه را عیناً حرکت مفردهٔ متصله که اول وآخر آن باهم مربوط است تصور نموده است .

لاکن نظریهٔ باتفوذ عمیق با اعتقاد هجل مخالفت هویدائی دارد زیرا بعقیده هجل ترتیب تاریخی که در مذاهب فلسفیه تاریخیه موجد ظهور کلیات میگردد لازم می‌آید با ترتیب منطقی قسمیکه هجل در منطق مخصوص خود تصور میکند بوجه اکمل موافق و مطابق باشد ، او میگوید وقتیکه ما مذاهب فلسفی را از شائبه های علایق مجرد بسازیم برایما فکر منطقی مرتب ومتتابعی کشف میگردد که آنهم عبارت از مقولات منطق : صیرورة ، وجود خاص ، وجود فردی ، کیف

کیت ، الخ . . . می باشد ، اما وقتیکه ما حرکت تاریخی را فکر کنیم می بینیم که تاریخ با ضرورت ، نظام ، حریت ، فوضی ، آمیخته و رابطهٔ منطق در اصول حوادث ظاهر میگردد ـ لاکن در تفاصیل مسایل ، نجاء آت و تصادفات صراحتاً دور آن را اخلال میکند حال اینکه ما از تأثیر افراد در تاریخ انکار کرده نمیتوانیم پس در صورتیکی ما بتأثر عمدهٔ فرد از حیث ظروف عصر و احوال ملیت و نژاد او اقرار کنیم البته هیچگاه حریت ارادهٔ او را مسلوب ساخته نخواهیم توانست . این نظریه از مبالغات اعتقاد هجل است که او سیر مذاهب فلسفی را و لو فکریهٔ او در کنه مقررهٔ حقایق تاریخی بر خطا باشد بر سلسلهٔ ضروریات منطقی مرتب میداند، ازین باعث نظریهٔ فلسفی در اواخر قرن ۱۸ منصرف بانقلابی گردید تا با حقایق تاریخی منطبق و از جهت ضرورت بآن شامل گردد . نسبت خطا به نظریهٔ هجل ازین ناحیه جایز است که او بطریق منطقی تقدم فلسفه را در جوهر خودش بهمان فکریهٔ قائم میداند که بموجب آن ظهور یك کلی از کلیات موجد وجود کلی دیگر میگردد . حل اینکه در واقع سیر فلسفه از جهات متعدده بر خلاف اینست بلکه بحاجات قلب و اشارات ناگهانی فکر افراد نیزرابطه دارد .درینجا تاریخ فلسفه باعتبار مجموع خود بغرض تصورات جوهریه از نقطهٔ نظریات انسان برای دنیا و حکم او بر حیات که آن هم نتیجه حرکات متنوعهٔ فکری و باختلاف ارقات و منازل و سایر ملابسات اجتماعی مختلف میگردد کلی میباشد . عامل منطقی که نظریات هجل را جلب نموده البته آن هم در حد خود عامل مهم است و از ناحیهٔ عودت فلسفه بظهور از وقتی تا وقتی در تاریخ حرکت فکریه بر وجود ضرورت کامنه که در ذهن مقتفی همان ضرورة میباشد دلیل روشن است ، و نفس مشکلات هم همان حلولیرا خواهش می نماید که یکی از توفیق تام بآن موافقت نمیکند ،شاید درین باب دلیلی وجود داشته باشد که عقل نمیتواند حلول مذکور را از مواجههٔ مشکلات فلسفه تنهابسازد بلکه دربعض قرون تقدم فلسفه را تقدم منطق محض میدانستند . لاکن مصدر خطای هجل درین است که او میخواهد در حل و عقد موضوع صرف یك عامل منطقی را مؤثر بداند و بس .

ما هم در خطا می افتیم اگر بنابر اطلاق از وجود منطق در توالی مذاهب فلسفی منکر شویم و در تتابع مذاهب فلسفی مجرد افکار شخصیهٔ مغلوبهٔ احکام تصادفات را مؤثر بدانیم .

فکر صحیح در تعریف فلسفه اینست که مشتملات این تاریخ بکلیه خود قابل تفسیر است زیرا ضرورت موجوده در مذاهب فلسفیه نفس همان ضرورت را تا وقتیکه دارای ظروف خاصه

و نظریات تیز و دقیق باشد تا کید و در تفکیر اشخاص حقایق آنرا ظاهر می سازد .

بنا برین نظریه محاولات بعض مفکرین مذاهب فلسفی را بصنوف خاصه تنظیم‌میدهد . برعلای این اساس فکتور کوزان نظریه خود را برمذاهب چهار گانه بنا نهاده که عبارت از « مثالیه ، حسیه ، ارتیابیه ، صوفیه» باشد. « اوجست کونت» رای خودش‌را ساده تر برسه مراحل مرتب میکند که آنهم مراد از مرحلهٔ « دین » مرحلهٔ مافوق الطبیعه » مرحله وضیه است .

لا کن منطق در کشف اسرار فلسفه اکثراً تار وپود خودرا قطع میکند وترتیب تاریخی که بسبب آن مسائل فلسفه نمو مینماید غالباً بوجود منطق محتاج نمیگردد . علت دران اینست که‌درانجا عامل قوی دیگری وجود دارد که بعوض منطق کار میکند . عامل مذکور عبارت از همان مؤثر فهمی است که تصادفات مدنیت آنرا بوجود می‌آرد . زیرا این عامل تماماً مشکلات فلسفه را دریافت نموده درحل مشکلات از ناحیه حاجات مجتمع ومطالب تامهٔ عامه موثر ثابت میشود .

پس فتوحات بزرگ و انقلابات اجتماعی خطیر وتغیرات سیاسی طویل الاثر وتطورات عقاید مذهبی وبدهیات فنون وملهمات شعر تماماً این عوامل فلسفه را بدوافع مستحدثه وامواج جدیده تقویت میدهد که بوا گذاشتن واهمال بعض مشکلات وباستعاصه وتعلیق‌حصه بزرگی از صعوبات‌دیگر وبه تحیر در یاد گرفتن آن حتی تا حدود اعتماد برعامل منطقی منتهی میگردد . زیرا درینجا ازحیث حضارت و حدوث مدنیت منطق هم بغرض نظم فکری ضرور است .

چه اگر این ضرورت وجود نمیداشت تمسك برطرف وبنای تفکیر منهدم میگردید . علاوه برین حرکت تاریخی از ناحیهٔ تنوع اشکال وتجدد اوضاع خودش برای افراد مبرز وممتاز تا درجهٔ کافی مدنی میباشد .

زیرا این افراد بسابقهٔ بلدیت در احوال قرون خود شان واطاعت آنهابه نظریهٔ برجستهٔ عام منطق درعصر تاریخی خود شان ازطریق فردیت بارزهٔ خودها دایماً بعامل جدیدی متشبث‌میگردند این عامل فردی درتاریخ فلسفه در خور احترام وقابل رعایه است چه علم برداران فلسفه از جملهٔ افراد مالك شخصیات بلند ومستقل وطبایع قوی موثره میباشند .

وقتاً که ما تاریخ فلسفه را می‌بینم که مشکلات آن از وقتی تاوقتی متردد میگردد و دوباره همان حلول ومحاولات باز عود میکنند ما در خلال چنین احوال بعظمت فلسفه حجت قوی می‌یابیم و میدانیم که فلسفه وهمی از وهمیات و تخیلات نمیباشد و نه فلسفه اختلال و تعجبیست در تفکیر بلکه فلسفه حقاً که بمشکلات واقعی شامل وبمسائل جدیه متناول است .

اینکه مذاهب فلسفی بحسب اختلاف خود باهم متناقضند این تنها در یك مذهبیکه دارای نموی متزاید است ممکن میگردد انهم مذهبیست که متضمن حکمت انساب متعاقبه وخلاصهٔ تفکیر انسانی میباشد . تاریخ فلسفه را ازین گوشهٔ نگاه خوب تردیده میتوانیم که چطور انسانیت را ترتیب وبچه نوع بوسیله احکام مجتمعهٔ خود برعالم حیاة احتوا مینماید .

(دکتور علی ادهم)

ای آنکه ز علمت نبود هیچ خبر — هر لحظه ز جهل خود زنی لاف هنر
باشد هنر آنکه وا رهانی ز هلاك — آنرا که فتاده است در دام خطر

هر کس که بود تنبل بیکار بداست — بیکار بچشم خلق بسیار رد است
زنهار که از کار گریزان نشوی — کز کار هر انکه شد بزنهارد داست

قاری

فن تنویر

از ابتداء تا امروز

از مجلهٔ « دو عالم » فرانسوی
ترجمهٔ سید قاسم خان ترجمان

کشف آتش علاوه از آنکه انسان را ازشرسرمامصئون نمود ، برای او وسیلهٔ مغلوب نمودن تاریکی را نیز فراهم ساخت . یقین است که شعلهٔ آتش چوب ، قدیمترین وسیلهٔ تنویر اجداد ما بوده است . تا بسیار زمان که آخر آن به اوقات جوانی اکثریهٔ انسانهای امروزه میرسد، طریقهٔ تنویر - بطور عمومی - بی تفاوت باقی مانده و کم کم مادهٔ احتراقیه از چوب به تیل های نباتی ، روغن های متنوعه ، شمع های چربی دار (پیه) و گچی ، گاز روشن کننده تبدیل گردیده است . ولی در همه اوقات و اقسام مذکور ، تبدلات در جزئیات بوده و در اساس صنعت تنویر هیچ تغییری وارد نشده. یعنی همیشه روشنائی بواسطهٔ احتراق یك شیءهید و کاربونی (دارای کاربن و هیدورژن) حاصل می شد .

صورت جدید و طریقهٔ نو صنعت تنویر را فقط در سالهای بعد از ۱۸۸۰ میتوان سراغ نمود .

از آن تاریخ در صنعت و طریقهٔ مذکور آنچنان تغیراتی رخ داده که با پیشتر قطعاً طرف مقایسه قرار گرفته نمیتواند .

از آنچه ۵۰ سال قبل در هر جا برای احصال روشنائی کار گرفته می شد ، امروز تقریباً هیچ اثری بنظر نمی رسد . طریقه های جدید که تا هنوز در راه تشکل و تکامل می باشد منازل ما را استیلا نموده ، وضعیت شهر های ما را دگر گون ساخته و احتیاجات ما را بکلی تبدیل داده است . احصال روشنائی که از جملهٔ (صنایع خانگی و عادی) بشمار میرفت اکنون چنان یك علم مستقلی گردیده که جدید ترین فتوحات و تحقیقات فیزکی (طبیعات) دران استعمال میشود . این علم متخصصین مدارس و شهادت نامه های مخصوصه از خود دارد .

درین جا بدون مداخله در جزئیات که خاصهٔ تکنیك و علم است ، طریقهٔ ارتقای تدریجی این صنعت (احصال روشنائی) را که امروزه روز ، بزیر نظر خود ما ، در راه تکامل جریان دارد ، نشان میدهیم : ـ

حرارت و اشعه أندازي

اگرجزئیات آلات حاصل کنندهٔ روشنائی زیر مطالعه گرفته شود ، مابین آنها اختلاف زیاد احساس خواهد شد . اما در حقیقت هم طریقه ها فقط به دو شق تقسیم می شوند : ـــ یاروشنائی بواسطهٔ یك شئ جامد که زیر حرارت شدید واقع شده ، پیدا میشود ـ یا بواسطهٔ یك غازیکه زیر تاثیر برقی آمده باشد .

این طریقهٔ دوم امید های زیادرا برای آینده در بردارد ولی در حال حاضر موفقیت آن با وجود اهمیت زیاد ـ بسیار کوچك است ، و فعلاً اشعه اندازی اجسام جامده که زیر تأثیر حرارت شدید میآید، از قبیل چراغ برقی لوله برق وقوس برقی وغیره برای تنویر ما بکار می رود، در شعله های روشن کننده هم، غاز محترقه که روشنائی تولید میکند ، ذرات کوچك کاربن شعله را بوجود نمی آورد. قوانین اشعه اندازی اجسام جامده حرارت داده شده ، در اساس اکثر طریقه های تنویری امروزه قرار میگیرد .

کشف این قواعد یکی از بزرگترین عملیات علمی آخر قرن گذشته بشمار می رود . و نیز همین کشف از جمهٔ علل عمدهٔ انقلابی است که در افکار عمومی راجع به فیزیك رخ داده زیرا روابط بین ماده و نور یکی از موضوعات اساسی تحقیقات وتفکرات علمای کنونی محسوب میگردد. علاوه برین باید گفت که کشف قواعد تولید اشعهٔ شروع دورهٔ (حقیقةً علمی) صنعت احصال روشنائی تسلیم شده است .درینجا، چندکلمه راجع به قواعد اساس تولید اشعه گفتن لازم است .

هیچ روشنائی بدون ماده بوجود نمی آید ! هیچ گاه یك موج نورانی در خلاء یعنی در جائیکه هیچ چیزی دران موجود نیست ، بمشاهده نمیرسد ! بالعکس ، هر شئ جامد ، بمجردیکه حرارت آن با حرارت موضع محاط منه اختلاف پیدا کند ، شئ جامد مذکور با آنچه در اطراف او هست بواسطهٔ تولید اشعه تبادلهٔ قوه می نماید و این پرتو اندازی بزودی بزرگ و زیاد شده میرود وقتیکه حرارت شئ مزبور بلند شود . این پرتو اندازی میتواند چنان اشعهٔ تولید کند که به چشم ما محسوس نمیگردد . مثال آن را ذکر میکنیم : شعلهٔ رادیاتور (۱) هائیکه منازل

(۱) مراد از لوله های فلزی که مابین آن آب گرم در اطاق ها جریان دارد و برای گرم کردن منازل استعمال می شود (مترجم)

را گرم میکند و پرتو اندازی پیالهٔ چای جوشان که مقابل انسان گذاشته می شود ، در تاریکی بنظر نمیرسند با وجود این هر دو شئ مذکور در پرتو اندازی میباشند اما اشعهٔ آنها را چشم انسان دیده نمیتواند. و اگر حرارت آنها بلند برده شود ، شك نیست که اشعهٔ مذکوره بصورت وضوح بچشم دیده خواهد شد . زیرا درانصورت اندازهٔ اشعه پاشی زیاد و سریع میگردد و چشم را متحسس نموده میتواند . فقط بحرارت ۵۰۰ درجه چشم اشعهٔ مزبور را تشخیص میدهد وقتیکه حرارت به درجهٔ فوق رسید اجسام تحت حرارت ، روشنائی خفیفی پیدا میکند و اولین اشعهٔ به رنگ سرخ خیره بنظر می رسد . اشعهٔ سرخ رنگ ، بطی ترین اشعهٔ است که بر آلهٔ باصرهٔ انسان تأثیر نموده می تواند .

حال حرارت رابیش از این بلند میبریم : ـ کلیهٔ اشعهٔ که تولید میشود ، تزاید می یابد اما درعین زمان از تعاشات نورانی سریع شده میرود . ولی هم اشعهٔ زرد ، سبز آبی ظاهر میگردد واین مخلوط الوان درجسم یك احساسی کهزیاده برزیاده طرف سفیدی میل مینماید ، بوجود می آورد معهذا ودرحالیکه رنگ آبی هنوز ناکافی است رنگ سرخ اولیت خودرا حفظ میکند وهمین تذبذب الوان تا کنون درچراغ هائیکه تحت استعمال آمده بکلی مرتفع نگردیده است . اگر تزئید حرارت امکان پذیر میبود شرایط تحقیق بهتر از این مشهود میگردید .

آنچه در بالا ذکر شد ، جهدیرا که برای رسیدن بمدارج بلند تر حرارت برای احصال روشنائی از اجسام جامده ، تا امروز بعمل آمده ومی آید ، واضح میسازد ـ همین جهد خلاصهٔ ترقیات تنویر بوسیلهٔ اجسام جامده میباشد . هرقدر حرارت بلند برده شوده ، تناسب اشعهٔ مرئیه زیاد شده میرود ودرعین حال روشنائی بیشتر بهطرف رنگ سفید که اختلاط تمامی اشعهٔ میباشد ، مائل میگردد ، درین جهد به کجا وکدام اندازه لازم بود که انسان ها توقف کنند ؟

مگر افسوس که تکنیك وفن جولان گاه را محدود ساخته است . واضح است که اگر بلند بردن حرارت به اندازهٔ لایتناهی امکان پذیر میبود ، بالآخره انسان ازمقصد بیرون میرفت وارتعاشات بسیار سریع وشدید پیدا میشد ورنگ آبی وبنفش از اندازه زیاد شده همراه تشعشعات غیر مرئی ـ حتی مضر ـ ماورای بنفش تولید میگردید . آنوقت اشعهٔ سفید نه بلکه آبی رنگ میشد ومقاصد بشری که عبارت از احصال نور است بواسطهٔ کثرت اشعهٔ ماورای بنفش عقیم میماند . بنابران معلوم میشود که برای مقصد تنویر، یك حرارت خیره رنگ و محدود

لازم است . واین روشنائی اندازهٔ لازمه برای تنویر ، خیلی قریب به‌آن روشنائی است که ترکیب آن مثل اشعهٔ آفتاب باشد . احتمال دارد این قسم یك روشنائی در صورتی بوجود بیاید که انسان به‌حرارت ۶۰۰۰ درجه رسیده بتواند . وبااین اندازهٔ حرارت است که روشنائی بیشتر رنگ سفید بخود میگیرد ونیز بهمین درجه حرارت روشنائی حاصله برای تنویر کار آمدتر میباشد. آنچه اهل فن باید بیشتر دراطراف آن مطالعه وتحقیق کنند، برای تنویر یافتن روشنائی برقی شبیه به‌نور آفتاب است .

تنویر بواسطه شعله

این طریقهٔ حصول نور ذریعهٔ شعله در مدت چندین هزار سال یگانه وسیلهٔ تنویر بشمار میرفت . ودرطول قرون ومرور از منه فقط جنس شئ محترق تغیر وتبدیل شده ولی تبدیلات مذکوره نیز خیلی ضعیف وبی اهمیت بوده است . زیرا همیشه احتراق بواسطهٔ اجسامی حاصل میشد که دارای کاربن وهید ورژن که‌دراثر احتراق به‌غاز کاربونیك وبخار آب تبدیل میشود، بوده اند . آنچه میسوزد ، همیشه یك غاز است زیرا شئ محترق خواه جامد وخواه مائع باشد قبل از سوختن ، تبخیر میکند وهمین بخار میسوزد .

این احتراق ، حرارت از خود بوجود می‌آورد وغاز ها را به‌چنان یك حرارتی میرساند که هرقدر احتراق مکمل ودریك حجم کوچکتر باشددرجهٔ آن بلند تر میباشد ، مگر اشعه اندازی اکثر غاز ها کم وتنها زیراثر گرمی میباشد . برای آنکه شعله حقیقةً روشن کننده باشد لازم است علاوه بربلندی درجه حرارت ، ذرات ذغالیکه قبلاً نسوخته درمرکز شعله موجود باشد. ذغال زیاد شعلهٔ پردود میدهدمثل شعلهٔ تیل نباتی ، که حرارت آن خیلی‌پست وشعله‌اش سرخ رنگ وکم میباشد . وکاربن زیاد شعلهٔ بی‌پرتو بوجود می‌آورد مثل شعلهٔ الکل تمام‌ترقیع که از مشعل تاچوب های چربی دار بعمل آمده ، عبارت ازسمی دراتخاب چنان حادهٔ محترقهٔ بوده که یك اندازهٔ هوا درشعلهٔ آن معین ومقرر باشد .

آخرین مادهٔ که برای تنویربدست‌آمده، گاز آسی تی‌لن (گازیکه بخارآن درآب‌جمع میشوند و عموم آنرا گیس میگویند) است که از مدتها بواسطهٔ کیمیا گرها کشف شده ولی پس از تحقیقات (موآسان) آن را در سال ۱۸۹۵ داخل صنعت نمود . شعلهٔ آن که در عین حال هم بسیار گرم و هم کاربن فراوان دارد یك روشنائی سفید خوشرنگ و دارای نور بیش ازدیگر

شعله ها ، بوجود می آورد .

این گاز در عوام که بجز پرتورنگ پریده وپرتعفن تیل ها و شمع ها دیگر هیچ یك نور سیفد و بیدود و بورا ندیده بودند هلهلهٔ شگفت انگیزی تولید نموده وبقسمی این کشف جدید طرف توجه قرار گرفت که در ظرف کم مدت در هر جا عمومیت یافته و دیر زمان مهمترین و عامترین وسیلهٔتنویر گردید . ولی شیوع نوربرق ترقی گاز (سی‌تی‌لین) راموقوف نمود بقسمیکه از همان آوان اولیهٔ کشف برق ، اهمیت ورول گاز مزبور به درجهٔ بسیار محدود تنزل یافت .

معهذا غاز (سی تیلین) پس از موقوف شدن از کار تنویر داخل قسمت های مهم صنعت واحصال حرارت های بلند شده و امروز شعلهٔ آن بعلت احتراق کامل کاربن ، در ذوب و نرم کردن فولاد ، اهمیت فوق‌العاده دارد . ولی ناگفته نماند که درین قسمت هم گاز مزبور محتاج به کمك قوهٔ برق است که به اقسام مختلف بااوامداد مینماید .

برای چه این چنین یك سقوط مطلق در تنویر بذریعهٔ شعله، وارد شده است ؟ در جواب میتوان گفت که علت مهم سقوط مذکور مراعات حفظ‌الصحه، وراحت میباشد . زیرا شعله‌های روشن کننده بالعموم قسمت بزرگ اکسیژن هوارا که ازلوازم مهم حیات است بدل مینماید به کاربن که منافی حیات میباشد ، اقسام زهریات ازخود خارج میسازدکه برای صحت ضرر کلی دارد دود زیاد میدهد که دوام آن هر چیز را سیاه و کثیف میسازد . و بالاخره خرج آن زیاد تر ازبرق‌است به این سبب آن وسیله وطریقه‌که مجاوز از ۱۸ قرن دوام کرده بود ، بواسطهٔ کشف طریقهٔ جدیده که از هر حیث امتیازات بروسائل اولی داشت به یکباره گی در کل قطعات مسکون شیوع یافته ، پیش از طریقه های ابتدائی مزبور خود را منسبط نمود .

چراغ برق

جریان برق هرهادی را که عبور نماید ، دران حرارت میدهد . این خاصیت عمومی است ولی همرای پیچ و تاب های معجز نمای اصولات برق انسان مطابق میل‌خود میتواند که درمختلف قسمت های هادی سیم برق حرارت را کم و بیش به اختلاف ، بدهد . اگر دریك سیم اندازهٔ حرارت بقدر کفایت زیاد باشد ، این سیم حرارت بلند یافته ونورانی شده میتواند . این خاصیت برقی ، از بسیار وقت است که مکشوف شده .

ولی درین صورت علاوه برروشن شدن هادی (سیم) حرارت زیاد تولید میشود حالانکه مقصدعمده از تنویراست نه ازاحصال حرارت زیاد برای این کار از نقطهٔ نظر برق هیچ مشکلاتی موجود نیست : انتخاب جریان زیاد برق وسیم باریك کفایت میکند و به این قسم اندازهٔ مطلوبهٔ حرارت بدست آمده یا بعبارت دیگر تا حدی موفقیت حاصل خواهد شد که سیم مذکور یا ذوب و یا تجزیه شود . اگر قبل ازوقوع این حادثه (ذوب یا تجزیه شدن سیم) حرارت بقدر کفایت بلند ، مسئله چراغ برق حل خواهد شد و اندازهٔ جریان برق بباریکی سیم بحد کافی تاثیر نموده آن را منور (روشن) میسازد .

لهذا ، برای کار چراغ برق استشارهٔ متخصص فن برق (فیزیك دان) لازم نه بلکه مراجعه به یك کیمیا گر احتیاج می افند که انسان به طریق ذیل از او سوال بکند :

مادهٔ پیدا کنید که بقسم سیم نازك تیار شده و عبور جریان برق فوق‌العاده بلند (قوی) را تحمل کرده بتواند .

واضح است که‌فلزات مستعمله برای‌این مقصد کارداده نمیتوانند زیرا که بسیار به آسانی وبه حرارت نازل‌ذوب میشوند . درسابق مشهور بود که پلاتین سخت ترین تمام‌فلزات میباشد . ولی‌چند تجربهٔ که‌در دوران قرن گذشته همراه فلزمذکور بعمل آمده ، سیم پلاتین قبل‌از آنکه بقدر کفایت روشن شود ، ذوب گردید واین امید راکه عبارت ازاختراع چراغ برق‌باشد ، چندی منقطع گردانید .

برای یافتن‌مبداء ظهور چراغ برق‌باید به‌سنه ۱۸۸۰ مراجعه نمود . زیرادر این‌تاریخ است که اولین چراغ برق‌روشن شد . چگونه همراه کدام فلزچراغ برق ساخته شد ؟ فکربشر مدتی دراطراف انتخاب فلزات چرخ خورد ولی‌چنانکه دیده‌شد ، به‌نتیجه نرسید لهذا ازدایرهٔ فلزات بیرون رفته، دردیگر اجسام جستجورا شروع کرده بالآخره کشف کرد که‌میتوان قوهٔ‌برق را در درتارهای باریك ذغال (کاربن) برای تنویر جاری ساخت . اماچون کاربن در معرض جریان برق‌به‌اثرترکیب باهوا ، محترق میشود ، این‌سیم های‌باریك کاربن رامیان حباب های شیشهٔ نازك که‌هوای آن‌را کشیده‌بودند، جادادند وآخر الامرچراغ برق روشن گردید وبرای تنویر کار ازآن گرفته شد . نوراین چراغ‌بسیار خفیف وسرخ رنگ وخیره بوده بهمین سبب دراول وهله جای

چراغهای (گازی) روشن را گرفته نتوانست وازطرف دیگر چرا غهای گازی روز بروز اصلاح شده ، روشنی آن زیاد میشد .

به‌این قسم‌در مدت پیش از ۲۰ سال‌چراغ برق بدون هیچ‌اصلاح و تفاوت یامعاون اساسی باقی‌ماند . ویك مدت گمان میشد که انسانها برای همیشه محکوم شده اندکه میان چراغ روشن وپرز حمت (چراغ گاز) وچراغ راحت بی زحمت ولی کم نوروپرخرچ (برق) یکی را انتخاب کنند . یك‌ترقی غیرمترقب چراغ برق این‌وضعیت رادگر گون ساخت .

تاآنوقت گمان میشد که‌بواسطهٔ کوشش به‌استعمال سیم پلاتین و سیم کاربن ، احاطهٔ امکان را پیموده‌اند . ولی‌فراموش کرده بودند که‌یك تعداد زیاد ، اجسام ساده (که تعداد آنهارا ۹۲ شمرده‌اند) که اکثرشان پوره شناخته شده‌اند ، امکانات تازه داده میتوانند . ندرت وقیمتی بودن یك‌شی هم‌برای مستعمل شدن آن ، سدشده نمیتواند زیرا قیمت چندسیم باریك کارآمد یك چراغ ، بسیار خفیف ونازل میباشد - برای این کامیابی بطرف اشیای فراموش شدهٔ کیمیا ، مراجعه نمودند . تحقیقات از .. ۱۹ شروع شده به‌اندك زمان نتیجه داد و درعین این‌زمان علما درفلزات بسیط وفلزات صعب الذوب تجربه ها نموده آخربه تنگستین (فلزی که وزن مخصوص آن ۱۹٫۱ است و به ۳٤۰۰ درجه حرات ذوب میشود) توقف کردند .

این‌فلز (تنگستین یك‌شی مجهول نبود بلکه ازمدتها کیمیا گران آنرا کشف کرده بودند ؛ طریقهٔ بدست آوردن آنهم چندان سخت نیست زیرا درهر تکه‌آهن این‌فلزموجود میباشد ودر صورت داخل شدن درفلزات ، استحکام آنرا زیاد میکند وخواص آهن رابرا به‌آن‌میدهد .

امافلز تنگستین خالص راکس نشناخته وبصورت جداگانه آنرا ندیده بود . این‌فلز بسیار گران وزن ، سخت ، صعب الذوب است . بعد ازتحقیقات و تجسسات زیاد حلقه ها وپارچه های خالص این‌فلزبدست آمد وبعدسیم های‌آن ساخته شد وبلا فاصله بعد ازآن سیم‌های باریك تنگستین درباب گلوب های برق جای سیم‌های کاربن‌را گرفت این‌فلز درظاهر مثل‌فولاد است اما درحقیقت امتیاز زیاد بر فولاد دارد زیرا فولاد درحدود ۱۷٦۰ درجه حرارت آب میشود حالانکه تنگستین تا ۳٤۰۰ درجه‌حرارت‌را تحمل‌کرده میتواند .

درین‌وقت دیده‌شد که همراه سیم‌های جدید باهمان خرج‌وآلات ، ۴ برابر روشنائی برق کاربن ، روشنی میتوان بدست‌آورد .

آخرین‌ترقی برق ، داخل‌کردن یك گاز بی‌حرکت مثل آزوت وآرگون ، درشیشهٔ‌برق بود که‌از سرعت متلاشی‌شدن سیم‌های‌فلزی جلوگیری واندازهٔ حرارت‌رادران زیادمیکند وبه‌این‌طریق اندازهٔ دوام یك گلوب برق وروشنائی حاصله بلند میرود . معلوم است، که چون این گاز دراثر اختلاف حرارت مابین سیم وگلوب (شیشه) درحرکت می‌آید ، یك مقدار حرارتی‌را که‌ازجریان برقی حاصل میشود ، بدون فائده درشیشه واطراف منتشرمیسازد . ولی‌این فقدان حرارت ، هرقدر که سطح تماس مابین‌سیم وگازکمترباشد ، به‌حداقل تقلیل‌مییابد واین‌بواسطهٔ پیچ‌دادن‌سیم بقسم مارپیچ ، امکان پذیرمیشود ازهمین روست که امروز از کوچك ترین‌چراغها که چراغ‌موتر باشد وچراغ بزرگیکه جاده‌هارا روشن میسازد ، همیشه ازچندسیم نازك پیچ‌پیچ که‌میان حباب شیشهٔ حاوی یك گاز بی حرکت قرارگرفته ، تیارشده است این‌بود ، ترقی‌تدریجی ۲۵ سالهٔ چراغ‌برق که‌امروز درعالم اولیت کلی‌را حاصل نموده‌است . ونیزقیمت قوهٔ‌برق که به‌اساس پول‌سنجیده‌میشود ، روز بروز ، کم‌شده رفته‌وامروزبسیار تخفیف‌حاصل نموده‌است . وحال‌به همان قیمتی که‌درابتدای قرن‌یك‌چراغ‌روشن میشد ، امروز ده‌چند آن روشنائی بدست می‌آید . علاوه‌بر ین برق‌برای اکثراحتیاجات روزمره مصرف میشود وصنعت چراغ برقی داخل صنائع مهمه گردیده‌است بقسمیکه ازروی تخمین روزانه ۳ ملیون چراغ برق درعالم روشن‌میشود . (۱)

(چراغ گازي بواسطهٔ شعله)

در موقعیکه چراغ برق وضعیت بسیار حقیرانهٔ داشت و هنوزسیم فلزی جدید پیدا نشده ، از سیم های ذغال‌کارمیگرفتند ، کشف قابل توجهی درقسمت چراغ‌گاز بعمل آمد.

شعلهٔ که درمیان هوای آزاد وروشن میباشد ، بسیار گرم‌میشود اما روشنی کم دارد زیرا هیچ جسم جامد دران موجود نیست . چرا این‌قسم شعله دریك جسم جامد که قابل اخذ حرارت بلند باشد ، وارد کرده و روشنائی سفیدوپاك ازآن حاصل نشود ؟ این فکر تونبود زیرا ازیکقرن پیشتر شعلهٔ سفید نورا نی‌را بواسطه لولهٔ آهکی بدست آورده بودند و تابسیار وقت همین چشمهٔ روشنائی همراه چراغ برق درانتشار نور ، رقابت میکرد . اماموادکارآمد این نور خیلی پیچیده بود و ترویج آن درامور حیاتی ممتنع مینمود .

---

(۱) چراغ برق مستعمله امروز ازهمین قسم آخرالذکراست . (مترجم)

تاآنکه یك کیمیاگر اطریشی موسوم به (اویرفون ویلشباخ) موفق شد که بیك طریق مشابه به طریقهٔ فوق شعلهٔ گاز یا یك محترق گازی دیگررا در هوای آزاد استعمال کند . مادهٔ که کیمیاگر مذکور استعمال کرده ، یك شئ نو بود . خصوصیت آن این است که به یك حرارت زیاد ، اشعهٔ غیر مرئی بی فائدهرا کمتر اخراج میکند . اینماده از اختلاط مرغوب چند قسم آکسید های متعلق اجناس کیمیاوی موسوم به (خاك های نادره) از قبیل (آکسید دوتوریم) و (آکسید دوسیریوم) تیارشده بود (اگرچه این مواد امروز بهمقدار زیاد حاصل میشود و (ندرت) آندیگر مفهوم ندارد) . اینطریقه خیلیترقی کرد وباوجود انتشار وتوسعهٔ برق ، پیشرفت زیاد نمود بقسمیکه تاامروز درجائیکه مسئلهٔ خرج در میان میآید وموضوع حفظالصحه دربین نیست (یعنی در مواردیکه چراغبرای تنویر جادهها درهوای آزاد بکارمیباشد نهدر میان خانه ها) باز هم چراغ گاز (پایه های گاز) در جادهها ومیدان ها رواج کلی وبرچراغ برق امتیاز دارد .

چراغهای گاز جادهها کهفعلاً مستعمل است ، شعلهٔ آن روی جسمی موسوم به(سنگ پنبه) وبواسطهٔ گازیکهزیرفشار کلیآورده شده، بدست میآید ونورسفید دارد وحرارتهای فوقالعاده را متحمل شده میتواند .

(لوله هاي نورانی)

درتمام این تشریحات یعنی کلیهطریقه های مکشوفهٔ (صنعت تولید روشنائی) اشعه بواسطهٔ اجسام جامدهٔ گرم شده حاصل شده است . فقطجنس شئ اشعه دهنده تغییر داده شده وذغال، فلز ، مخلوط(خاك های نادره)را بیهم برای این مقصد روی کار آورده اند وطریقهٔ گرم کردن از شعله ، بهجریان برق انتقال یافته ولی اساس آن همیشه یکی بوده است .

حال از یك طریقهٔ جدید که قطعاً سابقه نداشته ، ذکر میکنیم : -

یکی از خواص گاز ها اینست که زیر تاثیر برق ، بدون هیچ شئ جامد وبی آنکه مورد حرارت فوقالعاده قرار بگیرد روشن شده میتوانند . گازیکه میان یك لولهٔ سربسته زیر فشار خفیف قرار بگیرد ، وقتیکه جریان برق ازآن عبور نماید ، روشن میگردد . اینست اساس کشف جدید یعنی لوله های نورانی که مهمترین طریقهٔ تنویریهٔ جدید بشمار میرود و همین طریقه بیش از سائرین امید ترقی آینده را دربردارد .

طریقهٔ این کشف جدید ، بکلی مخالف سیستم های سابقه میباشد . بمجرد ظهور این کشف اهل فن دیگر معطل پیشرفت قضایای فیزیکی نشده از ۱۸۹٤ شروع به استعمال لوله های نورانی نمودند و گاز کاربن را میان لوله های شیشهٔ وارد کرده روشنائی بوجود آوردند اما این روشنائی بسیار خفیف گلابی رنگی بود و بنظر غیر مطبوع میآمد . اولین استعمال لولهٔ نورانی بواسطه مستر (مود) امریکائی بعمل آمد نامبرده یك اطاق کوچك را میخواست بواسطه لولهٔ نورانی روشن کند از بس نور حاصله خفیف بوده تمام سقف آن اطاق را با لولهٔ نورانی پوشاندولی باز هم مقدار روشنی کمتر از یك گلوب متوسط بود .

کمی بعد (کاپر هویت) نام امریکائی دامنهٔ تحقیقات آرونزی المانی را امتداد داده عوض گاز کاربن ، بخار سیماب را استعمال نمود . روشنائی بخار سیماب زیاد ولی سبزرنگ و عاری از اشعهٔ سرخ بود بقسمیکه همه اشیاء را رنگ غیر عادی میداد و اشیاء سرخ رنگ در پرتو آن سیاه بنظر میآمد . این کشف هم در تنویر منازل چندان شیوع نیافت .

چند سال بعد پس از تحقیقات جدید فیزیك دانها و کیمیا گران ، یك گاز دیگریکه در هوا موجود میباشد ، برای تولید نور کشف شد . این گاز را که در هوا خیلی کم وجود دارد و در ٦۰ متر مکعب هوا یك لیتر آن حاصل می شود ، (ژورژ کلود) فرانسوی برای مرتبهٔ اول بقسم صنعتی بدست آورده آنرا (نیؤن) نام داد . نور این گاز سرخ رنگ بسیارقشنگ و تیز بود اما غرابت شعلهٔ استعمال و عمومیت آن را مانع شد .

درحقیقت تا امروزنور خوشرنگ و موزونی که جهة تنویر داخل منازل استعمال شده بتواند، برای لوله های نورانی بدست نیامده گاز ها و اشعهٔ فوق الذکرفقط به این سبب رواج خود را ازدست نداده که در اعلانات صنعتی استعمال میگردد زیرا غرابت و اختلاف الوان برای جلب توجه ناظرین خوبتر است لهذا امروز در شهر های ممالك متمدنه تعداد زیاد ازین قسم چراغ های هر رنگ را برای اعلانات مختلفه روی عمارات و مغازه ها و سینما ها استعمال میکنند .

اما نباید گمان کرد که بالآخره سیستم لوله های نورانی ناکام خواهد شد ،زیرامساعی علما از یك طرف و بدست بودن و سائل ومواد متعدده از طرف دیگر ، زمینه رابصورت کافی برای موفقیت ها آماده ساخته و عنقریب اشعه و گاز های مامولهٔ بدست آمده ناملائمات حاضره را

که در گلوب های برق موجود است ، برطرف خواهد کرد و بالعوض ، داخل منازل بواسطهٔ لوله های نورانی که در سقف زیر بلور های قشنگ قرار میگیرد ، تنویر خواهد شد .

مهمترین ناملائمات گلوب برق اینست که تمام قسمت های منزل را بیك اندازه روشن نمیکند و دیگر اینکه گلوب های قوی چشم را اذیت مینماید و در منزل برجسته گی آن ناراحتی تولید میکند حالانکه لوله های نورانی در مختلف قسمت های اطاق بدون آنکه در ظاهر معلوم شود یا برجسته گی کند ، از زیر بلور های خوش ساخت ، پرتو اندازی مینماید .

(قوس برقی)

قوس برقی از جریان برق در دوپارچهٔ کاربن که نوك بنوك بفاصلهٔ چند ملیمتر از هم دورتر قرار داده میشوند ، حاصل میگردد . نوك های این دوپارچهٔ کاربن به حرارت نزدیك به ۳۵۰۰ درجه قرار گرفته ، و بواسطهٔ احتراق بخار کاربن ، روشن میشود . این طریقه یعنی قوس برقی در قدیم قبل از شیوع گلوب برقی ، کشف شده و از همان زمانیکه در گلوب برق کاربن را استعمال میکردند ، برای تنویر مورد استفاده قرار گرفت . چون روشنائی آن خوشرنگ بود درجاده ها وغیره مخصوصاً در فانوس های بحری (هادی جهازات) ازان کار میگرفتند .

اما پیداشدن گاز های مخصوصه و فلزات متنوعه و عمومیت گلوب برقی موجوده اهمیت آنرا کم کرد .

خاصیت و امتیاز قوس برقی اینست که روشنائی آن در یك سطح بسیار کوچك متمرکز می شود مثلاً ۶۰۰ الی ۷۰۰ شمع قوه در یك میلیمتر مربع سطح اشعه پاشی میکند . در تمرکز نور زیاد فقط آفتاب بر آن برتری دارد زیرا در هر میلیمتر مربع از سطح آفتاب ۲۰۰۰ شمع نور موجود است . این تمرکز روشنائی زیاد در سطح کوچك ، برای تنویر منازل مفید نیست زیرا چنانکه دیده شد ، برای تنویر خانه ها کوشش درین است که روشنائی بقسم مخفی و در سطح وسیع بوجود بیاید تا چشم را اذیت نکنند .

ولی همین خاصیت برای انداختن روشنائی به مسافات بعیده بسیار سودمند ثابت می شود مثلاً در فانوس های بحری ، سینما ، جنگ بحری و بری و غیره .

لهذا اگر فانوس برقی در تنویر منازل کامیابی حاصل نکرده ، در شعب مختلفهٔ صنعت و کیمیا و موارد فوق الذکر ، اهمیت فوق العاده را دارا می باشد .

آیندهٔ برق

گمان میکنیم این شرح مختصر ، برای نشان دادن چگونگی جهد و کوشش علمای فن تنویر کفایت خواهد کرد . هیچیك از صنائع مثل این صنعت ، عمیقانه داخل زندگانی روز مرهٔ انسان نشده وهیچ یك از شعب علوم و فنون به این قدر مدت کم ، تشکل وتکامل نیافته است . آیا تشکلات و تغیرات تمام شده ؟ آینده برای مادیگر چه‌چیزی را نگاه کرده خواهد بود ؟

معلوم است که تنویر بوا سطهٔ شعله (مراد از چراغ های تیلی ، شمع وغیره) بکلی مرده وگاز بخار کننده عنقریب درمقابل تنویر برق ، ازبین خواهد رفت .

درباب ترقی چراغ برق ، سخن به‌دست کیمیا گران است که اگر کدام ماهٔ دیگر صعب‌الذوب تر از (تنگستین) پیدا کنند ، البته که وضعیت چراغ برق تغییر خواهد کرد . بعضی کار بور های (اختلاط کاربن باجسم بسیط دیگر) فلزی دیگر نوبرای همین مقصد زیر تجربه آمده ولی تاحال نتیجه گرفته نشده . از طرف دیگر یك کشف قیمتدار دیگر که ابتداء درسنه ۱۹۰۰ بواسطهٔ نرنست المانی بعمل آمده وشخص مذکور بواسطهٔ میلهٔ آکسید های فلزی احصال نور مینمود، وبعد بواسطهٔ ظهور فلز (تنگستین طریقهٔ مذکور ازبین رفته‌بود ، شاید که‌حال به‌اثر تحقیقات جدید ، کشفیات وموفقیات قیمت داری را سبب شود .

قوس برقی‌مان احاطهٔ (روشن اندازی دور) رابرای خودحفظ خواهد نمود . اما دراینکه درتنویر منازل باچراغ برق جنگیده بتواند ، امید واری باقی نمانده است .

بالآخره لوله های نورانی ، یقیناً برای ماامید های زیاد دربردارد و یحتمل بزودی منازل ما بواسطهٔ این طریقهٔ جدید وهمراه پرتو خوشرنگی روشن بشود .

اما تمام اینها ، تکامل طریقه های مکشوفهٔ سابق است . آیا طریقه‌های جدید ونامکشوف دیگری را خواهیم دید؟

ازدیگرطرف بایدمعترف‌بود که‌آلات موجودهٔما ، کامل گفته نمیشوند زیرا دراین‌ها مقدارزیاد اشعهٔ‌غیرمرئی موجوداست وبه‌این‌جهت قسمت‌مهم قوهٔ‌برقی بیهوده صرف‌میشود ، بهترین چراغهای ما ، در مقدارنور سه‌دفعه زیاده‌تر ازآفتاب قوه‌صرف میکند . بنابرین حاشیهٔ‌بزرگی برای‌ترقیات آینده موجود است .

و با جرئت تمام باید منتظر تغیرات و ترقیات جدیده بوده ، به اندازه های امروزه اعتماد و قناعت نکنیم . (اشها)

ادبیات

أدب، وانشآء

نویسنده سید مبشر خان طرازی
(ترجمان عربی دارالتحریر شاهی)

ادب بدوقسم منقسم است، ۱ ـ ادب طبیعی ، ۲ ـ ادب کسبی .

ادب طبیعی عبارت از ادبی است که انسان درمبدأ خلقت خود بآن مطبوع و مجبول خواهد شد ، که کسب وتحصیل را بآن تعلق ور بطی نیست ، واورا از شئونات جبلی محسوب توان کرد ، مثل کرم و حلم ، وسائر اخلاق حسنه وصفات محمودهٔ غیر کسبیه .

ادب کسبی ، عبارت از ادبی است که اکتساب نموده است اورا انسان بذرایع در است، وحفظ ، ونظر ، وتدقیق ، وتحقیق ، وبه‌تعبیر دیگر ادب کسبی عبارت است از معرفت چیزیکه احتراز وتحفظ کرده میشود باواز جمیع انواع خطا ولغزش درساحهٔ ترکیبات نظم ونثر ، وادبی که درین مقام درمطمح نظر وبحث است همین ادب است (ادب کسبی) که ویرا علمای عصر سابق ولاحق علم ادب مینامند ؛ وشخصی را که باین ادب شرف وقوف وفخر اتصاف یافته است ادیب میخوانند .

تعریف ، موضوع ، غایت ، فوائد علم ادب

تعریف علم ادب بنابر مضامین موثوقهٔ سابقه علم ادب را باین طور تعریف توان کرد ، که علمی است صناعی (کسبی) که‌بذریعهٔ آن اسلوب و طرز های مختلفهٔ کلام وترکیب شناخته خواهد شد .

موضوع علم ادب ، کلام ومرکب منثور ومنظوم است ، چه در این علم از حیثیت فصاحت ، وبلاغت ، وحسن سبك ، وخوبی تألیف کلام بحث میشود .

فائدهٔ علم ادب ، عصمت ذات ادیب است از لغزش جهل ادبی ، وبرای علم ادب فوائد ومنافعی است دیگر که عبارت است ازرام کردن ذهن ، ونرم ساختن طبایع انسانیه ، واعانت

برمروت (ومردی) وبیدار نمودن همتها ، ومایل ساختن آن بطرف معالی افکار و کردار ، وامور شریفه وغیر آن‌از کمالات حسیه ، وفضائل معنویه که‌باعث کمال نفس وتکمیل غیرتواندشد.

ارکان علم ادب

نظر به استقراء و تتبعات علمای ادب ، ارکان علم ادب چهار است :

رکن اول ، قوای غریزیهٔ (اصلیه و خلقیه) عقل است ، و آن پنج قوه است ۱ : ـ قوهٔ ذکاوت ، و آن عبارت است از استعداد تام و اقتدار کامل برای ادراك علوم و درك معارف بذریعهٔ فکر ثاقب و نظر نافذ ، و به تعبیر دیگر ، عبارت است از حدت فواد (تیزی دل) و سرعت فطنة (چستی ، زیرکی)

۲ ـ قوهٔ خیال (۱) ، و آن قوه‌ئیست باطنه که صورتهای محسوسات را پس از غیبوبت ماده حفظ مینماید ، و آن از بزرگترین اسباب نجاح و بواعث فیروزی وکامیابی است در فن انشاء

۳ ـ قوهٔ حافظه ، و آن قوه‌ئیست که از شان مخصوص اوست حفظ مدرکات و معقولات عقل از معانی ، قوهٔ حافظه در حین احتیاج و ضرورت ، برای تصرفات عقل مدرکات و معقولات قلبیهٔ آن را تذکیر ویاد آوری مینماید ، و باین نسبت علمای ادب قوهٔ حافظ را ذاکره ، و مذکره ، نیز مینامند ، اهمیت این قوه برای انشاء نیز مخفی نیست .

٤ ـ قوهٔ حس ، و آن‌قوه ئیست که متأثر خواهد شد بآن انسان از کیفیات مدرکات و محسوسات مثل لذت ، والم ،و آن از شروط اساسیهٔ انشا است .

زیرا قوهٔ‌حس ، اعانت خواهد نمود برای منشی (بسبب‌تأثری که از کیفیات‌حس‌اکتساب‌مینماید) بررسم مدرکات ، ونقش محسوسات بصفت رسم محکم ، و نقش‌متقن ، و اقتدار پیدا خواهد کرد برای عواطف مجالسین ومستمعین ، واستمالهٔ‌قلوب مخاطبین ومطالعین ، واین‌طبیعی‌است که‌چون سخن شیرین وموزون دردل شخصی حلول کرد حتماً دروی اثری وحرکتی پیدا نموده باعث‌میل و دلچسپی خواهد شد .

٥ ـ قوهٔ‌ذوق ، و آن‌قوه‌ئیست غریزیه که‌برای ادراك لطائف کلام ، و احساس محاسن خفیهٔ سخن اختصاص (تخصص) دارد ، که‌قوای غریزیهٔ‌دیگر ، (چون‌ذکاوت ، خیال ، حافظه ، حس) نمیتوانند که‌ازعهدهٔ آن‌برایند ، قوهٔ‌ذوق حاصل‌خواهدشد وترقی‌تواندنمود .بذرایع‌مداومت بدراست

۱ ـ فرق در بین‌قوهٔ خیال (یعنی متخیله) و قوهٔ حافظه این است که ، قوهٔ خیال‌متصرف‌صوراست،وقوهٔ‌حافظه‌متصرف‌معانی

ومطالعهٔ قصائد ورسائل ، وممارست کلام بلغاء وسخن فصحاء ،وتکرار آن برسمع ، و تفطن (کار فرمائی، زیرکی)برای تحقیق وتدقیق خواص معانی و تراکیب نظم ونثر ، وبطریق تنزیه عقل وتصفیهٔ قلب ازشوئنات مخربهٔ اخلاق واوضاع مفسدهٔ آداب .

(رکن دوم)

رکن دوم علم ادب ، معرفت وشناختن اصول ادبیه است وتفحص واحاطه واتباع آن ، وآن عبارت است ازمجموع قوانین کتابت وقواعد انشاء که دراوست بیان وتفصیل طریقه های حسن تألیف نظم ونثر، و انواع وجوه انشاء وفنون کتابت و خطابت ، اصول ادبیه دوقسم است ، ۱ عامه ۲خاصه اصول عامه ،۱» بهمثل اصول تألیفهای ادبی ازمنظوم ، ومنثور در موضوعات مختلفه و اغراض متفرقه ، اصول خاصه مثل اصول تألیفهای مفرده برسائل ومکتوبات ، ویابه امثال .

« رکن سوم »

رکن سوم علم ادب ، مطالعهٔ تصانیف بلغاء ، ومدارسهٔ تآلیف فصحا است ، بطریق تأنی وتعمق ، وبینائی بصیرت ، تابتواند منشی اینکه ذخیره کند درحافظهٔ خود ـ هرلفظ انیق و شریف وهرمعنی بدیع ولطیف را ، بحیثیتی که تصرف تواند نمود بتصرفات ادبیه درحین احتیاج وضرورت درباب ترکیب وابداء نظم ویادر بارهٔ تالیف وانشای نثر ، لکن برای این مطالعه(که رکنی است عظیم ازارکان علم ادب) شروطی است که بی احاطهٔ آن نتیجهٔ نتوان بخشید ، « شرط اول » باید مطالعه کننده به مطالعه تآلیف بعض علماً لغت وائمهٔ ادب استقلالاً اوقات خود رامصروف ، وبدراست انها اقتصار نماید ، وحواس خود رابمطالعات دیگر که ازاستعداد واحاطهٔ قوهٔ حافظهٔ آن بیرون بوده حقیقتاً مخل منافع مطالعهٔ مخصوصهٔ اوست پریشان نباید کرد ، تابتواند استفادهٔ مقنع نموده بروفق منوال ومسلك ادبیهٔ آنهارفتار وسلوك ورزد ، ونتایجی مفیده ازابکار افکار خود تولید بنماید وآثاری بااساس بعرصهٔ افادهٔ زیردستان ایجاد کند.

(شرط دوم) اطالهٔ نظر وتعمق در مطارح مطالعه ، وتکرار دراست معلومات مستحسنه ، ووقوف برغرایب اسلوب وعجائب ترکیب ، بطریق ترویض ورام کردن ذهن خودرا ـ درمیدان سباق ادبای متقدمین .

---

(۲)این أصول را درآینده أیضاح خواهیم نمود ،

(شرط سوم) چیدن الفاظ حره ، وانتخاب تراکیب صحیحه ومعانی بلیغه که در حین مطالعه بطبع سلیم وبفکر مستقیم خود استحسان مینماید ، تابران قوهٔ ذاکره آن‌ذخیره ، وبرای طبیعت آن‌عدهٔ ادبیه شود ، که بتواند قادرشدن بطریق تتبعات به‌أنشای بدایع نظم ، و به‌ابدای غرایب نثر .

(رکن چهارم)

رکن چهارم علم ادب ، ورزش و تعود است بوجوه متفننه أنشا آت نظم و نشر ، مثل توسع در شرح بعض معانی ادبیه ، وبیان آن‌به‌توجیهات مختلفه ، وتحریر آن بأشکال بدیعه ، و اجتهاد نمودن است در وضع بعض موضوعات و جیزه ، مثل وصف شهری ، یا مدح صنعتی ، یاتهنیهٔ ، وغیر آن ، واتباع وپیروی نمودن باوضاع ادبیه و شؤنات انشائیهٔ متقدمین ، ونوابغ متأخرین باستعمال الفاظ بلیغه ، ومعانی فصیحهٔ آنها (۱) (باقی دارد)

مرثیـــه

بتقریب ورود جنازه والاحضرت سردار محمد عزیز خان شهید بکابل

از طبع غلام جیلانی خان جلالی

سمن از داغ سوسن تا بنفشه داغدار آمد چمن درخون نشست و نسترن پامال خار آمد
دمن لبریز ماتم شد خزان در نوبهار آمد وطن رنگ عزاداری گرفته سوگوار آمد
عزیزان تیره‌ابری واژ گون برکوهسار آمد
عزیز ما ز مصر بی‌مروت دل فگار آمد

(۱) مأخذأساس کتاب (جوا هرالادب) تألیف الشیخ‌سیدا حمدالهاشمی المصری ،

عزیزی کو زبهر ننگ ملت جان فدا کرده پی بهبود اوضاع وطن بس کارها کرده
حیات خویشتن را وقف مرضای خدا کرده نه باکس درستیز ونی بکس جوروجفا کرده
نمیدانم کدامین چیز نقص اشقیا کرده
که خاموشانه نقش تیر قاتل در کنار آمد

عزیز دل عزیز قوم با صدق و صفا بوده ستوده ، رنج بر ، مهدی بملت پیشوا بوده
دیانت مشربی زحمت کشی خدمت روا بوده برسم خاندانی با امانت هم نوا بوده
با آمال سعیدش در وطن امید ها بوده
بخاك آمیخت امیدیکه تا او در مزار آمد

نمیدانم چسان و حشی سر شتی دشمن عزت جرایم پیشهٔ ظلم آشنای خاین ملت
جنایت کاری و جدان دون پروردهٔ نعمت نه پاداش فدا کاری نه حفظ مایهٔ حرمت
نه پاس تودهٔ افغان نه حس زحمت وخدمت
چرا بهر غرض با این خبیعه شر مسار آمد

چرا قاتل حیا و شرم زین ملت نمی دارد ز کر دار سیاه خود دمی خجلت نمی دارد
زداغ سینهٔ صد چاك ماد هشت نمی دارد نمك پاشی کند تا کی بزخم عبرت نمی دارد
کمی در سر هوای راحت ملت نمی دارد
ازین ماتم تمام ملت ما اشکبار آمد

اگر مقصد زنا موس وطن باشد بجا گردید وگر تخلیص ملت از ستم باشد رها گردید
اگر باشد تمدن حاجت ما هم روا گردید شریعت گر بود مطلب نگر آنهم بپا گردید
ببین این مملکت آخر چها بود وچها گردید
چرا این ظلم و وحشت برعزیزی آشکار آمد

شهٔ درکار خود نادرکه یزدان پاسبان اوست نجات و نام استقلال مرهون سنان اوست
نخستین مجلس شورای ملی از نشان اوست ثبات وعزم و عرفان وعمل ازخاندان اوست

شجاعت، رحم وعفت از خواص دودمان اوست
بهرجا امتحانی داد و آخر کامگار آمد

بهر صورت که باشد رفتنست و زینجهان مردن　　به تیغ تیز باشد یا به بستر میتوان مردن
زتقدیر ازل حکم است براهل جهان مردن　　چومردان جهان بهتر که با نام ونشان مردن
خوشا ذاتیکه می یابد حیاتی زانچنان مردن
عزیز ما باین معنی بسی با افتخار آمد

نمونه از نثر دو نیم قرن پیشتر

نقل از مجمع الانشاء مطبوع هند　　نثریست که شاعر بلند قریحه کشمیر متخلص بغنی متوفا در سنه ۱۹۰۷ در برائت خود از سرقهٔ شعری نوشته است .

برنغمه پردازان بزم سخن سرائی و قانون نوازان محفل نازك ادائی که تار نفس را صرف طنبور تازه گوئی کرده‌اند وباین علاقه دل ادا فهمان روز گار بدست آورده‌روشن وهویداست که مانند نی بحرف مردم پرداختن وسخن دیگران را بخود منسوب ساختن درطبعن بر روی خود کشادن است وجای انگشت اعتراض خالی نمودن و چون قانون ! دست بتصنیف غیری دراز و صیه بسته بدام تصرف در آوردن پردهٔ ناموس خود دریدن است و الف انفعال بر چهره کشیدن واگر بمقتضای مناسبت و موافقت که طبایع سلیمه و اذهان مستقیمه را باهم میباشد یکی بادیگری درخیالی توارد زند باید که بحکم مفتی عدل و انصاف تقدم و تأخر زمان منظور داشته خیال مذکور را از خود مسلوب وبغیر منسوب سازد بنابران خارج آهنگ قانون قلم زنی طاهر

غنی که از رهگذر ناقابلی بانهایت جد وجهد خود را در دائرهٔ اهل کمال داخل نکرده و بواسطهٔ پست فطرتی پی بمعنی بلند مقامی نبرده .

خامه هرچند دود لیك بمعنی نرسد سعی کاری نکند گر نبود استعداد

معروض میدارد که قبل ازین این بیت .

نی رای درون رفتن ونی پای برون شد در ماندهٔ این دائره ام همچو جلاجل

بخاطر فاتر پرتو انداخته و خود را در لباس تازگی جلوه گر ساخته در بعضی اطراف بنام این رو شناس قلمرو هیچمدانی مشهور شده بود ناگاه یکی از یکه تازان میدان تتبع که عنان بجانب مطالعهٔ کتاب تاریخ تافته بیت مذ کور را درنسخهٔ ازنسخ تاریخ بداونی مرقوم یافته این مست خواب غفلت را ازعرق انفعال مشت آبی براو پاشید واز حقیقت حال کما ینبغی اطلاع بخشید خدا شاهد حال که از آن تاریخ مدتی زبان قال را در شکنجهٔ دندان گرفته نفس بر نمی آورد روز وشب این بیت را که مناسب مقام یافته بزبان حال تکرار میکرد .

ترك گویائی زدخل نکته گیران رستن است بستن لب ازسخن خوشتر زمضمون بستن است

فی الواقع تابرنك غنچه سیر گلزار خموشی میسر باشد در خارستان گفتگو پانهادن از عقل دور است .

گل بخار گلزار خموشی چیدنی دارد زبان گفتگو را همچونافرمان پس سرکن

هر چند یاران قدر دان درلباس تفقد درآمده میخواستند که سراین پرخجالت ازجیب ندامت برآرند و لب این بیدهن رازه دامن تکلم نمایند فقیر چون بند قبا گره برزبان داده سر رشتهٔ خموشی را ازدست نمیداد و گل مضمون این بیت را در گریبان عذر خواهی مینهاد .

بر لب چو آستین زده ام بخیهٔ سکوت انگشت اگر زنی بلبم وا نمی شود

وبخدمت دوستان مهربان التماس نمود که هرجا بیت مذ کور مرقوم یابند نام فقیر که درحقیقت ننگ این بیت است حك نمایند درینولا نسخهٔ قدیم تاریخ بداونی بهمرسیدوبچشم تفحص ازاول تا آخر دید بیت مذ کور در هیچ مقام مسطور نیافت بنابر ضرور کاتب نسخهٔ جدید را که چون کتاب غلط مقابله اش موجب ملال ومکالمه اش باعث تفرقهٔ بال است پیش خود طلبیده کیفیت حال استفسار نمود بعد انجاح بسیاروسرزنش بیشمار مانند نی خامه بند از زبان وا کرده درمقام عذر خواهی در آمد که شعر مذ کور در نسخهٔ قدیم نبود بواسطهٔ مناسبت مقام داخل نسخه جدید نمود

الحال کاتب بید یانت ازین ندامت چون رقم تر سراپا آب گردیده و خاك ندامت بر سر خود پا شیده در هیچ جاسفید نمی توان شد توقع از سخن پروران انصاف پیشه و معنی طرازان عدالت اندیشه آنست که اگر بیت مذکور در نسخهٔ تاریخ مذکور مرقوم یابند حمل بر الحاق ناسخ نموده بکزلك اصلاح محو فرمایند تا قلمزنان بمعنی احتمال مضمون دزدی بخاطر راه نداده گناه کاتب بگردن شاعر نه بندند واین تنگ رو را چون ورق کتاب نشان تیر ملامت نه کنند .

بر نداریم ز اشعار کسی مضمون را طبع نازك سخن کس نتواند برداشت

قصیده ظهیر فاریابی

درمدح قزل ارسلان

این قصیده ازبرجسته ترین وفصیح ترین قصائدفارسی قرن ۶، ۷ هجریست که شاعر بزرگ و شهیر وطن « ظهیر » فاریابی درمدح قزل ارسلان شاه معاصر خود سروده است: مبالغاتیکه درین قصیده موجوداست ازلحاظ لطافت وبلاغت هرنوع ایرادی را تلافی می نماید .

شرح غم تو لذت شادی بجان دهد ذکر لب تو طعم شکر در دهان دهد

طاؤس جان بجلوه در آید ز خرمی چون طوطئ لبت بحدیثی زبان دهد

شمعیست چهرهٔ توکه هر شب زنور خویش پروانهٔ ضیا بمهٔ آسمان دهد

خلقی زپر تو تو چو پروانه سوختند کس نیست کزحقیقت رویت نشان دهد

زلفت بجا دوئی ببرد هر کجا دلیست وانگه بچشم وابروی نا مهربان دهد

هندوندیده ام که چو ترکان جنگوی هرچه آیدش بدست به تیر وکمان دهد

جز زلف وچهرهٔ تو ندیدم که هیچکس خور شید را زظلمت شب سایه بان دهد
گر در رخم بخندی برمن منه سپاس کاین خاصیت همی رخ چون زعفران دهد
وقت ست اگر لب تو برسم مروری بیمار عشق را شکر و نار دان دهد
مائیم وآب دیده که سقای کوی دوست صد مشك ازین متاع بیکتای نان دهد
آن بخت کوکه عاشق رنجور قوتی بااین دل ضعیف و تن نا توان دهد
وان طاقت از کجا که صدای زدرد دل در بار گاهی خسرو خسرو نشان دهد
فریادمن زطارم گردون گذشت و نیست امکان آنکه زحمت آن آستان دهد
نه کرسی فلك نهد اندیشه زیرپای تابوسه بررکاب قزل ارسلان دهد
درموضعی که چون دم روح‌القدس زند نصرت همای رایت او را روان دهد
تیغش زکلهٔ سر بیمغز دشمنان نسرین چرخ را چو هما استخوان دهد
بیرون زکائنات پرد صد هزار سال سیمرغ و هم تاز جنابش نشان دهد
در برگ ریز عمر عدو صر صر اجل نوروز را طبیعت فصل خزان دهد
اطراف باغ معرکه را تیغ آبدار ازخون کشته رنگ گل ارغوان دهد
تر دامنی دشمنش از روی خاصیت رنگ‌ازبرون چوجوشن وبرگستوان دهد
راه نجات بسته شود بر غدو چنانکه مرگ از حذر عنان بره کهکشان دهد
هر سر گرانی که کند خصم او بعمر بازوش وقت حمله بگرز گران دهد
ای خسروی که حفظ تو هنگام اهتمام گوگرد راز صولت آتش امان دهد
هرجا که رایت از در تدبیر در شود تقدیر برو سادهٔ حکمش مکان دهد
فرمای سلطنت آنرا بود بحق کش حکم توبه سایهٔ چتر آشیان دهد
هر آهنی که بر سر چوبی کنند راست چون رمح تو چگونه قرار جهان دهد
اعجاز موسوی نبود هر کجا کسی چوبی شعیب وار بدست شبان دهد
صد قرن ازین جهان گذرد تا زمام ملك اقبال درکف چو تو صاحب قران دهد
در رزم رستمی تو و در بزم حاتمی گردون‌ترا عنان و قدح بهر آن دهد

بابحر برزنی چو به پیشت قدح نهد — وزمهر کین کشی چوبد ستت عنان دهد
هر کو چوتیغ باتوزبان آوری کند — قهرت جواب او بز بان سنان دهد
در گرد بارگاه توکیوان شب بتاق — تا روز بوسه بر قدم پاسبان دهد
شا ها خلائق از تو عزیز و توانگرند — در ویشیم سزد که بدست هوان دهد
پوشیده زهره جامهٔ زربفت و مشتری — محتاج خرقه ایست که در طیلسان دهد
در عهد چو نتو شاهی کز فضلهٔ سحاب — د ستور چ خ رایت دریا و کان دهد
شاید که بعدخدمت سی ساله درعراق — تا نم هنوز خسرو ما زندران دهد
تا آسمان چو کسوت شب را رفو کند — گاه از شهاب سوزن و گه ریسمان دهد
بادا چنانکه کسوت عمر ترا قضا — یك سر طراز مملکت جاودان دهد

ارسالی جناب فاضل عبد الهادیخان
داوی

ایاز

هرسواد دار وبی سواد این‌وطن میداند که « سلطان محمود غازی » از شاهان کامکار این خاك است ، ولی‌بسیار مردم مطلع نخواهند بود که همرتبهٔ اودر شهرت یعنی « ایاز » نیز ولاد همین گیلزمین ست ، ازایام طفلی که محمودنامه رامیخواندیم خیال‌داشتیم که علاقهٔ ایاز و محمود علاقهٔ « زلف وخال »(۱) بود . ونامهای‌محمود وایاز رامثل لیلی‌ومجنون می‌پنداشتیم ، حال‌انکه این‌علاقه یکعلاقهٔفضیلت ومردانگی است ، ایاز تنها صاحب رخسار گلگون‌نی‌بلکه شمشیرخون‌چکانی بوده که درمیدانهای جانفر وشی خاصهٔ صدق ووفارا که درجبلت ایماق هامرکوز ست فداکارانه اظهار

(۱) ای داغ بر دل از غم‌خال تولاله را

ودل متبوع مکرم خودرانه بازلف دراز بلکه باجان شاری و مردانگی صید نموده بود ، قصیدهٔ ذیل شاعر مقتدر ما فرخی نکات خوبی (۱) ازحیات نامعلوم ایاز ، رابه تاریخ سپرده است .

غم نادیدن آن ماه دیدار — مرا در خوابگه ریزد همی خار
شب تاری همه کس خواب یابد — من از تیمار او تا روز بیدار
. . . . . .
زدل برداشت خواهم باراندوه — چو نزد میر سید یافتم بار

امیر جنگجوی ایاز ایماق
دل وبازوی خسرو روز پیکار

سوار زین چو درمیدان درآید — بلرز اندر فند دلهای نظار
یکی گوید که آن سروی ست بر کوه — یکی گوید گل تازه ست بر بار
دلیران ازنهیبش روز کوشش — چنان لرزند چون برگ سپیدار
اگر بر سنگ خاره برزند تیر — بسنگ اندر نشاند تابه سوفار
برون پراند از نخجیر ناوك — من این صدبارردید ستم نه یکبار
نه بر خیره بدو دل داد محمود — دل محمود را بازی میندار
جزاودرپیش سلطان بیش کس بود — جزاو سلطان غلامان داشت بسیار
اگر چون میر یك تن بود اینجا — . . . . . (۲)
خداوند جهان مسعود محمود — که او را زر همی بخشد بخروار
جزاو را از همه میران کراداد — بیك بخشش چهل خروار دینار
نداندیش چندین بیهده زر — بچندین و بصد چندین سزاوار
بجای قدر میر و حشمت شاه — توایزا خوار دار واندك انگار

---

۱) نکات مذکوره قرائیل ا ست : سلطان مسعود نیز ایاذرا نهایت دوست داشت ، ویك دفعه چهل خروار طلاباو بخشید ایازدر جنگهاداد مردانگی داده بود ، درعصیان اطراف غزنی مخصوصاً وفاداری وجان نثاری خودرا ثابت کرده بود ، مال خطهٔ بست وخراج مکران و قصدار را باو میدادند

(۲) کلیات فرخی که نزدمن ست بسیار مغشوش ا ست بسیار جاهای آن درائنای طبع بریده ولهذا بعضی جاهارا خوانده نوشته نتوانستم .

بجائی برد خواهد خسرو او را — که سالاران بدو گردند سالار
بدو بخشد چو مال خطهٔ بست — خراج خطهٔ مکران و قصدار
کجا گردد فراموش آنچه او کرد — زبهر خدمت شاه جهان دار
میان لشکر عاصی نگه داشت — وفا وعهد آن خورشید احرار
بروزروشن از غزنی برون‌رفت — همیزد با جهان تا شب تار
نماز شام را چندانکه خواندند — که‌دشت ازکشته‌هاشد پشته‌هموار
گروهی را ازان شیران جنگی — بکشت و مابقی را داد زنهار
جزاوهرگز که کردست این به گیتی — بخوان شهنامه وتاریخ احرار
خدایا ناصر او باش و از قدر — سر رایاتش از خورشید بگزار
جهان‌از بد سگالانش تهی کن — چنان کز شیخك بیشرم وطرار

اقتراح

مجلهٔ کابل در شمارهٔ (۲٤) سال دوم خود ترجمه منظوم یك مسدس هندی را که جناب قاری عبدالله خان عضو انجمن بفارسی نظم کرده بودند بمعرض مسابقه گذاشته بود .

اخیراً یکعده مسدسی بانجمن رسیده و ازان جمله مسدس اقای صبا ، امینی ، شایق که ماسواد آنهارا عیناً درین نمره بملاحظه قارئین میرسانیم حایز نمره های اول ، ۲ ، ۳ گردیده است .

چون بقدر آرزو و انتظار ما تا هنوز از طرف باقی شعرا و اهل ذوق وطن که ما سراغ

داریم قصائدی درینموضوع نرسیده و داخل این مسابقه نشده اند لهذا ما این مسابقه را تکرار کرده و انتظار میبریم که از تاریخ نشر مجله الی یکماه دیگر قصائدی اگر بدفتر مجله از طرف صاحبان قریحه و اهل ذوق رسید آنها علیحده مورد قضاوت و حایز نمره و جایزه خواهند گردید .

مطلع مسدس قاری عبدالله خان که موضوع مسابقه است : —

سر زمینی که در و بوم و بر ویران است
مزرع قابل کشتش همه خارستان است

مسدس آقای سرور خان صبا که حایز نمره اول شده :—

سر زمینکه چو آئینه بغم حیران است گرد ادبار بران منظرهٔ حرمان است
صحنه خواب گران غافل عز وشان است پیشه‌اش حسرت وسرمایه‌آن گریان‌است
اندران محکده یك عالم سر گردان است
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سرزمینیکه‌زکف کرده‌برون‌شوکت‌خویش داده برباد عروجش بسر غفلت خویش
صرف همت نکند درطلب رفعت خویش سر زمینیکه عبث می‌بکند فرصت خویش
نبرد فائده از مکنت و از ثروت خویش
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه ندارد غم استقبالش خرمی می‌نبود در همه ماه و سالش
گشته از نور جدا کوکبه اجلالش چرخ هم گریه کند برسراین احوالش
لیك چون خار بود در نظر امثالش
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه جهان داشت ازان بیم‌وامید تا خور ابهتش از مکه و یثرب تابید
وحشت وجهل بشرسایه صفت گشت‌بعید کره ارض ازان کسب تمدن ورزید
تا که از چشم زمان زخم بجانش برسپد

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه بهر مفخرتش یکتا بود سر زمینیکه دران کوشش بی همتا بود
سر زمینیکه متین قوتش از شورا بود سر زمینیکه مساوات دران پیدا بود
سر زمینیکه چو خورشید جهان آرا بود
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه بلند از همه عرفانش بود بحر و بر از خردش تابع فرمانش بود
خلق خوش سوسن وریحان گلستانش بود اخوت و مهر و وفا زینت بستانش بود
عاقبت غفلت آن دشمن رجحانش بود
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه دران رحم و عدالت بودی منبع علم و عمل چشمهٔ غیرت بودی
صاحب صنعت دارای فصاحت بودی مادر جملهٔ ار باب زکاوت بودی
مظهر لمعهٔ انوار سعادت بودی
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سرز مینیکه دران حکم منیف قرآن داشت در قول وعمل باهمه خوبی جریان
می نبودش غم واندیشه نفاق و خذلان سرز مینیکه نشد مزرع حرص دگران
بود هرمسلم آن صف شکن شیرژیان
سرزمین اسف انگیز مسلمانان است

سرز مینکه زاضداد هرا سان گردید مزرع دشمنی و ظلم نمایان گردید
بسته دام خیالات پریشان گردید بمفاسد بشد آغشته و ویران گردید
خون فشان چون شفق از محنت دوران گردید
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سرزمینیکه بود جوش بهارش چوخزان رعدا برش بود و آتش بر قش باران
دمد از گلشن آن دود بجای ریحان سرزمینیکه بود باغ و برش شعله فشان
سیب آن لخت جگر باشد واشکش رمان
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سرزمینیکه سرو صورت محشر دارد دو زخ شعله ور تفرقه در بر دارد
نه بهم لطف نه برادر به برادر دارد نه بهم عاطفهٔ ما در و دختر دارد
نه باحوال گدا رحم توانگر دارد
سرزمین اسف انگیز مسلمانان است

سرزمینیکه دران وقت به شیون گذرد روز در گلشن آن چون شب گلخن گذرد
جسم شمع سوزد ودر گریه نمودن گذرد جان پروانه بیك بال کشودن گذرد
عمرنی در الم و ناله کشیدن گذرد
سرزمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه فشردش هوای مسموم سر زمینیکه فضایش شده پرابر غموم
سر زمینیکه شده غرق بطوفان هموم سر زمینیکه بسوزیده ورا باد سموم
سرزمینیکه شده غفلت آن طالع شوم
سرزمین اسف انگیز مسلمانان است

سرزمینیکه دران موسم کام آمدو رفت آفتاب شرفش تالب بام آمدو رفت
مرغ بختش بدم حلقه دام آمد و رفت خون اوجش بهبدن تا به قوام آمد ورفت
موکب موهبتش تا بخرام آمدورفت
سرزمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه شد افسانه عالم امروز سرزمینیکه بود دیدهٔ پر نم امروز

سر زمینیکه شده همدم ماتم امروز سرزمینیکه بود بیکس وپرغم امروز
زخم ملکی که بود قابل مرهم امروز
سرزمین اسف انگیز مسلمانان است

چه توان کرد که گردد دل صد چاك رفو حلقهٔ محنت ایام برآید ز گلو
برسد باز همان آب که رفتست ز جو گل گلزار تمنی بکند نشو و نمو
سر کشد از افق بخت خور اوج و علو
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

بهتر است اینکه کنون ناله و افغان نکنیم همچو گل وقت نمو پاره گریبان نکنیم
چون شفق غرقه بخون دیده و دامان نکنیم داغ را لاله صفت چاره بحرمان نکنیم
خویش را از الم دهر هراسان نکنیم
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

درك کن درك سر طنطنه اوج جهان باش در قول و عمل تابع حکم قرآن
کسب خبرت بنما زود تر از سود و زیان تا بکی کان تو باشد به تهٔ خاك نهان
بگذراز خواب گران، خواب گران، خواب گران
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

ثروت معنوی از فیض دیانت پیداست قوت مادی همین کسب و کمال دنیاست
چونکه باطل نشده خلق هرانچه اشیاست منفعت گیر زهرچیز که حکمت اینجاست
کوشش اندر پی عز دوجهان کار رواست
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

جهد وهمت بنما شو کت دنیا از تست ثروت و سلطنت و دست توانا از تست
عمل نیك بکن حشمت عقبی از تست قصر فردوس زتو کوثر وطوبی از تست
سعی کن هردو جهان، نعمت عظمی از تست

تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

بیکمالیست که از غصه به پیچی چون مار قیمت گنج ندانی نشوی مائل کار
نکشی شاهد مقصود ترقی بکنار غوطه در بحر عمل زن در شهوار برار
تاج اقبال بسر از هنر و علم گذار
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

اتحاد است بهار شرف و آب حیات اتحاد عامل اوج آمد و خضر ظلمات
اتحاد است گل گلشن فضل و حسنات اتحاد است که نا بود نماید آفات
مسلمین کسب نمائید ازین ره درجات
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

امر معروف بجا نهی ز منکر لازم همه انصاف نمائید خصوصاً حاکم
رشوت و غدر نباشد نه نفوذ ظالم لطف مخدوم کند صدق و اطاعت خادم
اندرین طرز عمل باش مسلمان قائم
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

دور کن کلفت افلاس بمین صنعت زرع کن همچو جهان نفع ببر از حرفت
ازتجارت بکف خویش بیاور ثروت خدمت قوم نما با همه صدق و همت
زود پدرود بگو خواب عمیق غفلت
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

زود باشد که مسلمان بعمل یار شود صاحب علم و هنر جاهد و جرار شود
گل به گلزار رسد کبك بکهسار شود سر زمین اسف انگیز طرب بار شود
ای (صبا) کاش چوگفتار توکردارشود
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

مسدس

(۲) از طبع (امینی)

سر زمینی که ورا محنت بی پایان است هیئت جامعه اش جمله ز هم پاشان است
سر زمینی که دوچار الم بحران است سر زمینی که زغم خاطر او پژمان است
سر زمینی که باحوال خودش حیران است
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینی که بغفلت گذراند شب وروز عمر خودرا به کسالت گذراند شب وروز
همه کارش بعطالت گذراند شب وروز جمله وقتش ببطالت گذراند شب وروز
به غم ورنج وملالت گذراند شب وروز
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سرزمینی که دران فکر عمل نایاب است کاراوخوردن ونوشیدن وشغلش خواب است
پی بزم وطرب وشوق وهوس پیتاب است کشتی کوشش اودست خوش گرداب است
ازدو چشمش عوض اشك روان خوناب است
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینی که خزان خیز بهارش باشد در چمن جای ریاحین همه خارش باشد
دهر افسرده این حالت زارش باشد شعلهٔ فتنه بهر شهر و دیارش باشد
پاره پاره جگر و قلب فگارش باشد
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینی که گرفتار محن میباشد لب فرو بسته ز حرف تو ومن میباشد
مانده بیچاره ز بهبود وطن میباشد پاره از پنجه ابناش یخن میباشد
فرق بین وی و اموات کفن میباشد
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینی که ندارد اثر از کسب کمال داده است از کف خود مرتبه جاه وجلال

طایر رفعت اورا نه‌پری مانده نه بال ازتگ وپوش فرو مانده سمند اقبال
جام نوشش بود ازنیش فنا مالا مال
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمین که زکف گوهر مقصود بداد سر زمینی که بشد منهدمش کاخ مراد
سر زمینی که همه رتبت اورفت زیاد سرزمینی که بوی آتش بیداد فتاد
سر زمینیکه ورا نام سلف رفت بباد
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه بعالم سرو هم سرور بود به بنی نوع بشر هادی وهم رهبر بود
شهر سعی و عمل وعلم‌وهنر را در بود دائما شاهد آمال ورا در بر بود
نه عرض وار بکس تابع وبل جوهر بود
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه ازان حکمت وفن پیدا بود صیت تهذیب وی اندر همهٔ دنیا بود
سر زمینی که زدانش بجهان یکتا بود علم عزو علایش همه جا برپا بود
دیدهٔ عالمی از پر تو او بینا بود
سر زمینی اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینی که فضای مدنیت بودی شهره اندر همه آفاق زصنعت بودی
قاهر عرصه ایجاد شجاعت بودی صاحب دبدبه ومالک حشمت بودی
بین اقران بچه آسایش و عزت بودی
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه اگر جهد نماید وقت است گوی سبقت زحریفان بربابد وقت است
عقدهٔ کار خودش گر بکشاید وقت است زدلش زنگ کدورت بزداید وقت است
زین خمودی و جمودی بدرآید وقت است
تا نگویند سیه روز مسلمانان است

مسلمین بهر شما فرصت بسیار بود وقت سعی و عمل و جدیت و کار بود
هر که بیکار درین عصر بود خوار بود واژ گون طالعش و بخت نگونسار بود
پیٔ ترفیع وطن جهد سزا وار بود
تا نگویند سیه روز مسلمانان است

از چه برباد شد آن شوکت ما عظمت ما رفت از دست همه ثروت ما مکنت ما
پست گردید چنین همت ما غیرت ما محو شد ازید ما قدرت ما قوت ما
کاشکی عود کند صولت ما هیئت ما
تا نگویند سیه روز مسلمانان است

مسلما دور فلك عاشق رفتار تو نیست دوست یا دشمن تو مانع کردار تو نیست
چیست آن چیز که دردهر سزاوار تو نیست هیچ کس غیر خودت باعث ادبار تو نیست
سعی کن سعی که جز سعی کسی یار تو نیست
تا نگویند سیه روز مسلمانان است

کف افسوس بهم بیهده سودن تا کی حرف یکدیگر خود را نشنودن تا کی
چارهٔ مشکل خود را ننمودن تا کی جان من چشم بصیرت نکشودن تا کی
حرکتی ده بخود ای یار غنودن تا کی
تا نگویند سیه روز مسلمانان است

وقت آن است که باید همه بیدار شویم یکدل و یك جهت وحامی و غمخوار شویم
ترك مستی و جنون گفته و هشیار شویم متحد عالم اسلام بیکدگر یار شویم
جمله با یك دگر خویش مدد گار شویم
تا نگویند سیه روز مسلمانان است

دوست گردیم بخارائی و هند و افغان هم فلسطینی و عثمانی و مصر و ایران
یمن و شام و عراق عرب و ترکستان عقد اخوت همه بندیم بهم از دل و جان

زانکه فرموده چنین حضرت (پیغمبر) مان
تا نگویند سیه روز مسلمانان است

جمله از سینه برون بغض و عداوت سازیم جام جان پرز می مهر و محبت سازیم
دور ازسر همه آسایش وراحت سازیم خدمت جامعه را خصلت و عادت سازیم
طاقت و همت خود صرف صداقت سازیم
تا نگویند سیه روز مسلمانان است

ازطبع « شایق »

سرزمینیکه درو جنس نفاق ارزان است نزد شان کشتن یکدیگرخویش آسان است
نی دران علم وهنر نی غم همنوعان است کوچه وبرزن وشهرش همه گی ویران است
خون دل میخورد هر کس که دروانسان است
راستگویم بتو این ملك مسلمانان است

سر زمینیکه نیابند دران مهر ووفا سر زمینیکه نه بینند درو صدق و صفا
همه تن پرور و بیعلم وکسالت فرما جمله از خدمت اخوان خود افتاده جدا
کور عیب خود و در نقص دگر ها بینا
راستگویم بتو این ملك مسلمانان است

سر زمینیکه ندارد ز کمالات خبر یکقدم نیز نرفته به سوی ، علم وهنر
دررهٔ سعی و عمل هیچ نکرده است گذر نیست بهبودی احوال خودش مدنظر
غافل از مرتبهٔ خدمت ابنای بشر
راستگویم بتو این ملك مسلمانان است

سر زمینیکه ازو بخت نگون می آید عوض آب روان موجهٔ خون می آید
چون مآن حادثه دهر فزون می آید به امارت طلبی دزد برون می آید
فکر اینجا چه کند عقل زبون می آید
راستگویم بتو این ملك مسلمانان است

سر زمینیکه نصائح ندهد جای بگوش یکسر از حرف غم هموطنان مانده خموش
بار جهدی نگرفتند ز همت بردوش همه گی روز گم و جمله بود عمر فروش
دایم از بیخبریها بندامت همدوش
راستگویم بتو این ملك مسلمانان است

سر زمینیکه ندارد ز تمدن اثری وز ترقی نرسیده است بگوشش خبری
رحم یکذره ندارند یکی با دگری هیچگاهی عیوبش نفتاده نظری
کس ندیده است چنین مملکتی بی‌بصری
راستگویم بتو این ملك مسلمانان است

سر زمینیکه نبوده است کسی همسر او عالمی قایل وتسلیم بزور و زراو
خوشنما جامهٔ علم وهنر اندربر او زینت روی زمین بود همه کشور او
ازچه شد خیره بگوئید چنین اختر او
بخدا اینهمه از دست مسلمانان است

چه شد آندم که کسی شوکت اسلام نداشت لحظهٔ از طلب و عزم خود آرام نداشت
دررهٔ مقصد خود خاطر ناکام نداشت گلشن کوشش وعزمش ثمر خام نداشت
مثل او هیچ کسی دبدبه ونام نداشت
بخدا اینهمه از دست مسلمانان است

سرز مینیکه نبود همسر او هیچ کسی دور افتاده ازان مرتبه امروز بسی

می سزد گر شنود طعنهٔ هر خارو وخسی نفتد تابکی آخر بغم روز پسی
حیف این باز که باشد بلباس مگسی
این روش دور ز وجدان مسلمانان است

اهل اسلام چرا اینهمه غافل شده اند سر بسر تنبل و بیکاره و کاهل شده اند
این عزیزان بچه اندیشهٔ باطل شده اند همه از بیخبری سوخته حاصل شده اند
گر بقرآن خدا معتقد از دل شده اند
این روش دور ز وجدان مسلمانان است

تابکی غافل از احوال جهان باید بود چقدر بیخبر از سود و زیان باید بود
تا کی از بی هنری یاد کسان باید بود از چه رو اینهمه بی نام ونشان باید بود
چند محتاج کمال دگران باید بود
این روش دور ز وجدان مسلمانان است

ای خوش آندم که بیاریم بکف ثروت خویش به ترقی برسانیم دگر دولت خویش
باز یابیم همان مرتبهٔ عزت خویش آنهمه جاوه وجلال وحشم وصولت خویش
(شائق) از دست مده تابه أبد عزت خویش
این روش دور ز وجدان مسلمانان است

ص آقای عبدالرحیم خان مدیر و نگارنده سابق جریده بیدار مزار شریف که دارای قریحه شعر و قصیده هم برای مجله ارسال کرده اند ما عجالتاً معرفی این شاعر نورا بوسیله این فوتوی شان نموده امید است در آتیه قصیده شانرا بنظر قارئین برسانیم .

جناب فخرالدین خان سلجوقی مدیر انجمن ادبی هرات

ص غلام غوث خان مباشر سرك درهٔ شكارى
مستخدم دولتى در وزارت تجارت

محمد احسان خان متخصص معادن
فارغ التحصيل افغانى

تاریخ

رواة افغانستان در حدیث

(۳)

نویسنده قاری عبدالله خان

آدم آدم ابن ابو ایاس خراسانی مروزی در شام ، مصر و عراق حدیث استماع نمود و در عسقلان توطن گزید . ثقه مأمون متعبد و از نیکان عهد بود. امام بخاری ازو روایت نموده . وفات بسن هشتادوهشت در سنه ۲۲۰

ابو لموجه محمد ابن عمر وابن موجه فزاری مروزی لغوی در خراسان عراق و حجاز استماع حدیث نموده .ثقه حافظ است وفات اودرمرو سنه ۲۸۲ روی داده.

محمد ابن ابراهیم محمد ابن ابراهیم ابن سعید فوشنجی مالکی حافظ،فقیه ودارای تصنیفات است سفر بسیار کرده در علم لسان سر آمد عصر بود . علمای زمان ازو توقیر و احترام میکردند . تولد فوشنجی درسنه ۲۰٤ ووفاتش درآخرین روز ازسنه ۲۹۰ وقوع یافته .

ابو موجه ابوسید عثمان دارمی ابن سید ابن خالد سجستانی محدث هرات درعهد خود نظیر نداشت. محمد ابن یوسف هروی وجماعتی ازوروایت کرده اندتصنیفات متعدد نموده ازانجمله مسندکبیر است، وفات دارمی بقول تذکرةالحفاظ درماه ذیحجه ازشهورسنه ۲۸۰ واقع گشته .

علی ابن عبدالعزیز علی ابن عبدالعزیز ابن مرزبان ابن سابور ابوالحسن بغوی حافظ صدوق است دار قطنی او را ثقه و مامون گفته چندی در حرم شیخ بود .

پس از نودوچند سال زندگانی در سنه ۲۸٦ درگذشت .

ابو محمد عبدالرحمن عبدالرحمن ابن یوسف ابن سعید خراش مروزی مقیم بغداد حافظ بارع ناقد بوده ولی میل به تشیع داشت . وفات ۲۸۳

عبدان ابن محمد عبدان ابن محمد ابن عیسی ابو محمد مروزی درخراسان، عراق وحرمین حدیث استماع و در مصر از ائمهشافعیهٔ اخذ فقه نمود تا درانمذهب براعتی بهم رساند . عبدان یك از اشخاصی است که مذهب امام شافعی از ایشان در خراسان شیوع یافت . کتاب موطا از آثار اوست کتب دیگری هم تصنیف کرده . مفتی ، عالم و زاهد مرو بود . عبدان در سنه ۲۲۰ تولد و در سنه ۲۹۳ وفات یافت .

عبدالله ابن محمد عبدالله ابن محمد ابن علی ابو علی بلخی محدث بلخ ؛ حافظ عالم است کتاب العلل و کتاب التاریخ از مصنفات اوست . حافظ ، متقن ، ثقه و کثیرالحدیث بود . وفات عبدالله در سنه ۲۹۵ روی داده .

ابو سعد هروی ابو سعدیحیای ابن منصور هروی یکی از بزرگان علمای هرات است امام عصر وحافظ ثقهٔ صالح زاهد بوده ازامام احمد حنبل وغیره استماع حدیث نموده . وفات او در ذیحجه از شهور سنه ۲۹۲ در هرات واقع شده .

حافظ بلخی محمد ابنعلی ابن ترخان ابن جباش بلخی بیکندی ؛ ابوبکر وابو عبدالله کنیت داشت . سفر بسیار کرده دارای همتی عالی بود . حافظ بلخی بعد از هفتادوهفت سال عمر در ماه رجب سنه ۲۹۸وفات نمود .

سامی حافظ ابو عبدالله محمد ابن عبد الرحمن هروی از امام احمد حنبل و طبقهٔ او استماع حدیث نموده و اهالی هرات ازو حدیث فرا گرفته اند . در سنه ۳۰۱ وفات نمود .

سعدي ابو عبدالرحمن عبدالله ابن محمود سعدی مروزی . ثقه و مأمون است . وفات سنه ۳۱۱

محمد ابن منذر ابو عبدالرحمن محمد ابن منذر ابن سعید هروی ملقب به سکر دارای تدوین ، تصنیف و تقدم در فن حدیث بود . وفاتش در هرات در آخر ماه ربیع‌الثانی سنه ۳۰۳ واقع شده .

عبدالله ابن‌ابوداؤد علامه ابوبکر عبدالله ابن ابو داؤد سجستانی صاحب تصنیفات متعدد است در سنه ۲۳۰ در علاقهٔ سجستان متولد گشته ودر سن ده نخست بتوجه پدر خود استماع حدیث نمود بعدها درخراسان ، عراق ، حرمین ، مصر وشام و جزیره در تکمیل این فن کوشیده بر همکنان فائق گشت . بعضی او را در حفظ حدیث بر پدرش ترجیح میدهند نوبتی دراصفهان‌سی‌وشش هزارحدیث ازبرروایت کرد علماء اصفهان درشش حدیث از وانتقاد نمودند . پس از تحقیق جز یك حدیث بقیه برطبق روایت اوبود وفات‌او در سنه۳۱٦ بعمر هشتاد وهفت روی داده .

عبدالله ابن‌عروه ابو محمد هروی صاحب (کتاب الا قضیه) دربغداد ، کوفه و بصره استماع حدیث نموده حافظ مجود بود . درسنه ۳۱۱ وفات کرده .

محمدابن عقیل ابو عبدالله محمد ابن عقیل بلخی حافظ و عالم بلخ در عهد خود بوده کتاب مسند و غیره تالیفات هم دارد و فات او در ماه شوال سنه ۳۱٦ بوده .

حافظ‌ذهبی ابو بکر احمد ابن محمد ابن حسن ابن ابو حمزهٔ بلخی نزیل نیشاپور مشهور بذهبی از طبقهٔ (۱۱) وفات او درسنه ۳۱٤ بوده .

سنجی ابو علی حسین ابن محمد ابن مصعب ابن زریق مروزی حافظ دارای براعت ونابینا بود . وفات او در سنه ۳۱۵ وقوع یافت .

ابوبشر ابوبشر احمد ابن محمد ابن عمر و مروزی درسنت ورد براهل بدعت زبان شیرینی داشت ولی بقول بعضی حدیث‌وضع‌میکرد .ابوبشر درذیقعده‌سنه ۳۲۳ وفات کرد.

جوینی ابو عمران موسی بن عباس جوینی صاحب مسند از بزرگان محدثین بود شب زنده داری وچشم پر گریهٔ داشت. وفات در جوین سنه ۳۲۳.

دغولی محمد ابن عبدالرحمن ابن محمد سر خسی درخراسان و عراق استماع حدیث نمود از ائمه فن حدیث وفقه بود . وفات سنه ۳۲۵ .

محمد ابن یوسف ابوعبدالله محمد ابن یوسف هروی شافعی حافظ ، ثقه و فقیه بوده و سفر بسیار کرده . ابوعبدالله بعمر صد سالگی درماه رمضان سنه ۳۳۰ پدرود زندگی گفت .

ابن علك مروزي ابو حفص عمر ابن احمد ابن علی ابن علك مروزی جوهری از اکابر علمای مرو است حافظ ثقه فقیه بوده . وفات او درسنه ۳۲۵ واقع شده .

ابوالحسن بلخی علی ابن فضل ابن طاهر ابوالحسن بلخی حافظ ثقه است . دار قطنی ازو روایت کرده . بلخی دربغداد سنه ۳۲۳ وفات کرد .

محمد ابن حمدویه ابو نصر محمد ابن حمدویه ابن سهل مروزی حافظ نزیل بغداد دارقطنی وغیره ازوحدیث روایت کرده‌اند . وفات او درمروسنه ۳۲۹ اتفاق افتاد .

ابن یاسین ابو اسحاق احمد ابن محمد ابن یاسین حداد هروی مورخ هرات بعضی در باب او طعن نموده . وفات او درذیعقد سنه ۳۳٤ .

حامد ابن احمد امام ابو احمد ابن محمد مروزی مشهور بزیدی دربغداد استماع حدیث نموده حافظ ثقه است امام ابو احمد در ۲۸۲ تولد ودر ۳۲۸ وفات کرد .

ابن حبان ابوحاتم محمد ابن حبان ابن احمد تمیمی بستی درطب ، نجوم وسائر فنون علم مهارت داشته وتصنیف نموده از قبیل مسند صحیح ، تاریخ ، کتاب الضعفا و غیره ثقه نبیل دارای فهم بود درطلب حدیث به‌نیشاپور شتافت وازانجا بخارا رفت پس از چندی از بخارا باز به‌نیشاپور آمد وازانجا به‌نسارفت و قاضی شد اخیراً بوطن خودسجستان بر گشت . وفات او درشوال سنه ۳۵٤ وقوع یافت .

ابن علك

ابو عبدالرحمن عبدالله ابن ابو حفص عمر مروزی جوهری است علك جد ابو حفص است چنانکه پیشتر ذکر شد . عبدالله ابن عمر از نقادائمه حدیث درمرو بشمار میرفت از پدر خود ابوحفص وغیره حدیث استماع کرده‌وفات اوپس از ۳۶۰ روی داده .

آبری

ابوالحسن محمد ابن حسین ابن ابراهیم ابن عاصم آبری(۱) سجستانی مصنف کتاب مناقب شافعی از محمد ابن یوسف هروی وطبقهٔ او استماع حدیث نموده . وفات درماه رجب سنه ۳۳۰ .

ابن‌مصرور

ابو الفتح عبدالواحد ابن محمد ابن احمد ابن مسرور بلخی دربغ اد ، دمشق ومصر استماع حدیث نموده مدتی در مصر اقامت گزید . وفات او در ماه ذیحجه سنه ۳۷۸ روی داده .

ابوسعید

احمد ابن محمد ابن رمیح ابن عصمت نخعی مروزی درطلب حدیث سفر بسیار کرده ، ثقه وثبت بود وفات ۳۵۷ .

(۱) آبر : قریهٔ ایست ازسجستان ، تذکرة الحفاظ ج ۳ ص ۱۵۵ طبع حیدر آباد دکن

مشاهیر افغانستان

نویسنده سرور خان جویا

« ٥ »

ابو مطیع بلخی ر ، ح

عبدالحکیم ابن عبدالله از علمای علام وفقهای برگزیده قرن دوم هجری است که درعالم اسلام قدرومنزلتی بسزا داشته ومرجع استفاده بسی متحصلین فقه وحدیث واقع گشته .

صاحب جواهرالمضیه می نویسد کتاب فقه اکبررا که منسوب است به حضرت امام اعظم ر ، ح امام ابومطیع از وی روایت کرده وخودش نیز ازمصاحبین وشاگردان امام اعظم صاحب است . این امام فاضل مدت ١٦ سال قاضی بلخ بوده درعصر خودش بانهایت اعزاز واکرام میزیست و مردم آن زمان هم بلحاظ علم واخلاق نیکش بانتهای احترام بوی می نگریستند تادرسال ١٩٩ یا بقولی ١٩٧ بسن هشتادوچهار سالگی وداع زندگی وترك دنیای فانی گفتند.

ابن مبارك ر ، ح

ابو عبدالرحمن عبدالله مروزی مشهور بابن مبارك ازفقها ومحدثین مشهور برگزیده ترین متصوفین قرن دوم هجری است .

ابن مبارك درعالم اسلام صاحب علو مقامی بوده بلکه اغلب تذکره نویسان اورا درعلم فقه وفن حدیث وتصوف ازپیشوا یان دین دانسته درمناعت نفس وقناعت وغیره خصائل اخلاقی ، فضائل بی شماری بروی قائل شده اند .

امام عبدالله مروي الاصل ر ، ح

از شاگردان حضرت امام اعظم رح ، و سفیان ثوری است ، چنانچه ازقول خود او شان روایت شده که اگر خداوند بواسطه امام اعظم وسفیان ثوری دستگیری مرا نمیکرد پس من بیشتر از اشخاص معمول نبودم .

تولدش بقول ابن خلکان در مرو بسال ١١٨ هجری اتفاق افتاده وفاتش در سنه ١٨١ یا ١٨٢ صاحب جواهر المضیه می نویسد : وقتی امام علیل ومشرف بموت بود ، بمشرو بی عادت داشت که جز نزد ملازمین سلطان ازجای دیگری بدست نمی آمد ولی امام قناعت پیشه کرده خطرات مرگ را بر خود گوار امیساخت وبه تمنا یاتنزل نزد ملازمین سلطان رضانمی داد ونیز می نویسد که امام در دوره های زنده گانی بگفتار وکردار منافع همقطار را بر خویش ترجیح میداد بالخاصه در مسافر تها فوق العاده مراعات رضائیت وراحت همسفر ومصاحب خودش رامی نمود .

جملات ذیل ازنکات او ست : علما ورثه انبیاهستند امادر حالیکه طامع باشند وای بر حال کسی که اقتد اکند برآنها .

تجار امین های خدا میباشند ولی در صورت خیانت او شان امانت بکه سپرده شود . زهاد ملوك ارض اند بدابحال زمانیکه از آنها ریادیده وپیروی نمایند .

بروایت صاحب تحفة الامان فی سیرة النعمان امام طبع شعر هم داشته و گاه گاهی منظوماتی هم در عربی سروده اند و هم تاریخ وفات وی را ۱۸۱ هجری متذکر می شود .

ابراهیم ادهم ر ، ح

ابراهیم بن ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی از مشاهیر اولیا و بزرگان اسلام و پادشاه زاده گان بلخ در قرون دوم یا سوم بشمار میرود ، بقول جامی علیه الرحمه ، حضرت ابراهیم کنیتش ابو اسحاق ، از طبقهٔ اولی و راوی حدیث است .

دراوان جوانی مال وجاه را ترك گفت و طریقت پیش گرفت از بلخ بمکه رفت و آنجا با سفیان ثوری وفضیل عیاض وابویو سف غنوی مصاحب شد اخیراً در شام حل اقامت افگنده ودر آنجا میزیست

این تارك تمول و منال همیشه در فکر آن بود که از عمر حلال ودست رنج خویش اعاشه نماید تا آنکه هستی سلطانی را در بلخ ترك گفته و در دیار غربت گاهی از هیزم فروشی و گاه از باغبانی اعاشه مینمود این اعمال باعث برآن شده بود که درانظار معاصرین وی هردمی براعزاز واکرام حضرتش افزوده گردد . در تاریخ وفات حضرت ابراهیم یك اختلاف کلی است مولانا جامی در نفحات وفات اورا ۱۶۱ تا ۱۶۲ و بقولی هم ۱۶۶ نوشته که آخر الذکر را مهم تر میداند اما مرحوم فرید الدین عطار در تذکرة الاولیا محل فوت وی را از قول بعضی در بغداد و بروایت بعضی در شام نگاشته وتاریخ وفات را بمنظومه قید می کند که آخرین بیت او اینست

بشب جمعه سال رحلت آن عقل (مصباح عدن) گفت بخوان

حاصل معنی این بیت بایستی ۲۶۵ باشد ، همچنان ویلم بیل انگلیس در مفتاح التواریخ مادهٔ تاریخی از مخبر الواصلین اقتباس کرده بیت اخیرش ازین قرار است .

سال نقلش که دلنشین بوده گفت (سلطان اهل دین بوده)

از مصرع آخر این بیت تعداد ۲٦۷ استخراج میشود و درعین حال صاحب مفتاح خودش تاریخ وفات حضرت ابراهیم را ۲٦٦ می‌نویسد بهر حال ا گرچه نظر بمقام حضرت جامی بایستی در روایت اولی ترددی موجود نباشد ولی چون روایات سه گانه اخیری یك یك سال بیشتر تفاوت ندارند ممکن است حدس بزنیم درسطور کتاب نفحات‌هنگام طبع اشتباهی راه یافته وتعداد ۱٦٦ اصلاً ۲٦٦ بوده باشد .

امام احمد حنبل

ابوعبدالله احمد ابن محمد ابن حنبل مروزی‌ازعلما وفقهای معروف قرن سوم هجری است که در علم وورع تا اواخر عصر خود نظیر نداشته

قاضی احمد ابن خلکان در وفیات الاعیان مینویسد که امام مروزی الاصل ا ست ، ما دروی درحالیکه حامله بوده از مرو خارج گشته ودر بغداد شهر ربیع الاول ۱٦٤ هجری تولد یافته و هم گفته شده ا ست که امام در مرو تولد شده واورا درحالت شیر خواره گی در بغداد برده اند .

ابن حنبل امام محدثین و از اصحاب امام شافعی بوده کتاب المسند از تصانیف او ست که میگویند در آن‌هزارهزارحدیث (یکملیون) جمع کرده بودوهم جماعتی امثال محمدبن اسمعیل بخاری ومسلم ابن‌الحجاج نیشاپوری ازواخذ حدیث کرده‌اند .

امام‌حنبل‌ر، ح‌صاحب اخلاق صحیح وقوهٔ قلبی‌بود که هیچگاه‌تهدیدات پادشاهی اورا بر خلاف حق‌وحقیقت برانگیختا نده‌نتوانست می‌نویسد : وقتی بوی تکلیف کردند که‌قرآن را مخلوق گوید نه گفت هزار تازیانه زدند قبول نکرد چنانچه بهمین واسطه هنگام خلافت معتصم بسی زجر دید ومدتی درحبس هم ماند صاحب مفتاح التواریخ ، تاریخ تولد ووفات وی رااز مخبر الواصلین اقتباس و در منظومهٔ ضبط کرده که از دوبیت آن هر دو تاریخ هوید است

ذات او عمده زمان و زمین شان مولود اوست صاحب دین
سال ترحیل آن خداآ گاه شد رقم صاحب جنان الله

گو یا امام در سنه ۲٦٤ متولد ودر ۲٤۱ وفات کرده است و در بغداد در مقبره باب حرب مد فون شدند گویند جنازهٔ امام راباتجلیلاتی مشایعت کردند علی قول ابن خلکان ومجمع التواریخ بجنازهٔ آنحضرت هشت صدهزارمردوشصت‌هزارزن‌حضوربهم‌رسانده‌بودند و درآن‌روزعدهٔ‌بسیاری از نصاراویهود ومجوس باسلام مشرف شدند عمر آنجناب بهفتاد و هشت سال بود .

ابن خلکان می نویسد که امام را دوپسر بود هر دو عالم بودند صالح و عبدالله ، صالح قاضی اصفهان بود در سال ۲۰۳ تولد ودر ۲٦٦ وفات نمود و عبدالله در سن ۷۷ سالگی در سال ۲۹۰ زنده گانی را برای ابدی وداع گفت .

احمد خضرویه بلخی

ابو حامد احمد ابن خضرویه بلخی الا صل واز بزرگان مشایخ وعرفا در قرن سوم هجری بحساب آمده مولانا جامی در نفحات گوید احمد خضرویه ازطبقهٔ اولیست باابوتراب نخشبی وحاتم اصم صحبت داشته وابراهیم ادهم‌را دیده اغلب مورخین اورا نظیر ابوحفص حداد میدانند وفات وی درسال ۲٤۰ وقبرش در بلخ مشهور است علی‌قول‌صاحب تذکرةالاولیا مریدان بیشماری داشتند و تصانیف بسیاری ازو باز مانده متصرف طریقت ومشهور در ریاضت است .

ابراهیم رباطی

ابراهیم رباطی از عرفای مشهور هرات است متاسفانه تاریخ ولادت و وفات او بطور صریح بدست نیامده ، در نامهٔ دانشوران می نویسند که ابراهیم رباطی با مامون عباسی معاصره بوده و وفات او مقارن است با واسط قرن سوم هجری صاحب نفحات الانس گوید حضرت ابراهیم رباطی از مریدان ابراهیم سبتنه هروی بوده و هم طریقهٔ توکل ازو گرفته است قبروی بر در رباط زنگی زادهٔ هرات واقع میباشد .

ابو الحسین نوری هروي

احمد ابن محمد ابن البغوی هروی در قرن سوم هجری از عرفای مشهوری بوده اصل وی از اهالی بغشور است

(۱) بقولی در همانجا و بروایتی در بغداد نشو ونما یافته ، صاحب نفحات‌الانس می نویسد که او از طبقهٔ ثانیه و پدرش از بغشور است ، از اقران جنید بوده و با سری سقطی ، محمد علی قصاب واحمد ابوالجواری صحبت داشته وذوالنون مصری‌را دیده ، وفاتش درسال ۲۹۵ یا ۲۸٦ هجری قبل از تاریخ وفات جنید است زیرا جنید هنگام وفات نوری میگفت : نصف این علم از دنیا بمرگ نوری رفت .

---

(۱) بغشور شهری بوده در میان هرات و مرو .

تذکرة الاولیا گوید نوری از صدور علما و مشایخ بود او را در طریقت براهین قاطع است وصحیح‌لامع ـ قاعدهٔ مذهبش آنست که تصوف را برفقر تفضیل نهد صحبت بی‌ایثار را حرام داند (ایثار از حق خود به دیگران) و عزلت را ناپسندیده شمارد ، ازو پرسیدند صوفی کیست و تصوف چیست ؟

گفت صوفیان قومی اندکه جان ایشان از کدورت بشریت آزاد گشته است . از آفت نفس صافی شده وازهوا خلاص یافته است تادرصف اول و درجهٔ اعلی باحق‌آرمیده و ازغیر او رمیده باشند نه مالك اندونه مملوك، تصوف نه رسوم است نه‌علوم چه اگر رسم بودی بمجاهده بدست آمدی واگر علم بودی بتعلیم حاصل شدی تصوف اخلاق است تصوف‌آزادی ، جوانمردی وترك تکلف است .

ابو الولید هروي

احمد ابن ابی الرجا از ادانی هروی در قرون دوم و سوم هجری از بزرگان فقها و عرفا بشمار میرفتند در نفحات الانس جامی نگارش رفته که او از قریهٔ آزادانست (۱) عالم بوده بعلوم ظاهری و باطنی از شاگردان امام احمد حنبل (رح) است ، بخاری درصحیح خود ازوی حدیث روایت کرده دراوایل مال بسیار داشته ونیمه را در طلب حدیث وحج و غزا بمصرف رسانیده خرج مسافرتها کرده و بدوستان هدیه داده وفاتش در سال ۲۳۲ از هجرت وقبر او نیز در قریهٔ آزادان واقع است . روایت اصیل الدین واعظ صاحب رساله مزارات هرات ، سلطان محمدکرت بالای تربت ایشان عمارت عالی بنانموده واکثر ملوك از بکیه درحوالی زیارتش بناها کرده اند وهم اخیراً میرزا غلام حیدر خان هراتی ترمیمات آن را فریضهٔ همت خویش ساخته .

گویند اورا درطریق سیرو سلوك کلماتی بوده است چنانچه در نامهٔ دانشوران جملات ذیل بطور نمونه در پیرایهٔ شرح حال آن بزرگوار مضبوط است .

---

(۱) آزادان از قراه مشهوره ایست که در سمت غربی هرات واقع ، فعلا معمور و عده از روشناسهای هراتی در آن مکس دارند .

عالمی که علم خودرا درغیر موقع بخرج داد بدتر ازجاهلیست که درجهل خودمانده باشدچه بر آن ضررها ناشیست ودرین فسادی مترتب نه (یعنی علم را نباید بغیر آن آموخت) .

علم را چون باآداب آن آموختی ازانعلم فایده خواهی برد ومردم ازان منتفع خواهد شد چون غیراین باشد هرلحظه ازان ضرر کلی خواهی دید .

روزی ازو پرسیدند محبت و اتحاد در بین دوتفر از چه پیدا گردد گفت چون از یکدیگر طمع دنیوی را ببرند .

ابو اللیث فوشنجی

یکی از مشاهیر عرفای قرن چهارم ابولیث فوشنجی است متاسفانه درتذکره های قدیمه ازنام ونشان اوچنانچه بایدوشاید اطلاع کاملی بدست نمیآید گویا این عارف کامل بهرکجائی بهمین کنیه ونام نسبتی یادشده مولداو درفوشنج(۱) و ازانجا درهرات آمده متوقف گشته بروایت نامهٔ دانشوران خواجه عبدالله انصاری هروی اورا دیده وشرحی از بزرگی اودرکتاب خود نوشته دراکثر تذکرها اوراپای برهنه هم گویند چون دراکثر دوره های سیاحت خویش باپای برهنه وپیاده سفرکرده . تاریخ وفات آنراهم درکتاب موصوف اواخرقرن چهارم هجری ضبط کرده اند . اصل الامن واعظ صاحب رسالهٔ مزارات می نویسد که قبراو درعقب جوی انجیل هرات بالای بلندی واقع وباقی اقطاب وهم صحبتان درجوار ایشان مدفونند .

ابو الفضل ختلی

محمدابن حسن ختلی (۲) ازناموران عرفاوشیوخ دراواخر قرن چهارواویل قرن پنجم هجری بوده صاحب نفحات الانس مینویسد که او درتفسیر وروایات عالم بوده ودرطریقت ابوالحسن علی ابن عثمان غزنوی (صاحب کتاب کشف المحجوب) ازمعاصرین ومریدان اوست واوخود نزدحصری مرید وصاحب سروی بوده وهم ازاقران ابوعمرو وقزوینی. وابوالحسن سائبی میباشد شصت سال عزلت گزین بوده دربین عوام بی نام میزیست لباس ورسوم متصوفه نداشت وفات او در بیت الجن که دهی است بر سر عقبه نزدیك بدمشق اتفاق افتاده از کلمات اوست که گفته : الدنیا یوم و لنا فیها صوم (دنیا یکروز است وما را در آنجا

---

(۱) فوشنج بضم ف وسکون واووفتح شین وسکون نون وجیم ازاعمال هرات است .

(۲) ختلی بضم خا وتشدید تاولام ویاءنسبت ازشهرهای بلخ است .

وظیفهٔ روزه است) سال وفاتش بتحقیق معلوم نشده در نامهٔ دانشوران می نویسند که ابوالفضل ختای در زمان سلطنت و اقتدار غزنویان در خراسان معروف و مشهور بوده و از آنجا بشام نقل کرده از ترجمهٔ حالش چنان مستفاد میشود که وفات او در اوایل قرن پنجم هجری باشد .

ابو الفضل سرخسی

محمد ابن حسن سرخسی نیز از مشاهیر شیوخ وعرفای نامور عالم اسلام است، صاحب نفحات الانس می گوید: وی مرید ابونصر سراج است و پیرشیخ ابوسعید ابوالخیر، بجدی شیخ ابوالخیررا بوی ارادت و محبتی بوده که هر وقتی اندك کدورت و گرفته گی خاطر می داشت بزیارت مزار او می شتافت متاسفانه تاریخ تولد و وفات آن عارف کامل در تذکره ها بطور وضوح مضبوط نیست آنچه از تراجم حالات معاصرین وی مستفاد میشود اینست که او از شیوخ مشهورهٔ اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری بشمار میرود بروایت مولانای جام و هم در تذکرة الاولیا مسطور است که چون هنگام وفات شیخ ابوالفضل نزدیك رسید گفتند ترا در فلان گورستان که مقبرهٔ شیوخ و بزرگان میباشد بایستی مدفون سازیم او گفت زینهار من کیستم که مرا در جوار چنان قوم در خاك کنید بر بالای آن تل خواهم که در آنجا خراباتیان و دولبازانند برابر آنها در خاك شوم که اوشان برحمت حق نزدیك باشند چه آب بیشتر تشنگان را دهند ونیز کریم عطا بمحتاج دهد .

محمد موسی خان تاجر قندهاری

گلمیر خان تجار کابلی

حاجی غلام حیدر خان تاجر کابلی

شیراحمد خان تاجر کابلی

شیردلخان تاجر کابلی

حاجی محمد افضل خان تاجر کابلی

شعرای افغانستان

در عهد سلا جقه

نگارش سرور خان گویا

روحی ولوالجی : (۱)

از حالات زندگانی او معلومات کافی و مبسوطی در دست نیست تنها ازقصیدهٔ که باستقبال قصیدهٔ معروف مسعود سلمان سروده معلوم میشود که نیروی تامی در سخن داشته ودر عین حال شاعر تیره روزگار وبدبختی بوده و مانند مسعود سعد روزگار تلخ و نکبت رسانی داشته است تاریخ تولد ، وفات ، وغیره کوایف و سوانح زندگانی او ازروی تذکرهای موجودهٔ فارسی بطور صحیح وروشن معلوم نیست از تذکره های که در دست است فقط محمدعوفی در جلد ثانی لباب الالباب مختصر شرحی ازین شاعر سیه روز نوشته واورا حکیم ذوالجد و الهزل خوانده است قصیدهٔ ذیل او نیز در لباب مندرج و تااندازهٔ از شرح حال وزنده گانی پراز ملال این شاعر ترجمانی می نماید :

نمونهٔ کلام : -

من که از دیده ابر نیسانم — بر سر آب دیده بنشانم
ورنه ابرم چرا که ناشده‌پیر — بر جوانیٔ خویش گریانم
عمر نوح است مدت غم من — زآن کشاد از دو دیده طوفانم
شبه طوسیم بقدر و باشك — غیرت گوهر بدخشانم
چون زخونی که نام‌او اشك‌است — گشت رخسار لعل ومرجانم
تا سخنهای آب دار جهان — چون فرو شد چوخاك ارزانم
گرچه آبی نشد زآبادی — اندرین خاك دان ویرانم

(۱) رستاق حالیه

وزچه از روزگار رنگ آمیز نیست حاصل گذشت حرمانم
نشگفت ار ز آتش خاطر پخته گردد بعاقبت نانم
که بنزدیك مصر جامع ناز داروی درد پیر کنعانم
تا نماید زمانه خود یانی نو بهاری پس زمستانم
می نهد خارها کنون باری بامید گل و گلستانم
چرخ بیداد گرکه بیکارش تنگ دارد فراخ میدانم
نکشاید مرا در عیدی تا نه بندد برای قربانم
دهر نکبت رسان کز آسیبش گاه‌چون گوی وگه‌چو چوگانم
زخم خایسك نکبت او را یعلم الله که تحت سندانم
گر بجان کسان کسی بزید من رنجور نا توان آنم
پیش چشم خود از نحیفی تن چون مژه آشکار و پنهانم
گر برد فی المثل صبا چو صدا از پی وزن هر دو وزانم
نبود در زمانه وزان را به زمیزان و شعر نمیزانم
گر منم بی تن و روان زنده شعر عالی خویش را مانم
سالها شد که سال عالم را بدم و دل دی و حزیرانم
ترشیهای چرخ ناشیرین کند کرد است تیز دندانم
زین چوگردون و اختر گردون نیست خواب و قرار و امکانم
گه بدریا وگه بها مونم گه بایران وگه بتو رانم
گه به بولوالجم ولایت خویش گه بوخش و بکنج و ختلانم
گه بدشت هرات و نیشا پور گه بکوه طروق و طورانم
گه به باخرزو گه به باوردم گه به‌کر کانج وگه بگرگانم
گه بلابین بلخ و بامینم گه غم آگین مرو شهجانم
حاصل الامر همچو دولت تیز بیکی جای گه نمی مانم

با چنین حال حاسدند هنوز ژاژ خایان شاه گیهانم
من خود اندر جهان کیم که بود حاسدی چون فلان و بهمانم
نه بلشکر چو قیصر و فغفور نه بکشور چو رای و خاقانم
نه شهی را سپه بدود ستور نه دهی را رئیس و دهقانم
نه بموکب مقدم در گاه نه بمنصب مشیر دیوانم
نه بدولت نبیرهٔ کاؤس نه بدانش فرید غیلانم
بیش ازین نیست کز سخاوسخن خواجه مسعود سعد سلمانم
بدهم در یکی زمان بسوال گرد و گیتی بمدح بستانم
پاك باید زعلت افلاس باعطای طبیب سلطانم
بخل ضحاك و من فریدونم مکرمت ملك و من سلیمانم
با امانت چو جنس با جنسم با خیانت چو انس با جانم
نیست بیگنانگی بحمدالله با هنر در میان اقرانم
خواجه تاش منست فضل که من بندهٔ افضل خراسانم
لقبم روحیست وچون رو حست شعر پردا خته بدیوانم
مطلع و مقطع قصاید را سیوم فرخی و قطرانم
در بحور معانیٔ دشوار جد وهزل است گفتن آسانم
زین بهر شادی و بهر جشنی بر خداوند مدحتی خوانم

کافرك غزنوی :

اسم وکنیهٔ او بقول صاحب لباب الالباب جمال الدین ناصر ابن شمس و معروف بکافرك غزنین یاغزنوی بوده است مولد او شهر غزنی وبعض اورا از شعرای دربار سلطان ابراهیم غزنوی دانسته اند ، محمد عوفی نام اورا درزمرهٔ شعرای آل سلجوق جاداده است . ازیك جنگ تذکره نمای خطی متعلق به کتابخانهٔ ملی کابل که (زمان نگارش آن عهد سلطان حسین مرزا و مربوط به کتابخانهٔ وزیر عالم و شاعر پرور هرات میرعلی شیر نوائی بوده و جنگ مذکور حاوی یك سلسله اشعار شعرای هرات و بلخ وغزنی وسایر ایالات فارسی زبانست) از دوسطری

که در بارهٔ مقام شعری وهویت شخص این شاعر نگاشته شده معلوم میشود که شاعر مذکور بعد از برچیده شدن بساط سلاطین غزنه مدتی مداحی آل سلجوق را نموده است .

علی ای حال اطلاعات کامل وروشنی نسبت به‌این‌شاعر دردست نیست‌واز اشعار اونیز مقداری اندکی باقیست مگر چیزی که ازان باقی مانده قسمت هزل آن برجد غالب است وازین جهت است که هیچکس درزمان کافرك ازتیغ زبان اوبی زخمی نمانده بود. چون مضامین اشعار او منافی عفت وروش مجله است بنابران باین قطعهٔ او که در هجو ممسکی ساخته اکتفا ورزیده شد .

نمونهٔ اشعار:

پدرش گر بنانش دست برد بشکند خورد نا خنان پدر
پسرش گر بخوانش در نگرد برکشد چست دید گان پسر

جمال الشعرا اسماعیل غزنوی :

صاحب لباب الالباب لقب و اسم اورا بسیاق ذیل جمال الشعرا اسماعیل ابن ابراهیم غزنوی معروف بزر ریس نگاشته واورا از شعرای آل سلجوق شمرده و مقام این استاد را در شعر بعبارهٔ ذیل ستوده (جزالت باسلاست آمیخته و لطافت بامتانت جمع آمده) بیش ازین چیزی دربارهٔ او سراغ نداریم .

نمونهٔ کلام :

جان‌هرشراب وصل گرو نوش میکند دل حلقهٔ ز زلفش درگوش میکند
هرروز چند بار مرا از فراق خود از عقل می ستاند وبیهوش میکند
برکس مبادآ نکه برین سوخته جگر آن‌عارض و کلاله شب بوش میکند
چشمم سپید کرد ززلف سیاه خود روزم سیه زنور بنا گوش میکند

شمس خراسانی :

اسمش امیر شمس الدین خالد وبقرار نوشته صاحب مجمع درزمان سلطان طغرل سلجوق منصب امارت داشت درشعر شاگرد سوزنی سمرقندی بوده است از یك قصیدهٔ او که دوبیت ازان

درمجمع الفصحا نگارش یافته ظاهر می شود که امیر شمس الدین از سلطان سنجر ابن ملکشاه سلجوقی ۵۱۱ - ۵۵۲ نیز مداحی نموده - عوفی او را از بار یافتگان نظام الملک صدرالدوله میداند زیاده ازین چیزی ازترجمهٔ حال او معلوم نیست ،

نمونه کلام :

در مدح طغرل

سپیده دم چو برآورد شاه شرق سپاه — زروی صبح جدا کرد شب نقاب سیاه
نگارمن زپی دل ربودن عشاق — فکنده دامن شب رنگ زلف بر رخ ماه
بریده باد سرزلف سرکشت قهری — مگر که دست درازش ز مه شود کوتاه
خدایگان سلاطین دهر طغرل خان — مدار دین محمد ، ، ، ، ، ،
بچرخ گفتم خورشید خاك درگه اوست — جواب داد که هستم برین حدیث گواه
(۱) زبهر بندگی اوهمیکند در گوش — سپهر نعل سمند و رابهر سر ماه

مدیح سنجر

در هوای ملك چرخ کاسمان آمد پدید — وزمحیط عدل ابر درفشان آمد پدید
حافظ اسلام سلطان سنجر سلطان نشان — آنکه از چرخ بلندش آستان آمد پدید

شمالی دهستانی خراسانی :

اسم و لقب او معلوم نیست ولی از قطعهٔ که ادیب صابر ۵۱۱ - ۵۵۲ در حق او گفته است بر می آید که از شعرای آل سلجوق وبا ادیب صابر معاصر وبایکدیگر مناظرهٔ انتقاد آمیزی داشته اند چنانچه ادیب صابر میگوید :

ای شما لی گرم تو نستائی — چون منی ناستوده کی ماند
گر تو آهنگ صیقلی نکنی — تیغ من نا زدوده کی ماند

(۱) بیت اخیر بابیت حکیم فاریاب توارد است :

ظهیرمیگوید :

نعل سمند شاه جهان است کاسمان — هر ماه بر سرش نهد از بهر افتخار

ابر اگر پیش آفتاب آید نور او نا نموده کی ماند
بدو نیك تو هر دو می شنوم نیك وبد نا شنوده کی ماند

صاحب مجمع نیز او را با ادیب صابر معاصر ومناظر میداند مگر محمد عوفی درلباب الالباب شاعری را بلقب شرف‌الحکما شمسی دهستانی نام برده است لیکن از نگارش عوفی معلوم نمی شود که شمسی دهستانی (۱) همان شمالی دهستانی است یاشخص دیگری علی ای حال در تذکره های موجودهٔ فارسی چیزی بیشتر ازین معلوم نگردید .

نمونهٔ کلام :

لشکر کشید بادصبا سوی بوستان شد باغ وبوستان همه چون روی دوستان
پر مشك وعنبر است همه دشت وکوهسار پر زرو گوهر است همه باغ و بوستان
چون روی دوست شاخ شکوفه است وياسمن چون زلف یار شکل بنفشه است وضیمران
دشتی نهاده راغ زیبجاده گون حریر فرشی فکنده باغ زپیروزه پر نیان
شمشاد و سروبین که قبا دارد و زره نسرین و بیدبین که سپر دارد و سنان
گوئی مصاف داد خزان با بهار نو پیروز شد بهار گهٔ جنگ بر خزان
باران میان دریا لنگر فرو گذاشت تا بر کشید ابر چو ملاح باد بان
گلبن بسان کودك و چون مادرش بمهر پستان نهاده ابر شب و روز در دهان
طوطی زبان کشاده چوصوفی بوقت حال تا بر فکند ابر چو ابدال طیلسان
بلبل همی سراید و قمری همی زند این مطربست گوئی وهست آن مدیح خوان
گیتی زبس بدایع دلبر شده است باز شایستهٔ شکار گهٔ خسرو زمان
خوانند درمخاطبه او را همی ملوك دریای بی مخاطره و چرخ بیکران
نسبت نهاد می بتو گشت زمانه را گر نیستی زمانه گهی پیر و گه جوان
خورشید را برأی توتشبیه کردمی گر ز آفت کسوف نبودی بر او زیان

(۱) دهستان : شهر مشهور یست در طرف مازندران نزدیك خوارزم وجرجان واضافه بران شهری بکرمان وناحیهٔ نه باد قیس نیزباین اسم معروف است معجم‌البلدان جلد چهار ص یکصد چهارده

سنجري خراساني :

از شعرای معروف زمان خود بوده ومداحی سلطان سنجرسلجوقی‌را ۵۱۱ - ۵۵۲ می نموده و در حضرت او قرین عزوافتخار می‌زیسته ، بعضی ازحریفان معاصر میخواستند،سنجری، انوری و فتوحی را باهم مقایسه و مقام اولیت را در شعر بین این هر سه تعیین و تشخیص نمایند و از خود انوری درین قضیه فتوا خواسته اند چنانچه انوری در اشعار خود اشاره باین موضوع کرده است : اینکه پرسد هر زمان . . . . . کانوری به یافتوحی در سخن یاسنجری . اشعار سنجری بسیار اندك و نا یاب است تنها در مجمع‌الفصحا یك رباعی در صفت آبله رخساری بنام او درج و ضبط گشته زیاده ازین چیزی از حالات او برای نگارنده معلوم نشد رباعی .

گر بر رخ چون ماهٔ توای جان جهان از آبله چون ستارگان هست نشان
حسن تو نهان نگردد ای ماه بدان هرگز زستاره مه نگشته است نهان

باقی دارد

بقیهٔ از مؤلفات در افغانستان :

بنام دیگری

آثار محررین افغانستان

نگارش م . کریم خان (نزیهی)

از شمارهٔ ۲٤ سال‌دوم مجلهٔ شریفهٔ «کابل» باینطرف، یك رشته مقالاتی، راجع بمولفات مولفین و نویسندگان این سرزمین ، تحت عنوان «مؤلفات در افغانستان» در معرض انتشار و اشاعه گذاشته می‌آمد .

چون در ابتدا تعیین عنوان مزبور ، برای این بود ، که نویسنده بذکر مؤلفات نویسندگان این مملکت ، آنهم در حوضهٔ محدود اکتفا ورزیده ، از سائر مؤلفینی که در ممالك دور دست و خارجه حیاتی بسر برده اند یادر آنجا تالیفاتی نموده اند ، صرف نظر کرده باشد .

ولی خواهش و تقاضای رفقا و همکاران محترم ، مرا وادار باین نمود . که حتی‌المقدور به‌توسیع این‌مفکوره کوشیده، بایك پیمانهٔ وسیعی از آثارمحررین‌افغانستان که در خارج از وطن تالیف یافته، نیز نامی برده وذکری ازان کرده باشیم .

متاسفانه‌درین میانه‌اشتباه بزرگی دست داد . که‌نویسنده باعدم تعدیل‌درعنوان، از موضوع خارج شده ، موجب بسا‌ؤ تفاهم و اشتباهات غریبی گردید .

بنابران بجهت رفع توهم وعدم تناسب ودلالت عنوان (مؤلفات درافغانستان) با موضوع ، اینك پس ازین مسئله، نگارش مزبوررا تحت عنوان « آثار محررین افغانستان » ادامه داده ، بساحهٔ نشر و اشاعه میگذاریم ، تا بدینوسیله ؛ بتوانیم توهمات ناشیه را مرتفع و هم عنوانی مناسب بفراخور موضوع انتخاب کرده باشیم .

لسان العرب : (دراغت) از مؤلفات شیخ است که دراصفهان آنرا تصنیف نمود. لسان العرب را نامهٔ دانشوران (۱) در (٥) مجلد مرحوم حاجی خلیفه (۲) در (۱۰) مجلد می‌نویسد . ولی اتفاق مؤرخین است که از مسوده به‌پاك نویس‌نارسیده

(۱) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۷ طبع طهران . (۲) کشف انظنون ج دوم ص ۳٥٥

در محاربهٔ ابوسهل (۱) به یغما و تاراج رفت .

مرحوم غیاث الدین (آخوند امیر) شرحی به نسبت تصنیف آن چنین (۲) نویسد ؛ آورده اند که روزی درمجلس علاء الدوله (۳) مسئله از علم لغت مذکور شد ، و شیخ بقدر و قوف دران باب سخن گفت . ابو منصور که یکی از دانشمندان اصفهان بود و درآن انجمن تشریف داشت شیخ را گفت؛ که درحکمت وفطانت شما ، هیچکس را سخن نیست . اما علم لغت تعلق بسماع دارد وشما تتبع این فن را نکرده اید. شیخ ابوعلی ازین سخن متاثر گشته ، آغاز درس کتب لغت کرده ، نسخ معتبرهٔ که دران فن نوشته شده بود ، بدست آورد . تا در علم لغت بمرتبهٔ رسید ، که فوق آن درجه متصور نبود . بعد ازان قصائدی (که ما آنرا نیز متذکر خواهیم شد) مشتمل بالفاظ غریبه در سلك نظم کشیده ، فرمود تا آن قصاید را نوشته جلد کردند . واو را کهنه ساخته ، در خلوتی نزد علاء الدوله برده گفت ؛ چون ابو منصور بملازمت آید ، این قصائدرا بوی نموده بگوئید ؛ که این رساله را ، روزشکار درصحرا یافتم ، و میخواهم که مضمون ادبیات آن را معلوم کنم . وعلاء الدوله برآن موجب به تقدیم رسانید ، وابومنصور هرچند در مطالعهٔ آن اشعار اهتمام کرد ، هیچ معلوم نتوانست فرمود واستکشافی نشد. ومعترف

---

(۱) راجع باین شخص درکتب موجوده اطلاع قابل ذکری بدست نیامد .

(۲) حبیب السیر جلد ۲ جزو ٤ ص ٦٢ .

(۳) امیرعلاء الدوله حسام الدین ابوجعفر محمد ابن دشمنزیار ، معروف باین کاکویه ، صاحب اصفهان و مضافات (مربی و مخدوم شیخ) مدت حکمرانی او از سنه (۳۹۸ ـ ٤۳۳ هجری) و وفاتش درسنه ٤۳۳ است . پدرش دشمنزیار خال سیده والدهٔ مجدد الدوله ابن فخر الدولد دیلمی بود وخال را بلغت دیالمه (کاکو) یا (کاکویه) گویند . ازین جهت علاء الدوله مشهور باین کاکویه گردیده است . واینکه نویسند ؛ که شیخ بوزارت او اشتغال داشت ، سهوی است واضح. چه شیخ هیچ وقت متقلد وزارت او (علاء الدوله) نشده است . اما وزارت شیخ دو مرتبه در همدان بدربار شمس الدوله ابن فخرالدوله دیلمی برادر مجد الدوله مابین سالهای (٤۰٥-٤۱۲ هجری) بوده است . وبعد از فوت شمس الدوله و جلوس پسرش سماء الدوله (٤۱۲ ـ) شیخ باصفهان رفت و بخدمت علاء الدوله ابن کاکویه پیوست واز خواص ندما ومقربان وی گردیده . و بسیاری از کتب خودرا بنام او نوشت و تا آخر عمر درخدمت او بسر برد. ولی هیچگاه وزارت او را ننمود (حواشی چهار مقاله طبع لیدن ص ۲٥۱ بحواله قفطی وابن اصیبعه) .

بعجز و قصور خود شده ، دم در کشید . بعد ازان شیخ (ابوعلی) به مجلس حاضر گشته ، هر لغتی که ابو منصوررا مشکل بود . معنی آنرا بیان فرمود . که این لغت در کدام کتاب است و در کدام فصل . ابو منصور بنور فراست دانست ؛ که قصائد خاصهٔ شیخ ابوعلی است . لاجرم رسم عذر خواهی بجای آورد . و شیخ کتاب لسان العرب را در آن ایام تالیف کرد . انتهی والله اعلم .

و بعلاوه شیخ جمالدین ابوالفضل (۱) نیز بهمین نام اثری در علم لغت در (٦) مجلد ضخیم دارد . (۲)

❁

❁ ❁

لغات سدیدیه : بقراریکه در نامهٔ دانشوران (۳) مسطور است ، در اصطلاحات طبی بوده ، شیخ آنرا در بخارا ، بنام امیر نوح ابن منصور سامانی (٤) تالیف نمود .

❁

❁ ❁

دانش نامه : رسالهٔ مختصری است از شیخ در (زبان) فارسی . که دران اشاره بسوی مباحث حکمت و منطق نموده است (٥) . پوشیده نماند؛که

---

(۱) اسمش محمد ابن مکرم ابن علی و قیل رضوان بن احمد بن ابی القاسم بن حبقه بن منظور الانصاری الافریقی المصری ، از اکابر علما و مؤلفین قرن هفتم هجری است . تولدش به محرم سال (٦۳۰) هجری بوده ، از ابن المقیر وغیره سمع حدیث نموده است . و قسمت زیادی از کتاب مطوله ادبی بمانند اغانی، تاریخ دمشق وغیره را اختصار نموده ، در نحو ، لغت و تاریخ از عرفا بشمار میرود . مدت عمر خود را در دیوان انشاء بصرف رسانیده ، زمانی متقلد امر قضا در طرابلس بوده است . مهارتی در ملاحت انشاء داشته ، در ادب از رؤسا و فضلای عصر خود بود . و گویند کتبی را که او مختصر نموده است . عبارت از پنجصد مجلد است. وفاتش شعبان (۷۱۱ ه) بغیته الوعاة سیوطی ص ۱۰٦ و ص ۱۰۷ .

(۲) کشف الظنون ج ۲ ص ۳۵۵ . (۳) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۱ .

(٤) از امرای آل سامان است که در سنه ۳٦٦ ه جلوس نموده ، تا سال ۳۸۷ ه درقید حیات بود .

(٥) کشف الظنون ج اول ص ٤۷۸ .

راجع باسم این کتاب اختلافات زیادی مشهود است . از آنجمله در کشف الظنون حاجی خلیفه و نامه دانشوران ناصری (۱) و برخ کتب دیگری بنام دانش نامهٔ (فارسی) قید یافته و تنها در مقدمهٔ منطق المشرقیین (۲) باسم دانش مایه ، باضبط ترجمهٔ عربی آن (اصل العلم) مسطور است .

و هکذا ؛ در بعضی کتب (مثلاً در نامهٔ دانشوران (۳))دانش نامه و حکمة العلائیه را یکی دانسته بنام (الحکمة العلائیه موسوم بدانش نامهٔ فارسی) چنانکه نگاشته بودیم ، آمده و در حواشی چهار مقاله عروضی طبع لیدن (٤) نیز بنام دانش نامهٔ علائی ضبط و فاضل ایرانی استاد میرزا محمد قزوینی شرحی راجع بآن چنین مینویسد ؛ « باری از آثار قلم ابوعبیه جوز جانی یکی ریاضی و موسیقی از دانش نامهٔ علائی است . ودانش نامهٔ علائی کتابیست در منطق ، حکمت آلهی ، طبعی ، ریاضی ، هیئت ، موسیقی وار ثما طیقی که شیخ ابو علی سینا بنام علاء الدوله ابو جعفر کاکویه بزبان فارسی تالیف نموده است . بعد از وفات شیخ جز منطق ، آلهی و طبیعی از آن کتاب چیزی دردست نبود ، و باقی تلف شده و بکلی از میان رفته بود . ابو عبید جوز جانی چنانکه خود در دیباچهٔ ریاضیات دانش نامهٔ علائی گوید ، ارثماطیقی آنرا از ارثماطیقی کتاب الشفا ترجمه و اختصار نمود و ریاضی و هیئت و موسیقی آنرا از رسالهٔ دیگر ابن سینا که بعربی بود ، بفارسی ترجمه نموده ، این کتاب را مرتب و مکمل نمود . و اکنون ازین کتاب نفیس نسخ متعددهٔ موجود است . از جمله دو نسخه در موزهٔ بریطانیه در لیدن . انتهی . » ولی مرحوم حاجی خلیفه دانش نامه (٥) را کتاب علیحده و رسالة العلائیه را باانضمام کلمهٔ (فی قواعد الحسابیه (٦)) (بظن غالب) درعلم حساب اثری مستقل و علیحده دانسته ، هر یك را جدا متذکر شده است .

وهم چنین در مقدمهٔ منطق المشرقیین (۷) نیز هر یك ازین دو کتاب آثار علیحده دانسته

---

(۱) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۷ . (۲) ص ك طبع مصر .
(۳) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۷ . (٤) چهار مقاله طبع لیدن حواشی ص ۲٥٤ .
(٥) کشف الظنون ج اول ص ٤۷۸ . (٦) کشف الظنون ج اول ص ٥٥۸ .
(۷) رجوع شود بمقدمه منطق المشرقیین ص ك س ۱۰ و س ۱۹ .

شده ، یکی بنام دانش مایه (اصل العلم) و دیگری باسم العلائی بحیطهٔ ضبط در آمده است. و بعلاوه تالیف العلائی را باسم علاء الدوله کاکویه مینویسد . و الله اعلم .

* * *

رسالة فی الزاویه : تنها در دو جای اسمی از آن برده شده . یکی در قاموس الاعلام مرحوم شمس الدین سامی (۱) و دیگری در مقدمهٔ منطق المشرقیین (۲) ودر آنجا نوشته آمده؛ که شیخ آنرا از برای ابوسهل مسیحی (۳) درجرجان به تصنیف رساند .

* * *

کتاب الحدود: مرحوم شمس الدین سامی (٤) بنام کتاب الحدود ودرمقدمهٔ منطق المشرقیین (٥) الحدود (بهتبهائی) اسمی از آن برده شده است . ولی نامهٔ دانشواران (٦) بنام کتاب الحدود فی الطب در ردیف کتب مصنفهٔ شیخ دراصفهان آنرا تذکر داده است . واز کلمهٔ ملحقهٔ فی لطب گمان میرود که در علم طب باشه .

* * *

---

(۱) ج اول ص ٦۳۷ . (۲) ص یز . (۳) عیسی ابن یحیی الجرجانی معروف به ابو سهل مسیحی از مشاهیر اطبای نصرانی المذهب است . مولدش جرجان ودر بغداد تحصیلات خود را باتمام رسانید . در طب علمی و عملی و ادبیات یدطولی ومهارت شایستهٔ داشته ، بغایت فصیح اللسان و بحسن خط معروف بوده است . همواره در دربار مامون ابن محمد خوارزمشاه وپسرش ابو العباس مامون ابن مامون خوارزم شاه مقتول درسنه ٤۰۷ ه بسر میبرد . از جمله اصدقأ او که همه درظل حمایت مأمونیان میزیستند ، یکی ابوریحان بیرونی و دیگری تلمیذ و صاحب او شیخ الرئیس ابوعلی سینا است . در طب تالیفات معتبرهٔی داشته در سن (٤۰) سالگی بسال (۳۹۰ هجری) وفات نمود . کتاب البلغه فی الطب ، کتاب فی العلم الطبیعی ، کتاب طب الکلی ، اختصار کتاب المجسطی وغیره از آثار معتنابهای اوست . رجوع شود بحواشی چهار مقاله ص ۲۳٥ وجلد اول قاموس الاعلام ص۷۲۷ وغیره .

(٤) قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ . (٥) ص یخ .

(٦) ج ص ۸۷ .

کتاب الجدل : تنها مرحوم حاجی خلیفه (۱) اسمی ازین رسالهٔ مؤلفهٔ شیخ برده، آنرا از جملهٔ رسائل ملحق به اوسط جرجانی مینویسد .

❁

❁ ❁

مقالة فی تعرض الطبیب فی القوی لطبیعه : نیز ازآثار شیخ ودر قاموس الاعلام(۲) بنام مذکور ودر مقدمهٔ منطق المشرقیین (۳) باسم مقاله فی تعرض رسالة الطبیب ضبط کرده شده است و از قرینه واسم آن استنباط میشود که در علم طب بوده باشد .

❁

❁ ❁

مقاله فی عکوس ذواة الجهته : مقاله ایست که شیخ آنرا در اصفهان تصنیف نمود .

❁

❁ ❁

الخطب التوحیدیه : نیز از آثار شیخ ومقاله ئیست دائر بالهیات (٤) که وی آنرا در اصفهان به تصنیف رساند .

❁

❁ ❁

تحصیل السعادهٔ : مقاله ئیست که شیخ آنرا در اصفهان بحیطهٔ نگارش در آورد . میگویند (٥) بنام « حجج العربیه » نیز معروف است . ولی در مقدمهٔ منطق المشرقین (٦) که تایك اندازه فهرست مکمل از مصنفات شیخ را محتوی است ، بنام « حجج الغر » مسطور است . شاید که درین صورت ترکیب توصیفی باشد (یعنی حجتهائیکه بمثل دم شمشیر است) چه غر (به تشدید راء مهمله) دم شمشیر را گویند . و یا اینکه در استنساخ و طباعت اشتباهاً تحریف یافته است .

---

(۱) کشف الظنون ج ۲ ص ۲۷۲ . (۲) ج اول ص ٦۳۷ .
(۳) ص یزس ۲ . (٤) مقدمهٔ منطق المشرقین ص ك ونامهٔ دانشوران ج اول ص۸۷
(٥) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ . (٦) ص ك س ۲۱ .

اما بگمان غالب نسبت به (حجج العربیه) (حجج الغر) مناسب تر و مقرون بصحت بنظر میرسد ، والله اعلم . .

❁ ❁ ❁

مقاله فی القضأ و القدر: هنگامیکه شیخ از همدان خلاصی یافته ، مفروراً روانهٔ اصفهان بود . درعرض راه به تصنیف آن پرد خته ، بتکمیل رساند (۱)

❁ ❁ ❁

الاشارة الی علم المنطق : نیز از مقالاتیست که شیخ در اصفهان تصنیف نمود (۲)

❁ ❁ ❁

الا شـا راة: دریك مجلد سوای (مقالة فی الاشاره الی علم المنطق) و (الاشارات والتنبیهات) از جملهٔ کتبی است که شیخ (ابوعلی سینا) درهمدان تصنیف نموده است (۳) واینکه مرحوم چلپی (٤) نویسد که شیخ ابو علی سینا را اشارهٔ دیگری است درأثبات نبوت . شاید مرادش همین اشارات باشد .

النهایه واللا نهایه : از رسائلیست که شیخ آنرا باصفهان تصنیف نمود (٥) و هکذا از وجود مقالهٔ دیگر او باسم اللانهایه (به تنهائی) نیز در اکثر کتب اسم برده شده است . (٦)

❁ ❁ ❁

---

(۱) مقدمهٔ منطق المشرقیین ص ك س ۱۲ ونامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ س ۱ .
(۲) کشف الظنون جلد اول ص ۱۰٥ ، مقدمهٔ منطق المشرقین ص یز ، دانشوران ص ۸۸ .
(۳) مقدمهٔ منطق المشرقیین ص ك ، نامهٔ دانشوران ص ۸۷ .
(٤) کشف الظنون ج اول ص ۱۰٥ . (ماده الاشاره الی علم المنطق) .
(٥) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ ، مقدمهٔ منطق المشرقیین ص یع س ٦ .
(٦) قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ ، مقدمهٔ منطق المشرقیین ص یع س ۷ .

تعالیق : عبارت از تعالیقی است (۱) که ازطرف ابو منصور ابن زیله (۲) جمع نموده شده است (شایدکه بعد از وفات شیخ ، ابن زیله آنرا تدوین نموده باشد. چه اکثریه از کتب مؤلف وی، بعد از وفات بواسطهٔ تلامیذ و شاگردان او بجمع وتدوین در آمده است .)

ونی در نامهٔ دانشوران (۳) باسم (تعالیق طبیه) اندراج یافته ، تالیف آنرا در اصفهان بجهت ابو منصور مینگارد . و بظن غالب هر دو (اعنی تعالیق و تعالیق طبیه) کتاب ، گمان میرود که یکی باشد . چه ، ابومنصور کنیت ابن زیله است . و الله اعلم بالصواب .

❁

❁ ❁

مقالة في خو ص خط الاستوا : قراریکه در نامهٔ دانشوران (٤)مسطور است ، مقاله ایست که شیخ در اصفهان بجواب ابوالحسن بهمنیار(٥) تصنیف نموده است .

❁

❁ ❁

المباحثات : مرحوم شمس الدین سامی اشتباهاً تالیف کتاب مذکور رادر جواب سوالات ابوالحسن بهمنیار (صحیح بهمنیار است) مینویسد (٦) . امادر مقدمه منطق المشرقیین (۷) باسم المباحث مسطور و عبارت از یك مجلد نگاشته آمده . (ناتمام)

---

(۱) مقدمهٔ منطق المشرقین صك . قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ .

(۲) اسمش حسین ابن محمد ابن عمر ابن زیله کنیتش ابو منصور معروف به ابن زیله ، اصلش اصفهانی وازمشاهیر تلامذهٔ شیخ ابو علی سینا است وفاتش درسنه ٤٤۰ هـ.

(۳) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ . (٤) ج اول ص ۸۸ .

(٥) ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان الآذربیجانی المجوسی (متوفی ٤٥۸) ازمشاهیر تلامذهٔ شیخ ابوعلی سینا است . (٦) قاموس الا علام ج اول ص ٦۳۷.

(۷) ص ك س ۱۳ .

متنوعه

اقتباسات از مطبوعات خارجه

فلکیات

آفتاب ـ ماه ـ سیارات ، ستاره ها

آفتاب

مساحت سطحی زمین تخمیناً ۰۰۰ و ۱۹۶۵۵ مربع میل است = اگرچه حجم زمین بسیار بزرگ به‌نظر می‌آید مگر در برابر کائنات حیثیت یك نقطه را دارد. ستاره هائیکه بچشم مانندنقطه های خورد بر میخورند حقیقةً هزار ها بار بزرگتر از زمین‌ما میباشند ـ اکثر آنها آنقدر بزرگ است که ملیونها زمین درآن گنجایش دارد .

یك از جملهٔ ستاره های بی‌شمار آفتاب است که تنها نظام شمسی مارا می‌سازد آفتاب نسبت به‌دیگر ستاره ها به‌زمین ما بسیار قریب است ـ بااینهمه فاصلهٔ آن از زمین از نود هزار میل بیشتراست. اگر بالونی برفتار ۶۰ میل فی ساعت بطرف آفتاب بدون‌توقف‌روان‌شود در ظرف مدت ۱۷۵ سال به آفتاب خواهد رسید آفتاب اگرچه نسبت بدیگر ستاره هاچندان بزرگ نیست اما قطرش ۱۱۰ چندقطر زمین است یعنی اگرزمین را مرکز گرفته‌وبه‌شعاع دوبرابر فاصله قمر از زمین یك کره رسم کنیم ـ تقریباً به‌حجم آفتاب‌مساوی خواهد بود ـ بدون آفتاب‌حیات برزمین ممکن نیست ـ آفتاب بزمین مانور و حررات ی‌بخشد ضیای آفتاب به‌زمین در ۴۹۹ ثانیه می‌رسد ـ میگویند جمله‌عناصر مثل آهن، مس ، طلا ، سودیم و غیره که در زمین یافت میشود د ـ آفتاب هم وجود دارد بعضی‌از عناصریکه مطابق خیال کیمیادانان برزمین وجود نداشتند اولاً برسطح‌آفتاب بذریعه طیف نمای شمسی دریافت میشدند ـ بعد از چند سال وجود شان بزمین هم معلوم شد سیلئیم که اکثر در بالون ها استعمال میشود همین طور دریافت شده بود فضائیکه جزو اعظم آن ابر های هیدروجن وکلسیم میباشند گویا ضیای خاطفه شمس را باعتدال می آرند ورنه درخشانی شدید آن ما را خسته می سازد ـ قوت های برتر از قیاس در آفتاب

مصروف عمل هستند ، بواسطه آنها بخارات معدنی از جوف آفتاب جوش خورده بسرعت خارق‌العاده صعود می‌کند وباز بصورت باران آتشین شدید الحراره فرود می آیند .

سیاره گان

بدور آفتاب بفاصلهٔ خیلی زیاد نه فقط ارض مسکون ما میگردد بلکه اجسام مماثل آن موسوم به سیاره گان نیز سیر می کنند ترتیب فاصله آنها از آفتاب چنین است : ـ عطارد ، زهره ، ارض ، مریخ ، مشتری ، زحل ، ادرانوس پنطون و پلوتو . سیاره مشتری کلانترین سیارات واززمین ۳۱۸ مرتبه بزرگتر است ـ مریخ خورد ترین سیاره گان است سائینسدانها درین ایام سیارهٔ جدیدی را کشف کرده اند که در منظومه شمسی نهم میباشد ـ نام آن را پلوتو گذاشته اند واز زمین ۳۸٤۰۰۰۰۰۰ میل دوری دارد آفتاب وزمین ودیگر هشت سیاره در یك نظام شمسی که آفتاب مرکز آنها گفته میشود شامل میباشند ستاره های دیگر منظومه های غیر از آفتاب را تشکیل میدهند .

ماهتاب

بدور زمین کرهٔ خوردی موسوم به ماهتاب سیر می‌کند ـ بعضی میگویند که زمین و ماهتاب دختران توام آفتاب هستند که بیك وقت از آفتاب جدا شده اند و بعضی گمان می‌کنند که زمین مادر ماهتاب است ـ نظریه آخرالذکر مقبول عام است اینکه ماهتاب قمر زمین میباشد ، درخصوص این نظریه دلایل کثیره هم میتوانیم بیاریم که زمین و ماهتاب بیك وقت بوجود آمده اند ـ بهرکیف ماهتاب خواه خواهر توام زمین باشد ویادختر زمین وقتی بود که نسبت بحال رفیق قریب‌تر زمین بود ـ قبلاً از زمین فقط ۹۰۰۰۰ میل دور بود اما درین ایام بعد بین آنها قریباً ۲۳۹۰۰۰ است ـ سائنسدانها توقع دارند که در عرصهٔ پانزده سال آینده به ماهتاب پریده خواهند توانست ـ و نیز آنها قیاس می‌کنند که در استقبال بنی نوع انسان نه تنها باسیاره ها مراوده کرده‌خواهند توانست بلکه باآنها رفت وآمد هم ممکن خواهد شد ـ عزیز ترین سیاره‌ها برای سیر انسان زهره خواهد بود زیرا آب بسیار دارد ونیز فضاء دارد مشابه به فضاء زمین .

عمر زمین

سائنسدانها حساب می کنند که عمر زمین از ۱۵۰۰ الی ۳۰۰۰ ملیون سال خواهد بود - عجالةً عمر زمین را دوهزار ملیون سال فرض میکنیم - حیاتیکه از فاسلها (استخوان های حیوانات قدیم) کشف شده وجود آن تنها ازثلث مدت مذکور ثابت میشود فقط درخمس مدت تاریخ زمین آثار حیوانات فقاریه را می یابیم ودر کمتر از سدس آن حیوانات فقاریه زمینی را اطلاع داریم - حیوانات پستان دار ازحصهٔ سیزدهم میعاد مذکور درمعرض وجود آمده اند اماپستان دار امروزی در حصه سوم این مدت پیدا شده است .

ترقیات روز افزون قواء هوائی

مترجم خیرمحمد خان پیلوت
قوماندانی طیارهٔ کابل .

از مجله Boletina

قواء هوائی ممالك دنیا مانند عموم آلات حرب روز بروز درسیر ترقی وتعداد طیارات از هر حیث روز افزون است متخصصین فن عسکری ممالك دنیای کنونی معتقد اند که کامیابی . های جنگ آینده وابسته بقوه هوائی و آلات پرواز و استعمال گاز خواهد بود ممالك دنیا هم این رمز باریك جنگ آینده را درین زمینه درك کرده سعی و کوشش بلیغ دارند مسبوقیم که شطارت های عسکری از چندی باینطرف جریان دارد ، اینك برای تمثال، مادرینجایك مانورهٔ بزرگ هوائی که اخیراً در ایطالیا بوقوع پیوسته و ۸۹٤ طیاره درین شطارت شمولیت داشته برای قارئین گرام خود نمونتاً ترجمه مینمائیم :-

ترجمه از مجله (ابولی تین)هوائی ایطالیا Boletina

۸۹٤ دانه طیاره ایتالوی که در ۲۹ اگست و ۳ سپتامبر ۱۹۳۱ در شهر میلان ایتالیه اجرای مانور نموده اند

« مانوره حربی طیارات عظیم کپرونی »

تحت اداره جنرال بالبو وزیر فضائی بمعاونت جنرال دللی ؛ اخیراً یك مانورهٔ نامداری بعمل امده و این مانوره دربین ۲٦ اگست و ۳ ستامبر ۱۹۳۱ در فضای ایطالیا اجراء گردید انواع تصاویر آن برای سینما و درج جرائد و دیگر مقاصد اخذ گردیده است .

این مانوره بزرگ به دو (دیفیزیون) قسمت گردیده بود که هردو دیفزیون آن عبارت از ۸۹٤ طیاره می شود واین مانوره از دورقم طیارات حربی بری و بحری مرکب گردیده بود این مانوره باشکوه خصوصاً درایطالیا وبلکه درتمام دنیا یادگار متین وخاطرهٔ بزرگی باقی گذاشت این طیارات در فضای شهر میلا نورسم گزشت بسیار بزرگ حربی را ایفاء نموده اند و این رسم گزشت در حضور شاه ایطالیا و شهزاده و وزراء و مامورین ملکی و نظامی و کور دپلوماتیك دول خارجه اجرا گردید ،

خصوصاً تشکیلات این مانوره جهت بمبارد خشکه (شب) صورت گرفته بود و طیارات مذکور از رقم (۷٤) G. و کپرونی (۱۰۱) وکپرونی (۱۰۲) بوده در فابریکه های نامدار ایطالیا ساخته شده اند کپرونی (۷۹) دارای دو هزار اسپ قوه وکپرونی (۱۰۳) دارای

یك هزارو پنجصد اسپ قوه میباشد که جهت رسم گذشت در حضور شاه ترتیبات لازمه گرفته بودند درین شطارت‌ها بدون همه گونه نقصان رسم گذشت هوائی پیما یابلند ترین جلال اجراء گردید . مارشال بدولیو نماینده هامی جراید خارجه را دعوت کرده بود و نماینده های جراید مذکور درین دعوت فوق حضور بهم رسانیده وتصدیق نمودند که این مانوره بزرگ هوائی ایطالیا شایان تقدیر وتحسین است .

مارشال بدولیو امید وار است قوه حربی هوائی مملکت را به ترقیات بزرگتری نائل گردانیده جهت مدافعه دشمن همیشه آماده بوده دروقت ضرورت ملت خود را با نیروی قواء هوائی از جنگ دشمنهای خود محفوظ بدارد .

برج ایفل

برج ایفل ؛ از غرائب ابنیهٔ عالم است وبسیار مردم اوصاف آن را شنیده . این بنای آهنین بسیار بلند ؛ دل زمین را شگافته وسر بفلك برکشیده و در پاریس ؛ پای تخت دولت فرانس واقع است . کمتر مسافر وسیاح خواهد بود که درپاریس رفته بتماشای این برج ؛ دورش نگشته وبابر طبقه هایش بالانرفته باشد وبادرعظمت وبلندی آن حیران نمانده باشد .

نواهای ساز وموسیقی وغیره را که بواسطهٔ را دیو ازین برج باطراف آفاق واکناف دور دست میرود . صبح وشام : مردم عالم می‌شنوند .

بسیار مردم خود این برج را دیده یاوصفش شنیده اند یاصدای رادیوی آن بگوش آنها رفته ولی کمتر مردمند که ازبانی آن سراغ داشته واورابشناسند آری بانی این برج بلند؛ الکزندر گوستاف ایفل است .

مشارالیه دره ۱دسامبرسنه ۱۸۳۲ یعنی درست صدسال پیش در دیگون یکی از شهر های فرانسه متولد گشت وتوانست بایك عمل هندسی که عبارت است از بنای این برج بلند؛ نام خود را زندهٔ جاوید دارد . الکزندر گوستاف مهندس بود وکار خانهٔ داشت که اسباب آهنی دران ساخته می‌شد و بدین واسطه درین صنعت دارای خبرت وتجربهٔ وافی گشت . درنبای ستونهای

آهنین دارای تقاطع ودرس قوای فشار وبر داشتی که ازین تقاطع نشأت میکند شغفی تمام داشت تابعضی از پلهارا بنا کرد وقدرت وجسارتش آشکار شد .

درهنگامیکه موعد نمایشگاه ۱۸۸۹ درپاریس نزدیك شد ؛ الکزندر گوستاف‌ایفل خواست بنای آهنینی طرح ریزد که نامش را جاویدان داشته دلیل تفوق فرانسه در هندسه شود وانظار عالم را از ضخامت آن متحیر سازد .

ایفل نظریهٔ خود را سه سال پیش ۱۸۸۶ از موعد نمایشگاه برمتخصصین فن اظهار کرد وعوض آنکه طرز فائقش را دربنای آهن ؛ اعتراف نمایند یااقلاًاورا مهندسی قابل‌شناسند اکثری در اعتماد بقول او تردد داشتند که چگونه برجی از آهن بوزن ۷۰۰۰ تن باطول ۹۸٤ قدم یعنی بیشتر از سه صد متر برپاتوانکرد .

گذشته از اعتراف بایکدیگر میگفتند : برخی که ربع‌ملیون فرانک تکلیف‌آن باشدچه فائده دارد وبعد از انتهای نمایشگاه عطیه اش چیست ؟ حقیقةً ایفل هم اسبابی قوی یاعوائد ظاهری در برج نیافت . چه دران عهد نه بی سیم را میدانستند ونه خبرهای رادیو را می شنیدند نه‌خط جهازهای هوائی مشهوربود ونه‌نور مکتشف ازطیاره های دشمن ؛ تاضرورت چنین برجی محسوس می‌شد . مگر ایفل برعزم خود ثابت بود و صبر کرد تاخمس مبلغ مصرف را از حکومت گرفت و اعلان کرد که بدو سال به انجام میرسد و همانطور که گفته بود در دو سال ، انجام یافت . و بر معار ضین خود ثابت کرد که آنچه در نظر آنها محال و ناشد می نمود بپامردی ارادهٔ قوی وعزم راسخ و عقل متین ؛ ممکن کشت وصورت پذیر شد .

ایفل در اساس‌این‌بنای آهنین سخت‌توجه نمود وپایهٔ ساخت بقدر پنج متر درزمین؛ گورگرد . حفر تهداب را دربعض جانبهای پایه‌مذکور بده متر رساند تابیشتر محکم بیاید وزمین بنا سخت شود . بعد بالای طبقهٔ بلند مذکور دیگر طبقهٔ بلندی راازبنا برداشت وچهارپایه آهنین بنارا دران رکز کرد .

وچون اساسها وقاعده وچهار پایهٔ بزرگ آن ایستاده شد اند کی درکار آسانی پیدا گشت و بی نهایت بسرعت جریان گرفت ؛ چه پایه ها را در کار خانه ها ساخته نزدیك به پهلوی برج می‌آورد و با آلات ضخیم معلق بر میداشت و بجای مقصود مانده محکمش میکرد ،

این بنا دارای طبقه های متعددی است وهر طبقه براه سنگ فرشی منتهی میشود . سنگ فرش اول ۱۸۹ قدم و دوم . ۳۸ قدم از سطح زمین بلند است وازنجا برج ۵۲٦ قدم دیگر

بلند میشود تا بکفشکن سوم میرسد وبعد ازان مرحله آخرین‌است ۷۸ قدم بلند ودر انتهای آن چراغ بزرگی است .

بازینه های برقی بدین برج بالا میروند و از بالای آن هشتادوپنج میل مسافه دورادور برج معلوم میشود .

* * *

قدیمترین جهاز جنگی

قدیمترین جهاز جنگی امروز در عالم جهاز انگلیسی است که (امپلا کابل) نام دارد و دربندر پور تسموت اکنون لنگر انداز است‌آغاز بحر پیمائی این جهاز درسنه ۱۷۸۹ بود در آنوقت بیرق فرانسه بر فرازش امتزاز داشت و نامش (دو کوای ـ ترددین) بود محاربات بسیاری نموده واخیر درمحاربهٔ (طرف الغار) بر علیه جهاز های جنگی انگلیز برخاست و سخت جنگید تا قوماندان این جهاز کشته وخود جهاز باسارات انگلیس درردیف جهاز های جنگی او در آمد انگلیس نامش رابدل و (امپلا کابل) قرار داد .

* * *

خبط معالجین

دریکی از شفاخانه های لندن خانمی را عملیات جراحی میکردند خانم مذکور درتحت تاثیر مخدر (بنگ) بود ناگهان قلبش بکلی از حرکت باز ماند ـ دکتر هائیکه بدورا وسرگرم عمل جراحی بودند همه بمردنش حکم نمودند یکی ازان میان فوراً بواسطهٔ انجکسیون دوائی به عروق و قلب او داخل ساخت وتمام شب نگران اوبود تاآنکه سراز نوحیات یافت ـ این واقعه دوائر علمی را وادار نمود باهم مباحثه نمودلحظهٔ مرگ را کشف نمایند

یعنی همان لحظهٔ که میتوان انسان را دران مرده اعتبار نمود گدام لحظه و مقدارش چیست وبه ثبوت رسیده که هروقت قلب از حرکت افتاد مغز قلب وعضلات‌از استنشاق هوا واستمداد

مواد لازمه دیگر عاجز می آید - وچون مواد لازمه ببدن نرسد اعضای حیویه در جسم باندك آنی بانتهای فساد میرسد که عبارتست از انتهای حیات - مگر طب جدید - بقول این دوائر علمی میتواند که جسم را بهمان مواد حیوی امداد کند اگر چه قلب از حرکت افتاده باشد وچون مواد حیاتیه بجسم رسید اعضا بوظائف خود باز قیام نموده شخص حیات تازه می‌یابد .

* * *

شهری بجهاز هوائی نقل می‌شود

دروسط جنگلی از بعض جای های نامعلوم کینیار رگهای طلا درارتفاع ۱۵۰۰ مترا کشف شد شرکت مالك آن جنگلها میخواست برای استخراج طلا کارگرها را درانجا نقل بدهد راه نبود دربین چند هفته بجهاز هوائی ۱۲۰۰ نفر کارگر را بالوازم وآلات و مقدار مهمی از سمنت ومصالح بنائی نقل داده شهری درآنجا بنام (گولددشتات) بنانمود که بمعنی شهر طلا ست اگرجهاز های هوائی نمی‌بود اساس شهری باین زودی کار مشکلی بود .

* * *

تجربهٔ زراعت مصنوعي گندم

داکتر الفرد راکت امریکائی که از چند سال باینطرف مشغول تجربهٔ زراعت مصنوعی گندم بود ، اخیراً کامیاب شده وتجربهٔ خود را پس از حصول تصدیق موسسه (ترقیات زراعتی) چنین بیان می کند :—

در یك زیر زمینی که هیچ منفذ برای دخول شعاع آفتاب نداشت ، زمین را قلبه وشیار نموده، تخم گندم را دران به اصول دهقانی پاشیدم و پس ازآن زمین را آب داده یك چراغ برق مخصرص را که شعاع آن در ساختمان و تاثیرات بسیار شبیه اشعهٔ آفتاب است ، در اطاق مذکور روشن نمودم وهوای آنجارا ، به وسایل ممکنه به اندازهٔ اعتدال (۴۰) و درجهٔ لازمهٔ برای نشوونمای گندم محافظه کردم درست بهمان قدر مدتیکه گندم درزمین زیر شعاع آفتاب نشو ونما یافته پخته میشود ، این گندم‌هارا، به ثمر رسیده آنگاه آنرا به اصول معموله درو وخرمن

کرده ، آرد ساختم وآرد آنرا نان پخته خوردم در طعم آن هیچ تفاوتی نظربه گندم معمولی احساس نشد .

داکتر مذکور ادعا میکند که با این طریقهٔ مصنوعی میتوان اجناس خوب (اعلی) گندم را از گندم های معمولی ، بدست آورد .

تحقیقات کوه هاي یخ سیار

یك هیئت فرانسوی برای مطالعهٔ وکشف قسمت‌های منجمد سواحل جزیرهٔ گرینلنید وارض جدید ، وخصوصاً جهت تدقیق چگونگی کوه های یخ سیار (آیسبرگ) که همیشه برای کشتی های بزرگ اسباب مخاطره میباشد ، حرکت کرد ، پس سیاحت یك ماهه و اخذ عکس های متعدد وعملی کردن تجربه‌های مختلف ، چندفقرهٔ ذیل را به انجمن علوم جغرافیائی پاریس ، راپورداده اند :

سواحل ارض جدید گرینلنید ، تااندازهٔ صدمترازیخ تشکیل شده ولی دربدودیدن انسان گمان میکند که یخ نه بلکه زمین است زیراروی یخ نباتات دریائی روئیده وشکل آن رامثل چمن ساخته است . یك دوباروقتی هیئت مامشغول سیاحت سواحل مذکوربود ، تکه‌های بزرگ ازین یخ‌های چمن نما ، به‌اثرتابش شدید آفتاب تابستانی که (۳۰) درجه حرارت داشت ، آب‌شده ، فرورفت .

تکه‌های بزرگ این یخ‌ها که ازسواحل جدامی‌شود یعنی‌همان (آیسبرگ‌ها) کهاسباب مخاطره برای کشتی‌ها میباشد ، مطابق اصول فیزیك سوی قسمت‌های گرم حرکت میکند وازدور بنظر اهل کشتی ، جزیرهٔ بی‌حرکت مینماید وچون نزدیك بیاید ، معلوم میشود که آیسبرگ است ولی آنگاه دورکردن کشتی ازمقابل آن ، ممکن نمیشود ولاجرم مصادمه بعمل آمده کشتی درهم می‌شکند واهل آن غرق میگردند . مثلاًواقعهٔ ۱۹۱۲ که کشتی انگلیسی همراه ۱۰۰ نفر مسافر غرق شد ومصادمهٔ ۱۹۲٤ که ۵۲ نفررا هلاك ساخت .

ما هئیت چندین تجربه برای خبر شدن از حرکت آیسبرگ‌ها بواسطهٔ امواج نموده‌ایم به این‌قسم که درصورت بودن یك مرکز بی‌سیم درحدودیکه آیسبرگ زیادست بمجرد حرکت یك آیسبرگ مراکزبی‌سیم جهازات وشرکت‌های بحری ، ازجهته‌حرکت آن‌خبردارشده وحتی درجه ودقیقهٔ تحت‌حرکت آنرامیدانند وخودرا ازمقابل آن‌منحرف میتوانند .

علاوه‌برین بواسطهٔ آلات دوربین جزئیات صورت حرکت آیسبرگ راکشف کرده‌ایم .

که ملاحان بواسطهٔ تشریحات مذکور ، آیسبرگ را از جزیره وکوهای سنگی دریائی - بخوبی تمیز داده خواهند توانست . »

مراکز علمی تمام عالم این تحقیقات هیئت فرانسوی را به دیدهٔ تحسین می بینندزیرا بعد ازین بواسطهٔ تجربه های آنها ، خطرات مصادمهٔ جهازات همراه آئسبرگ ها بکلی مرتفع خواهدشد.

❁

❁ ❁

گفتگو با ۸۵۰ لغت

یك سینمای امریکائی به این جهت شهرت زیاد پیدا کرده ، که در تمام نمایشات خود ، بیش از ۸۵۰ لغت استعمال نمیکند . رئیس این سینما چنان جملاتی برای فلم ها تیار کرده که باوجود بیان موضوعات مختلف ومتعدد ،تعداد لغات از ۸۵۰ تجاوز نمینماید .

لغات مذکور از چندین مجمع اللغات وقاموس های انگلیسی انتخاب شده ومالك سینما (روی) او میتواند همراه آن ۸۵۰ لغت هر موضوع را که زیر بحث بیاید بیانوتحریر کند .

❁

❁ ❁

مجادله دوستان ودشمنان حیوانات

در امریکا دو انجمن مخالف هم وجود دارد یکی انجمن (حامی حیوانات) ودیگر انجمن (دشمن حیوانات موذی) درین اواخر بین هردو انجمن مجادلهٔ شدیدی جریان یافته زیرا تحقیقات طبی ظاهر کرده است که سگ وگربه امراض خطر ناکی را از قبیل خناق ، سل وغیره از یك نفر به دیگر تفرانتقال میدهند ، حالا انجمن(دشمن حیوانات موذی) که سابقاً باسگ وگربه کاری نداشت ، برای قلع وقمع آنها کمر بسته وبالمقابل انجمن (حامی حیوانات جداً برای حمایت سگ و گربه قیام نموده است .

آنچه انجمن (حامی حیوانات) را تقویه میکند اینست که هر خانه وادهٔ امریکائی حتماً یك سگ یا یك گربه دارد . لهذا تمام ملت هم طرفدار انجمن مذکور است . اما طرفداری حکومت و انجمن های طبی وصحی اسباب اقتدار انجمن (دشمن حیوانات موذی) شده وباز قوه را برابر ساخته است فعلاً انجمن (حامی حیوانات) بیش از (۳۰۰ ، ۰۰۰) گربه را خوراك میدهد واز یکسال به اینطرف معادل همین تعداد گربه ها از دست اتباع انجمن (دشمن حیوانات موذی) نابود شده است .

معلوم شود که این مجادله بکجا میکشد ؟ وکدام انجمن فاتح می براید ؟

❁

زنی که نمیخوابد

زنی از اهالی هانگری موسوم به (راشل) که حال عمرش ٤٤ ساله است ۲۳ سال میشود که قطعاً خواب نکرده . این زن در شباروز چند ساعت از طرف روز یاشب روی بستر میافتد ولی هرگز خوابش نمیبرد وباقی ساعات شب را به قدم زدن میگذراند . میگویند این زن در طفولیت خواص عجیبی داشته مثلاً هرگز از شلاق خوردن وافتادن وغیره صدمات متالم نمیشد .

از قرار معلوم علت این بی‌خوابی بعض قسمت های دماغ و اعصاب است اما اطباء در حال او حیران هستند زیرا بی خوابی مختصری انسان را هلاك میسازد تاچه رسدبه ۲۳ سال از چند سال است هر طبیبی که در حذاقت سر آمد ثابت میشود ، از هرنقطهٔ عالم که باشد برای معاینهٔ او می آید ولی تاحال هیچ کس علت بی خوابی وسر وجود اورا کشف نتوانسته است . اطباء منتظر فوت او هستند تا پس از آن تمام قسمت های بدنش‌را زیر مطالعه و تحقیق گرفته، کیفیت و چگونگی بی خوابیش را مکشوف سازند .

مردگان زنده

بقلم غلام جیلانیخان جلالی

آیا درقرن ۲۰ یاعصر دانش وخبرت زندهارا درگور نمیکنند ؟

اگرچه در اساطیر تاریخی از قبیل قصص کوه نداواشباه آن خوانده شده که افراد زنده بدون حدوث موت حقیقی در گور کرده شده اند ، هکذا بود اهیان و امثال آن نیز بشهادت اخبار و آثار از همین قسم وقایع پی لزوم را مکرراً مرتکب گردیده درطی یك سلسله عقاید مزخرف مذهب بودائی بسیاری از اشخاص تندرست وبی گناه قربان عادات بمیهٔ گردیده بتدفین آنها اقدام نموده اند مگر در قرن ۲۰ یا عصر تمدن و انجلاء این نوع حوادث یعنی زنده در گور کردن انسانها شگفت آور و موجب دهشت است فاما چه باید کرد ؟ در ممالك هوشمند عالم باز هم این قسم تدفین رقت آوریکه عالم انسانیت و اجتماع را شدیداً تکان میدهد بسیار دیده و شنیده میشود نهایت الامر جهت موضوع شکل بدوی خود را بر نکتهای نظر فریب تمدن عوض کرده مبنی آن بر عمد و اساس این بر خطا است ، مثلاً درگذشته بودائیها بعض افراد زندهٔ خود را باستناد عادات و خرافات عقاید باطله در گور میکردند حالابشهادت یك عده اطبای نا قابلیکه نمیتوانند جثهٔ زنده را از مرده فرق نمایند بمجرد قطع تنفس ، اغماء ، سکته ، واویلای خانواده بتدفین زندها حکم قاطعی میدهند .

تصور کنید شخصیکه از خواب عمیق اغماء یا سکته بیدار میشود وخود رادر مابین کودال تاریك یامغاك محدود هول انگیز می‌یابد بفغان و وایلا آغاز نموده چون مجیب ، یا ور ، فریاد رسی ، نمی یابد قبر تنگ و تاریك یا تابوت مقفل و فشار سنگ و گل او را از خروج و نجات باز داشته بالاخر بعد از تحمل یك عالم خوف و هراس تن مرگ حقیقی در داده باختناق می‌میرد چقدر موضوع دهشت ناك و موقف رقت آورست !

بعضیها این مقال عاجزانه را یك خیالی از خیالات تصور خواهند کرد ؟ حال آنکه این امر چه در گذشته و چه در عصر حاضر بافغانستان ودیگر بلاد عالم بسیار واقع شده والبته

باز هم واقع خواهد شد لاکن چیست که محبث قدری از نظرها برکنار افتاده است .

اگر چه در وطن عزیز ماازچندیست که تازه در اطراف این مسایل تحقیقات طبی شیوع یافته تاحال منازعه طبیب ودکتور تادرجه کشف اینجور مسایل نرسیده که‌ماحصائیهٔ آنرا عرض کنیم اما درممالك متتبع که عادةً بعد از کشف طبی برمیت حکم تدفین داده میشود بسیار اتفاق می‌افتد که بعض اطبا بمحض مشاهدهٔ ظواهر از قبیل حزن اهل وبیت ، قطع تنفس ، بی‌هوشی طولانی ، شخص را قد ومریض بدون تشخیص حقیقت حال تاروز حشر بمرگ اشخاص‌حکم وبتدفین آنها سجل میدهند .

نویسنده از مدتیست که درصدد تحقیقات اینطور وقایع برآمده‌تااندازهٔ که از مطالعه مولفات وجراید خارجه احصائیه این نوع گور کردنهارا ترتیب داده ام بنام خدمت بانسانیت اخصاً اخطار باطبای وطن بعضی از همان شواهد ومعلومات را ذیلاً عرض میکنم :

درانگلستان بتکرار اتفاق افتاد که اطبا درتشخیص مرگ حقیقی بخطا افتاده زنده هارا در قبر کرده اند اخیراً بغرض جلوگیری این نوع تخطی‌اطبا جمعیتی درانجا تشکیل گردید که درخلال پنج سال اخیر احصائیه ۱٤۹ نفر آدم را درحالیکه فی‌الحقیقت زنده دفن شده بودند مرتب نمود، هکذا دراثر خطای اطبا ۲۱۹ نفر قبل از تدفین بعد از تجهیز درزمان گور کردن از بی‌هوشی بیدار شده اند و ۱۳۱ نفر درکلیات مختلفهٔ طب وتشریح درحال وجود رمق حیات بموت حقیقی محکوم شده اند .

این تنها همان قسمت خطا های است که بکوشش جمعیت مذکور در انگلستان کشف شده البته دیگر حوادثیکه علم جمعیت بآن نرسیده باشد یاآنرا تشخیص کرده نتوانسته اند نیز وجود خواهد داشت .

در فرانسه نیز این قضیه مخفی نمانده اما مانند انگلستان درانجا کدام هیئت یاجماعتی بغرض کشف وجلوگیری آن ترکیب‌نیافته بلکه نائب طبیب‌آنجا دکتور « جاردیال » باتفاق ۳٤نفردکتور دوسال قبل ازین پیشنهادی را بمجلس اعیان فرانسه تقدیم کرد که دران منع تدفین اموات را قبل از تصریحات علمی تاکید می نمود .

متاسفانه این یاد داشت بدون آنکه تحت غور مجلس اعیان واقع شود در طاق نسیان گذاشته شد ودکتور مذکور هم بمحض تقدیم این پروژه کفایت ورزید .

ازهمین قبیل وقایع اخیراً در بخارست حادثهٔ واقع شد که درتمام عالم شهرت حاصل کرد ، میگویند در بخارست بعضی دزدها بمقبرهٔ رفته میخواستند که زیورات یك زن ثروتمند انجا را که تازه فوت نموده دفن گردیده بود وعادةً همان اشیارابا او دفن کرده بودند از قبر دزدی کنند ، این دزد هاهنوز تابوت خانم مذکوره راپوره باز نکرده بودند بغتتاً خانم از بی هوشی خود برخواسته در مابین تابوت بنشست دزد ها از مشاهدهٔ این وضعیت ترسیده فرار کردند از انجمله یك نفر که بسبب ضعف و مانده گی از پامانده بود گریخته نتوانست ، درنتیجه خانم مذکور ه را بخانهٔ خودش رسانیده متعاقباً معلوم شد که طبیب در تشخیص مرگ او اشتباه نموده درحین معاینه بموت واقعی بهتدفین اورای داده بود .

علاوةً در تاریخ مانند این حادثه وقایع بسیاری وجود دارد که مشهور ترین آن واقعه کار دینال « دوینه » اسقف بوردو در فرانسه است ، میگویند درزمان احتفال منصب کار دینالی این شخص در بوردو مشارالیه بسکته مصاب گردید تمام مردمان گمان کردند که (دوینه) مرده است پس بجنازه او طوریکه مناسب حال یك نفر کاردینال است جمعیتی عظیمی تشکیل شد امادر آوانیکه کشیشها نعش اورا درصحن کلیسا گذاشته نماز جنازهٔ اورا میخواندند ضربان خفیفی از نعش او شنیده شد اتفاقاً بعض ناظرین بآن ملتفت شدند اماوقتاً که این وضعیت مکرراً ازنعش مشاهده رفت دانستند که همچه ضربان قلب از مرده متصور نیست زمانیکه اورا از تابوت کشیدند زنده بود وجنازه خودرا بچشم خود ملاحظه کرد متعاقباً تاوقتیکه حقیقتاً فوت نمود سالهای چندی زنده گی نمود .

نیز از حوادث معروف عالم واقعهٔ راهب فرانسوی « بریفورست » مولف قصهٔ مشهور (مانونسکو) است ، این راهب در جنگل شانتیلی بخانهٔ می زیست روزی اتفاقاً در حالیکه جنگل مذکور را عبور می نمود تابه بخانه خود برسد بدرد نقطه مصاب گردیده جا بجا افتاد در روز تالی بعض زارعین رونده او را یافتند که بی حس و حرکت افتاده درین فرصت مردمان زیادی از قریجات مجاوره بگرد او جمع آمده او را بشانتیلی نقل دادند و گمان کردند که راهب مذکور مقتول شده درین اثنا تماماً در صدد دریافت قاتل برآمدند اما چون از تشریح جثه قتیل عادتاً لابدی است بناءً علیه همینکه جراح آلهٔ

تشریح را در شکم او فرو برد فجاءً راهب مذکور از بی هوشی خود بحال خود آمده فریاد مهیبی برآورد جراح مذکور دانست که او حیات دارد لاکن چون جراح مذکور بگمان اینکه راهب مذکور فوت نموده آله تشریح را در شکم مذکور بیدریغ فرو برده بود اخیراً باثر وخامت و فساد زخم بموت حقیقی فوت نمود .

درینمورد قصه سورکوف پرتکالی ملاح معروف نیز قابل ذکر است .

می نویسند سورکوف در سن خوردی خود بیکی از کشتیهای پرتگالی به پیشهٔ دریا نوردی مصروف بود روزی در اثنای سفر بحری بعد از غسل به بی هوشی مصاب گردید که رفقای او یقین نمودند که سورکوف فوت نموده لاجرم کپطان سفینه موت اورا سجل نمود سپس ازان بر طبق مراسم دریائی جنازه او را خوانده دونفر از رفقای او دست وپای جثهٔ مشارالیه راگرفته بقصد آنکه اورادور تر ازجهاز دربحر پرتاب کنند چند دفعه نعش اورا گاز دادند درین فرصت ازبی خودی بخود آمده میخواست تافریاد کند لاکن یارای آنرا نداشت لابد بحرکت مژه و کشودن چشم نظر یکی از رفقا را بطرف خود جلب نمود ، بیننده بمجرد مشاهده برفیق دیگر خود اخطار نمود ، « سورکوف » زنده است باین سبب تصادفاً نجات یافت .

از مدت چندسال بایطرف یك نفر غریق را در فرانسه از نهرسن کشیدند اطبا هر چند بوسیله تنفس مصنوعی از حیات او معلومات نمودند نتیجه نداد بناءً نعش اورا بمحل حفظ اموات نقل دادند و درآنجا بالای او دو روز گذشت در انجام مدة مذکور محافظ آمده عادةً بروی نعش‌ها آب سرد پاش میداد اماوقتاً که نوبت بغریق مذکور رسید بمجرد اصابهٔ آب سرد بروی اوازجای خودبرجست وزنده شد .

لهذاتمام اینحوادث بفریب خوردن اقرباواطبا امثلهٔ روشن‌است زیرا آنها گمان‌میکنند که قطع تنفس واغمای طویله مرادف وفات‌است حال‌آنکه بعضاً واقع‌میشود که‌برخی دکتورها قبل‌ازتکمیل ایام زندگی افراد زنده را درگور مینمایند وشك نیست که دربلاد مانظر به قلت اطبا وعدم محارة اکثریهٔ آنها همچه واقعات نظر بممالك متمدنه بیشتر اتفاق می افتد چنانچه در اکثر قریه جات بکشف دلاك‌وعطارهم اکتفا مینمایند ودر بعض غالباً این‌ترتیب‌هم کمتر رعایت کرده میشود بلکه بمجرد حبس تنفس اقربا وصاحبان تدفین زودتر درصدد تجهیز وتکفین وتدفین او می بر آیند باین مناسبت لازم است که برخی وسایل کشف اموات را که درممالك دانشمند عالم مروج است

ذکر کنیم تا اگر مراعات کرده شود طبعاً از تدفین احیا جلوگیری خواهد شد .

شك نیست که کامل ترین طریقه قدیمه اینست که در تدفین میت از تأنی کار گرفته زمانیکه بدن متوفی به‌تحلیل آغاز کند بعد ازان به‌تدفن او اقدام کرده شود .

بعضی می‌اندیشند که کدام حد پای میت را زخم نموده بچیزی سوزنده آنرا د که بدهند تاثمره حیات ووفات او ظاهر شود اما این تجربه از خطر خالی نیست زیرا اولاً از نزاکت دور ثانیاً اگر فرضاً تجربه بازنده تصادف کند بسیار وقت از دردپای حرکت کرده نخواهد توانست .

عدهٔ از اطبا قطع شریانی را نظریه میدهند تااگر شخص زنده باشد البته خون ازشریان جاری میگرددداما این معلومات نیز خطرناك‌است زیرا قطع شریان‌بحیات باقی مانده نهایت وخیم ثابت‌میشوذ.

برخی می گویند که بالای دل متوفی خمیر گسترده دران علم خورد ترکی را نصب کنند اگر اندکی از ضربان قلب باقی مانده باشد البته اهتزاز علم مذکور محسوس میشود ولی این نتیجهٔ هم پوره انسان‌را مطمئن ساخته نمیتواند زیرا ادنی ترین اهتزاز فضائی علم صغیر مذکور را به حرکت می‌آورد که انسان آنرا ضربان قلب متوفی تصور مینماید .

درین اواخر طریق دیگری را اختراع نمودند که عبارت ازین است :

مقدار قلیلی از مادهٔ « فلوریسین »را درجسم متوفی انجکسیون مینمایند ازخواص مادهٔ مذکور است که بزمان ترزیق درجسم زنده بمعاونت دورهٔ خون ولوخیلی بطی باشد دراجزای بدن منتشر گردیده بدون احداث کدام خطره پوست بدن را زرد وچشم هارا سبز می‌سازد پس اگر بعد از تلقیح (ترزیق) ماده مذکور درجسم متوفی همچه علامات دیده شود معلوم میشود که شخص مذکور تاهنوز حیات دارد واگر برخلاف تاثیر کرده نتوانست ظاهر است که دورهٔ خون منقطع واعادهٔ حیات متوفی مامول نیست .

بعضی از وسایل علمی درکشف وفات برجسم استعمال اشعهٔ روتجن است که‌درحالت مرگ برخلاف زمان حیات معده ، جگر ، امعا ، دیگر گون دیده میشود .

این چند طریقهٔ که بیان شد ممکن است بذریعهٔ یکی از آنها مرگ حقیقی ومنع تدفین بعض زندهامعلوم‌شود اما قسمیکه ماقبلاً عرض کردیم کامل‌ترین وسیله همان است که‌تدفین‌میت‌بتاخر انداخته شود تاعمل تحلیل‌جسم ظاهر گردد .

لهذا یقین داریم که در وطن عزیز ما ازهمین قبیل حوادث بسیار اتفاق افتاده باشد

که ما آنرا اهمیت نداده یا بعضاً بفکر طبیب ، حکیم جی، غیر حاذق بالاخر دلاك ، موسفید و غیره قناعت نموده بمحض قطع تنفس حکم بر مرگ افراد کرده باشیم بایست بهر حال مرده و زندهٔ خود را تابع خیال اطبا ودکتور های نو تجربه نساخته اقلاً بعد از تجربه یکی از طرق اکتشاف مرگ وحیا طوریکه در عالم معمول است بتدفین وموت حقیقی اموات حکم کنیم تا نشود که بفکر غلط اشخاص اقربا ، عزیزان ، هموطنان خود را زنده در گور کنیم ضمناً از حضرات اطبا و دکتور های متخصص و دانشمند وطن نیز متمنی است تا این خطرهٔ بزرگی را که رجال مهم طب و تشریع را کول داده و یکایك بر خطا های خود ها مقرند مدنظر گرفته از همچه حوادث بنیاد برانداز بوسایل ممکنه جلو گیری یا اقلاً برای حفظ ما تقدم تجربه بگیرند .

حاجیجان جابی تاجر

عبدالعزیزخان تاجر کابلی

پیر محمد خان تاجر کابلی

حاجی عبدالرحمن خان تاجر کابل

دیوان لعلوی صراف تاجر کابلی

نظریهٔ ادبای بزرگ راجع بمولفات

ترجمه از الهلال
بقلم غلام‌جیلانی خان جلالی

یکی از دانشمندان معروف ادبیات می نویسد : موقعیت و کامیابی مؤلفات را میتوان بدو قسمت جدا نمود : اول : - از حیث رواج بازار و شغف عموم شوقمندان نسبت بآثار مذکور ! دوم : یکنوع موفقیت دیگری است که برواج و توجه مشوقین اصلاً ربطی نداشته بلکه بقیمت ذاتی و نفسی خود مولفات مربوط است این اهمیت و حیثیت مولفات را می باید انسان بمقیاس دیگری اندازه کند آنهم عبارة از تقدیر مخصوص ادباء و علما است .

پس حیثیت و برتری مولفات نوع اول باختلاف محیط ها و ملل متفاوت است اگر جامعهٔ مثلاً بملاهی مائل است مولفاتیکه حاکی و حاوی از ملاهی نباشد مطابق ذوق و سلیقه‌شایقین خود نبوده باعث رغبت شان واقع نمی گردد .

و هر گاه محیط بریاضی و فنون جمیله مایل باشد دران صورت مولفات ریاضی یا آثاریکه از فنون جمیله بحث میکنند مورد توجه و رواج تام واقع گردیده حیثیت و موقعیت آن مرهون ذوقهای عموم شناخته می شود .

هکذا مولفات دیگری خواه نافع باشد یا مضر تابع اذواق و خواهشات عمومی است .

و بسا دیده شده که بسیاری از مولفات بی اهمیت مورد توجهٔ عامه واقع می گردد اما مولفاتیکه دارای قیمت ذاتی باشد اندازهٔ آن ها قطع نظر از توجه و عدم توجه عموم بقیاس ادبا وعلما مربوط است ، پس‌مهم ترین شروط لازمهٔ تفوق وبرتری تالیفات اینست که محتوی برچنان موضوع جدی واثر انگیزی بوده باشد که درخدمت جامعه‌وتعمیم انسانیت دارای اثر خارقه بوده اینطور نباشد که باخواهشات محو یاتنها بنام ضمیمهٔ حیات علمی و ادبی نام برده شود .

برعلاوه لازم است که افکار مندرجه تالیف خیلی عمیق واز غوامض نواحی حیات بدرستی آگاهی بخشد بلکه خواننده را بمجهولات امور مطلع گرداند .

فرضاً آثاریکه دارای همچه مزایا نباشد در خور اینست که مهمل وبی اهمیت گذاشته شود هکذا کتابیکه مورد قبول ادبا وعلما واقع شده باشد لازم است که از تطویل و ابهام مبری بلکه دارای اسلوب ساده و عبارات روان بوده تاخواننده رابقرائت خود جذب نماید ویقین کند که این تالیف مشتمل برچنان فوایدعلمی وادبی است که دراختیار موضوع آن کوشش زیادی بعمل برده تماماً از اخلاص وامانت مملوست اگر مولف کتاب این شروط را در تالیف خود رعایت نمود مقبولیت آن در نزد خواص حتمی است لاکن چیزیکه موجب تاسف میگردد اینست که گاهی مولفات مذکور موجب جلب خاطر عموم واقع نگشته دربازار های عالم عده مشتریان آن بمقدار کمی پیدا میشوند . (عباس العقاد)

فاضل دیگری راجع بتالیفات میفرماید :

اول چیزیکه درکتاب بر جسته و انتخاب موضوع آن لازم است باید جامعه بآن محتاج بوده تماماً نتیجهٔ همان جنس تجاربی شناخته شود که بر مولف گذشته باشد ، در عین زمان نویسنده باید طوری مستعد عمل باشد که قبل از تحریر موضوع ازان فارغ دیده شود

اگر مولف چنان موضوعی را که سابقه داشته باشد تکرار کند یا معلومات مندرجه کتاب را ازآنجاو اینجا جمع نموده بدون اینکه خودش دران سهیم باشدازان کتابی را تالیف نماید اینطور مولفات قسمیکه درتصانیف عصری ودر مولفات قرون گذشته بسیار است اهمیتی ندارد . زیرا در وقت حاضر بسیاری از مولفین دیده شده اند که آثار مولفین گذشته را واسطه اقتباس تالیف خود قرار داده چیزی را ازین و چیزی را ازان اخذ مینماید و متعاقباً آنرا باهم جمع نموده بنام کتاب بخود منسوب و خود را بفضیلت آن مستقل می شمارد طرفه تراینکه از ماخذ و مصادر آن هم یادی نمی کند بناءً علیه شرط نخستین تالیف اینست که مولف کتاب بایست شخص امینی بوده قضیهٔ را که از خودش نباشد بخود منسوبش نسازد .

من قبلاً عرض کردم : موضوعی را که مولف اختیار میکند باید از جمله نتایج تجارب خود او بوده علاوهً جامعه را بآن شدیداً محتاج ملاحظه کند .

حقیقةً تنها علت اساسی برجستگی وتفوق کتاب همین زمنیه میباشد وبس زیرا اگر موضوع زادهٔ تجارب طویله مولف باشد حتماً مورد تقدیر وفوقیت واقع خواهد شد ، میگویند (جوته) مولف معروف مدة سی سال درتالیف فاوست (نام اثر) غور وخوض نمود ودراثنای مدت مذکور چندین کتب دیگری را تالیف کرد اما بعد ازمدت مذکور این کتاب را صادر نمود که بهترین اثر او بوده ازمهم ترین مولفات برجسته عالم بشمار رفت .

بلی مولف بایددرتالیف خود دارای اخلاصی بوده بدون خدمت ادبی وعلمی غرضی دیگری ازان نداشته باشد درین صورت مفاد مادی خود بخود طبعاً حاصل میشود بالعکس اگر مطلب او از صنعت وتجارة باشد متأسفانه بدست خود تالیف خویش را فاسد میکرداند بلکه این نظریهٔ مولف از قسمت تالیف ومولف آن نیزمی کاهد علاوهً اگرعوام باین غرض اوبدانند تصور میکنند که مولف مذکور بنام کتاب متاعی را برای فروش دربازارها تجربه میکند .

فراموش نباید کرد که شروط مهم کتاب برجسته دوچیزاست تشویق وحسن وضع پس اگر موضوع مورد احتیاج عموم واقع گردیده کتاب نوی شناخته شد ومولف آن هم شخص امین ومخلص ادب و علم خود بوده از تالیف خرد غرض تجارة نداشته باشد درین صورت حتماً کتاب مذکور شوق انگیزو ازروی اسلوب وتقسیم ابواب و مباحث و دیگر خبر های که بتفوق کتاب رابطه داردحتی درطباعت هم دارای محاسن بسزا خواهدبود در نهایه این مهمه جلیله را بعبارة خوردترکی اختصار نموده میگویم تالیف عبارة از رساله ایست که متضمن خدمت وزمه براری و معرفت باشد .

خلیل مطران

در هوا

اگر انسان بارتفاع ۱۰ هزار قدم در فضا بلند شود طلوع آفتاب را بقدر ۱۰ دقیقه قبل‌تر از اهل زمین مشاهده کرده میتواند .

❁

ترمیم آثار عتیقه در روسیه

در روسیه هیئتی تشکیل گردیده که آثار عتیقه را حفظ و ترمیم می نماید .

❁

کلانترین پارچه پلاتین

پلاتین از معادن نادر و بیش قیمت است ـ قرار معلوم جدیداً در کوه ارال تکه ازان را دریافت کرده اند که وزن آن ۱۳ رطل است .

❁

دست چپ

بقدر ۲ در هزار نفر بعوض دست راست از دست چپ کار می گیرند و بزرگترین حصهٔ اینطور افراد از ذکور است .

تصحیح

۱ . در شمارهٔ اول سال سوم مجلهٔ کابل مقاله که راجع به‌آثار عتیقهٔ افغانستان از قلم موسیو گودار فرانسوی نشر و آقای سید قاسم خان ترجمان فرانسوی آنرابفارسی ترجمه نموده است ، درصفحه ۲ ه مجله درباب مدنیت بامیان چنین ذکر شده :

فاتحین اسلامی این خطهٔ بودائی را بتصرف خود آورده اکثر روحانیون بودائی را کشتند ، و برخی ازآنهارا مسلمان ساختند ، ومعابد وزیارتگا ه های معروف بامیان را خراب کردند ... الخ

عادت مسلمانان فاتح که دران صحابه رضی الله عنهم نیز شامل میبودند قتل نبود ، اگر در حین جنگ بعضی از رو حانیون بودائی کشته شده باشد ، شاید از علمای مسلمانان نیز درین جنگ شهادت یافته باشند . اگر مقصد موسیو گودار اینست که بعد از فتح مخصوصاً روحانیون را بگناه روحانیت کشته باشند دراینباب سنددمأ خذی بنظر نخورده .

۲ در صفحهٔ ٥٤ در باب کشف قبر سبکتگین پدر سلطان محمود غازی چنین تحریر است :

« ما در اثر کاوش و کوشش زیاد نه تنها قبر سبکتگین پدر محمود بلکه یك مقدار زیاد قبر و لوح سنگهای مرمری را کشف کردیم ... الخ »

قبر سبکتگین در زمان اعلیحضرت حبیب‌الله خان شهید کشف و دران زمان گنبدی بران تعمیر گردیده ، و سراج‌الاخبار افغانیه در همانوقت گراور های مقبره را درج و تفصیلی نگاشته است . قبر سبکتگین از طرف هیئت فرانسوی کشف نگردیده است .

تبریك سال سوم مجلهٔ شریفهٔ انجمن ادبی کابل

له طبع دمیرزا عبد العظیم خان متخلص په « عظیمي »

ت تماشادي نن جوړیکی له کابله داخفه زړ کی روغیکی له کابله

ب بدایته له مشرقه په هروقت کښ تل ترتله نمر را خیکی له کابله

ر رڼائي چه طلوع شی په افق کښ په هر یو باندی لګیدلي له کابله

ی یا الله تښی کمه نه کی تر ابده بی خرده خرد یکي له کابله

ك کسب وکاروی که فنون که نور علوم تاله پاره ښود و کیکي له کابله

س سخاوت چه نن جاري دي په وطن کښ دابنو دو نیٔ ظاهر یکی له کابله

ا أیا چیري وي تراوسه نا معلوم په عالمو که یاد یکی له کابله

ل لادرکه وی سړی په شاعر یکی په لید وي شاعر بکي له کابله

س سخت خبری که راپیښ ئی پی حیران ئی دا مشکل کار دحلیکی له کابله

و وهم تل کوی اغیار له دی کتابه چه په چاپ باندی خبریکی له کابله

م معلاده په دی نور و مجلاتو مشعله ده رڼا کیکی له کابله

م مزه نلری دی بل جای صفیران صفیران ښه ټول غګیکی له کابله

ج جواهر دی چه له خولوئی راوزی کرانبهادی هوښیار یکی له کابله

ل له کابل د برکته هري خواته وطن ټول ګلستانیکی له کابله

ه هجران مه رواړي هیڅ کله اي خالقه معشوقه چه روانیکی له کابله

ش شپه اورز چه دوي زحمت کا شمع بل هسی رونیکی له کابله

ر ربح تل درته موجود پی تجارته اي مفلسه که پوهیکی له کابله

ی یا نصیب چه بیامندشی داسي وقت هله زغله وقت تیریگی له کابله
ف فائده نه کورم تاته په بل کار کښ مکر تل چه منگیر یگي له کابله
ه همت نبه دی هله جهد که عزیزه بی همته نه شرمیگي له کابله
ا افسوس تل او پښیمانی ده هغه چاته نفع ناخلی محرومیگي له کابله
نادر شاه غازي تاسیس که تاله پاره چه دی پوزه معطر یگي له کابله
ج جهالت که دی هر خوډیر ترقی که په لیدوئي لري کیگی له کابله
م موافق شی له دی نورودولاتو نظر نوروته صلحیگی له کابله
ن نه سیاس وي نه شاعر نه هم ادیب یوجماد وی عالمیگی له کابله
ا ادابات که مر موز که مشاهیر وی واړه ټوله ظاهر یگی له کابله
د دوران تل د سعادت دي ما و ټاله ای کم بخته که پوهیگی له کابله
ب بهره وردي هر یو فرد ته برابره که محتاج وي بادشاه کیگی له کابله
ی یوم په یوم ئي ترقی له خدایه غواړه د مقصد غنم لویگی له کابله
ك که مر خود ـ کړم صفت درلره خائی مگر ختم دی مقال چه تمامیگی له کابله
ا اولین لندی م ټولی کړی درازه هر لیدونکی خوشحالیگي له کابله
ب باغبان شه په دي باغ که نیك شعاره خام میوه دی نبه پخیگی له کابله
ل لامع تل غواړه له خدایه اي عظیمه هریو فرد چه نادر یگي له کابله

عضو جدید

جناب غلام جیلانی خان جلالی که یکی از اشخاص فاضل وطن اند تازه بعضویت انجمن ادبی کابل منصوب گردیده اند مابه آقای جلالی تهانی و تبریك گفته موفقیت شان را درامور مرجوعه خواستاریم .

اعلان

﴿ اولین سالنامهٔ کابل ﴾

اولین سالنامهٔ کابل مربوط بدورهٔ سال دوم مجلهٔ کابل ازطرف انجمن ادبی در معرض انتشار گذاشته شد ، این سالنامه باقطع وحجم مناسب،حروف تازه، تصاویرو نقشه‌هاي مطبوع ورنگهٔ (مشاهیرورجال خارجی وداخلي وآثار تاریخی وصنایع نفیسه وغیره) موضوعات مفیدوعام المنفعه در(٤١٤)صفحه با(٤٣٠) قطعه تصاویر بقیمت نازلي موجود است شایقین بآدرس ذیل مراجعه کنند :

دفترانجمن ادبی . جادهٔ ارگ . کابل

1953/3rd year

قیمت

کابل	(۷)	افغانی
ولایت داخلیه	(۸)	افغانی
ممالك خارجیه	(۳)	کله‌دار